



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیه‌الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۹ جلسه از تاریخ ۱۳۶۲/۰۵/۰۵ الی ۱۳۶۲/۰۶/۳۰ به «بحث در مورد تعاونی‌ها» پرداخته است.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

فهرست:

۷.....	جلسه ۱
۲۹.....	جلسه ۲
۵۵.....	جلسه ۳
۷۵.....	جلسه ۴
۸۹.....	جلسه ۵
۱۱۱.....	جلسه ۶
۱۱۵.....	جلسه ۷
۱۳۳.....	جلسه ۸
۱۴۵.....	جلسه ۹

جلسه انس با حاج آقا بحث در مورد تعاونیها

۱۳۶۲/۰۵/۰۵

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: «بسم الله الرحمن الرحيم.. برای اینکه جلسه شروع شده باشد، بعد از قرائت کلام الهی، این هفته را به اذن برادران ارشد که با دفتر همکاری دارند، در خدمتشان هستم، من شروع می‌کنم و لکن هفته‌های دیگر را برادران صحبت می‌کنند و ما از خدمتشان استفاده می‌کنیم، انشاء الله طوری باشد، که انتخاب بحثش هم [...]».

اما چیزی را که بنا شده بود، این هفته حضورتان عرض کنم، ابتدائاً یک قسمت مختصری مال این قضیه‌ی هواپیما و رفتن به پاریس و بعدش هم جریان تعاونی‌ها را در خدمتتان باشیم و بعد از گذر مختصری که هست، در نظام حکومت که برادران هم به هر حال در جریان کارها باشند، و اطلاعی داشته باشند، گاهی که صحبتی پیش می‌آید، اینطور نباشد که آقایان هیچ اطلاعی از مطلب نداشته باشند، چه نفیاً و چه اثباتاً. اما درباره‌ی قضیه‌ی هواپیما آن چیزی که مهم است مطلبی است که کمی برادران رویش دقت داشته باشند، و ان شاء الله تعالی در نشر آن در جامعه به اندازه‌ی خودش سهیم باشند، چیزی است که به نظر ما نوعاً، خیلی کوچک می‌آید، که حالا تکبیر گفتن یا یک مقدار شعار دادن، یک ملتی سر و صدایی کنند، این چه اثری می‌تواند در نظام جهانی و روابط سیاسی داشته باشد. به نظر می‌آید ابتدائاً اگر احساسات هم اثری داشته باشد، احساسات مردم جهان هم مدیری‌تشان دست آنهاست، آنها هم وقتی که از کفر، فساد و فحشا هواداری می‌کنند، آن هم احساسات است، ولی نه! مطلب از این قرص تر است و آنها هم یعنی قضیه، قضیه دو

تا احساسات نیست و این قابل تأمل است. کانه احساساتی که همراه با یک منطق باشد آن هم در این حد از ادغام، منحصر به شیعه است و احساسات دیگر که متکی به منطق نیست، این کار از آن ساخته نیست. ما روی باند هواپیمایی شیراز که سوار هواپیما شدیم، روی همان زمین فرودگاه، این حرف‌ها بود، اینها به طرف جنوب حرکت کردند، اول شیراز می‌روند، به طرف جنوب بعد می‌چرخند و به طرف شمال می‌آیند، هواپیما اوج می‌گیرد. به ذهن می‌آید همین که به طرف جنوب رفت برگشت روی زمین، روی آسفالت که یک اتصالی دارد، به جای اینکه ادامه بدهد و روی همان قسمت شمالی پرواز کند، برگشت به طرف جنوب و روی زمین. به ذهن می‌آید که هواپیما جهتش جهت جنوب بود، جهت تهران نبود. یک سهل‌انگاری‌هایی بود در حمل هواپیما که من هم بعد تذکر دادم، مثلاً بلیط‌ها یک کارتی دارد که نصفش را جدا می‌کردند و نصفش دست مسافرها هست، کارت‌ها را پایین هواپیما که گرفتند، جدا نکردند که با نصف دیگرش جای صندلی‌ها را معین کنند و بگویند هر کسی سر جای خودش بنشیند، به هم خوردن این نظم‌ها که گاهی ممکن است، برادران به آن برخورد کنند و به ذهنشان بیاید که این چیزها بی‌ربط و بی‌جا است، نه! سر جای خودش مؤثر است، یعنی یک حادثه‌ای که واقع می‌شود، اگر تنظیمات قبلی و بعدی‌اش حفظ شود خیلی راحت‌تر می‌شود تحت کنترل در بیاید و تحت پیگرد قرار بگیرد. اگر نصفه‌ی بلیط‌ها را گرفته بودند و جدا کرده بودند و نصفه‌ی دیگر را دست ما داده بودند، قسمت کارهایی که رسم است و شماره‌ی صندلی رویش بود، اینطوری نبود که چهار تا صندلی‌ای که ردیف نزدیک پله‌ی طبقه‌ی دوم هست، را آن هواپیما ربا به دست آورد. اگر فرضاً ما یک مقداری جلوتر قرار می‌گرفتیم، از آخر هواپیما و آنها یک مقداری عقب‌تر قرار می‌گرفتند، نه اینکه فرض کنید که ما مقابله می‌کردیم، ولی خود اینکه آنها می‌خواستند این سیر را بپیمایند و از آخر هواپیما تا بالا بروند، جرأت کارشان خیلی کمتر می‌شد.

به هر حال؛ ما آخر هواپیما نشسته بودیم و هواپیما هم کمی طویل بود، از این هفتصد و [؟] بود. ما آنجا نشسته بودیم، برادران یک نفرشان شاید در حال استراحت بود و روی زمین نشسته بود، چون تقریباً یک ساعت تأخیر شده بود. یک ساعت فرودگاه تأخیر داشتیم و بیست و چند دقیقه هم آن بالا نشسته بودیم،

یکی از برادران طرف راست من بود که به خواب رفته بود. مهماندارها که با هم صحبت می‌کردند، برای من مشکوک کننده بود، مهماندارها اضطراب پیدا نکرده بودند در حالی که ضعیف‌النفس بودند، در مراحل بعدی در آنها اضطراب دیده می‌شد، اینها صحبت کردند و برگشتند و آمدند سراغ این برادر دیگری که دست چپ ما نشسته بود، گفتند که، اقدامی نشود و خونسردی‌تان را از دست ندهید. چه شد؟ گفتند هواپیما را شاید رپوده باشند، بعد هم گفتند که در ارتفاع بالا هستیم و اگر اینجا - ظاهراً ۴۵ هزار پا گفت - اگر اینجا خبری بشود هواپیما منفجر می‌شود، این را مکرر می‌گفتند، یک سوراخ ولو در شیشه‌ی هواپیما بشود، اگر موجب آتش‌سوزی هم نشود چون آنجا هوا نیست، هوای داخل هواپیما خالی می‌شود، وقتی خالی شد، پرده‌ی گوش [پاره می‌شود] سکت می‌آورد و چه و شروع به این صحبت‌ها کردند. گفتند خوب است برادرها، یکی از برادرانی که سمت چپ ما بود و لباس پاسداری تنش بود، گفتند خوب است ایشان بروند و جایشان را عوض کنند. جایشان را عوض کردند، این برادر را بلند کردیم که کارت سپاهی‌اش را بدهند، به ما گفتند که شما کارت نشان می‌دهید؟ گفتیم بله، گفتند عمامه را بردارید، گفت نه لازم نیست، گفتم لازم نمی‌کند، گفتند که سمت را نگوئید، این هم ما لازم ندانستیم، علت اینکه من اسم و عضویت جامعه مدرسین و کارت را گفتم، چون نگفتم و کتمان‌ش را عقب‌نشینی از موضع خودم می‌دانستم و هر کسی در همان محلّ خودش باید در نظام اسلامی کار خودش را انجام بدهد، من جای خودم را نباید با جای یک چریک عوضی بگیرم، بلند شوم دست به یقه بشوم و کشتی بگیرم، به هر حال اگر بلند شوم کشتی را بگیرم، شاید زورم خیلی به طرف نرسد، ولی من عضو جامعه هستم، حالا اینجا خطر دارد حُب داشته باشد، چون خطر دارد بگویم نیستم، نه اینطوری نیست. ممکن است یک نفر چریک باشد او لازم نباشد اسمش را بگوید، عملش عملی باشد که بتواند به جمهوری اسلامی نفع داشته باشد، او باید عملش را انجام بدهد. به هر حال آمدند، رویشان را بسته بودند، کارت می‌خواستند، رسیدند به ما و کارت خواستند و ما کارت تصدیق رانندگی داشتیم که به آنها نشان دادیم، چیز دیگری هم همراهان نبود و الا شناسنامه نشان می‌دادیم، بعد چند دقیقه طول کشید و گفتند بیائید بالا، ما رفتیم بالا، البته مسافرین هواپیما هم اکثرشان از آن حزب اللهیون خاصی که شما مورد

نظرتان هست نبودند، یعنی اینطوری نیست که حالا ما بخواهیم برویم بالا، با اینکه به نظر می‌آمد که با آرامش و توکین نفس می‌رفتم، یعنی بالمره گرفتن هواپیما، ایجاد غلق و اضطراب بحمدالله به دعای دوستان و برکت دعای صالحین برای ما پیدا نشد، شاید اگر دعای دوستان نبود ضرورتاً پیدا می‌شد، قلق و اضطرابی ولكن برکت دعای دوستان، من رفتم و برگشتم، گاهی هم دو سه بار حسابش را کردم که اگر اینها هواپیما را منفجر کنند چه؟ رو به نفس خود کرد، بحول الله و قوته احساس اینکه دلواپسی برای چیزی داشته باشم، مثلاً به دلیل دلواپسی اضطرابی در نفس خودم حس کنم حس نکردم، دیدم آن طرف هم ارواح هست، به هر حال اینجا مهمان خدا هستیم و خارج از ایران هم مهمان خدا و عالم برزخ هم مهمان خدا و لذا من گاهی احساس سرور هم می‌کردم و به افراد هم یک مقداری دلداری می‌دادم و صحبت می‌کردم. غرض اینکه ما رفتیم بالا، اینطوری نبود که حالا صدای تکبیری، و یا حرفی در بیاید که آن بالا که رفت بتواند نرخ طی کند بگوید مردم بدون اجازه‌ی ما ساکت نمی‌شوند و با آنها روی موضع خودمان حرف بزنیم که باید فلان فرودگاه باشد اگر بنا شد خارج باشد، فرضاً یک فرودگاهی قرار بدهیم و در طی کردن قضایا با خبرنگاران ما هم شریک باشیم چنین چیزی نبود، در همین هواپیما هم فقط هفت تا اینطوری که من متوجه شدم اهل نماز خواندن و این حرف‌ها بودند و الا بعضی‌هایشان اظهار علاقه هم به ما می‌کردند، وقت نماز که می‌شد نماز نمی‌خواندند، ما رفتیم بالا، گفتند شغل‌تان چیست؟ عضویت جامعه مدرسین، بعد هم که دیدند اینطوری صریح می‌گوئیم لباسهایمان را بررسی کردند که ببینند در جیب‌هایمان اسلحه نداریم، گفتیم نه! گفتند این آقایان خانواده‌ات هستند؟ گفتیم نه، گفتند چه کسانی هستند؟ گفتیم پاسدارانمان هستند، من خواستم اینها اگر دل پُری از روحانی دارند، آن هم روحانی که پاسدار دارد حالا در اختیارشان هست و پاسدار هم نیست، بسم الله چکار می‌خواهند بکنند!؟

لذا من آنجا گفتم اینها پاسدارانمان هستند، من به ذهنم آمد دیگر کتمان اینکه اینها چه کسانی هستند بی‌ربط است، بلکه برعکس! ما در موضعی هستیم که قاعدتاً شما قصد همین را داشته باشید. بعد دو نفر ظاهراً آنجا از افراد عادی یکی شغلش آرمیوه‌گیر بود و دیگر کارگر بود، آنجا فریاد ندارد بودند درباره‌ی همان

وقتی که ما بالا آمدیم که این دو نفر یکیشان را بالا آوردند تا ما بودیم، یک نفر هم پائین بود که بعد آمدیم با او صحبت کردیم، مقداری محیای دعوا شده بودند، در ضمن نوع کسانی که در هواپیما بودند موافق مقاومت بالمره نبودند، یعنی به ذهنم می‌آمد که اگر مثلاً ده نفر بلند شوند از هواپیما برای مقابله کردن با اینها، پنجاه نفر آن ده نفر را می‌گیرند، مردم داخل هواپیما بعضی‌هایشان به ما که می‌رسیدند می‌گفتند ما را به جهت شما گرفتند، بعدش در کویت یک مقداری روشن شد، یعنی عده‌ای از زن‌هایی که مقداری بدون رعایت بودند همین که فهمیدند هواپیما از اختیار دولت ایران خارج است، به بهانه‌هایی روسری‌شان را برداشتند، شوهرهایشان که یک ذره عرق روی صورتشان نشسته بود، اسپره می‌زدند به سر و گردنش که بوی عرق ندهند و این حرف‌ها، اتو کشیده‌ی یک دست برای پشت ویتترین.

آنها از هواپیما رفتند؛ من خیلی خوشحال تر شدم، چون با آنها کار کردن سخت بود، من خوف این را داشتم که اگر کار برسد به فرانسه - آن وقت صحبت از فرانسه بود - کار به خارج برسد و با آنها بخواهند مصاحبه کنند، یک وقت از ترسشان علیه دولت ایران حرف می‌زنند، ولی وقتی که رفتند، خیلی بیشتر خاطر جمع شدم، علت رفتنشان هم این بود که، هواپیما در کویت ایستاد تا مقداری بنزین بزند، ظاهراً اینطوری می‌گفتند که چهل هزار لیتر بنزین ما که وارد نیستیم، ولكن به اندازه‌ی ده ساعت حرکت هواپیما، بنزین‌ها را که می‌زدند، هوا یک کمی گرم شد، هر کدام از اینها به بهانه‌ای برای مریض شدن راه افتادند و جور کردند برای رفتن، یک شعار هم ابتدای کار دادند، اعلام موجودیت خودشان بعد از اینکه ما از بالا پائین آمدیم، که اعلام موجودیت کردند، و شعار به نفع مجاهدین خلق و علیه نظام ایران و آقا دادند، ولی الحمدلله باز هواپیما اینطوری نبود که شعار آنها را هم پاسخ بدهند، اگر این طرفی شعار ندادند آن طرفی هم کمک نکردند، من در ذهنم بود که اگر شعار از این طرف شروع می‌شد، احتمال این خطر تا وقتی که افراد جلف بودند این بود که حمله بشود که: آقا ساکت و فلان، و بعدش آنها بتوانند شعار از این طرفی از ملت بگیرند، چون تپیشان تپیی بود که به آنها بیاید مثل همان‌هایی که شعار برای بنی صدر و بختیار و اینها می‌دادند، از همین‌هایی که فیضیات روحیه‌شان نزدیک به روحیه‌ی فرهنگ غربی بود، از همین‌ها بودند.

.....

آنها ۰ که رفتند؛ دیگر صد و چهل پنجاه، تا شده بودیم، ولی این صد و چهل، پنجاه تا یک مقدار کمی به نسبت آنها قرص تر بودند، به طرف فرانسه آمدیم، آنجا پیشنهادی هم کردند آنهايي که سرپرست حج هستند، صحبت می کردند و می آمدند، گفتند شما نمی خواهید بروید پائین، من با آنها صحبت کردم که اگر تقاضا کنید. .. گفتم ابد! هر وقت همه بیرون رفتند ما هم بیرون می رویم. ما رفتیم فرانسه، به آنجا که رسیدیم، ساعت هفت صبح وارد شدیم، تا ساعت پنج بعد از ظهر در هواپیما نگه مان داشتند و این ظاهر قصه بود که مثلاً آقای رجوی و غیر ذلک بیاید، باطن قصه این بود که همهی خبرنگارانی که می خواستند برای این قضیه حاضر شوند، را از یک خبر ساده آورده بودند، در یک خبر بین المللی، برای اینکه بتوانند توطئه کنند علیه آقا، و رجوی را وادارند که بیاید به آقا جسارت کند، او هم نگوید که من مثلاً به عنوان رئیس سازمان مجاهدین هستم بلکه به عنوان اینکه این هواپیما را مردم ایران دزدیدند، خلق ایران دزدیدند، کاری به سازمان نداشته، من هم به استقبال ملت می روم نه به استقبال این پنج تا، لذا در بلندگوی هواپیما هم اعلام کردند که به استقبال مردم ایران می آید.

علی الظاهر؛ آنطوری که بعداً متوجه شدیم، در تلویزیون هم آمده و مستقیم مصاحبه کرده بوده است و هم بنی صدر رجوی و هم تا به فرودگاه آمدند، رجوی را هم عکسش را انداخته بودند، ما وضویی گرفتیم، آنجا من فقط ته دلم یک مقدار ناراحت بودم درباره ی وضو و نماز و این چیزها بود، که این را هم به شما بگویم که اگر یک وقت شما نمی خواهی غصه ای داشته باشی، آنجا می شود وضو گرفت، وضویی که آدم یقین هم داشته باشد به طهارت و اینها و نهایت این است که یک مقداری باید دقت کند و بحمدلله اول کار، من برای نماز مغرب و عشاء به فکر بودم که وضو و اینها چطور می شود! مستراح های فرنگی و غیره، بعد رفتیم آنجا نگاه کردیم، دیدیم که اگر کسی داخل برود و در را قفل کند و لباسش را در بیاورد و بزند به چوب لباسی که ترشح نشود، که یک وقتی لباس را نمی شود آنجا آب کشید، یک مقداری ما پاهایمان را گذاشتیم رویش بینیم این توالی فرنگی می شکند! اگر می خواهد بشکند بفهمیم، دیدیم که نمی شکند، جایی که روی صندلی بنشینند آدم بالای صندلی می نشیند، بعد آب هست و تطهیر می کنم و وضو می گیرم، وضو هم

گرفتیم و لباس هم پوشیدیم و دیگر من خیلی خوشحال بودم وقتی وضو گرفتم، هیچ غصه‌ای نداشتم، برای اینکه قبلش هم در فکر بودم، البته مقداری هم شاید انس روحی و ابتدایی باشد، و الا نباید در باطن روح همین قدر اضطراب هم پیدا می‌شد، که حالا این نمازی که خواندیم درست نباشد و دوباره اعاده کنیم، اینها خدای نخواستہ که اگر یک جا آب نباشد بدون آب هم می‌شود وضو گرفت، یا مثلاً اگر فاقد الطهورین باشد یک حکم دیگر دارد.

به هر حال من ته دلم یک چیزی بود که نمازم جور نشد، بعد هم رفتیم نماز به چهار سمت خواندیم، یک جایی سؤال کردیم از یکی دو نفر که قبله کدام طرف است؟ جهتش را به ما گفتند و نماز صبح را که جهتش را به ما نگفتند از چهار طرف خواندیم، یقین کردیم که وظیفه الحمدلله انجام شد، بعد هم به این آقایان مجاهدین خلق من برخوردی که می‌کردم، آنها را از نظر فکری از موضع ضعف نظر می‌کردم، می‌آمد می‌گفت کاری نداری؟ ما با لبخند می‌گفتیم نه! گاهی به او خدا حفظت کند هم می‌گفتیم، که بدتر از خدا لعنتت کند، بود بعد شب من بیدار شدم دیدم کسی نیست و نشستم و حرف زدم با اینها حالا تبعات کمی داشته باشد، از راهرو آمد رد شود، به یکی از آنها گفتم بنشین اینجا، نشست، بعد شروع به حرف زدن کردم، آن یکی دیگر آمد رد شود، ناراحت شد که این نشسته، من دستش را هم گرفتم که بیا یک مقداری گوش کن، یک مقداری از او سؤال کردم که این کاری که شما می‌کنید، این کار با منطق خودتان درست در نمی‌آید، با منطق ما هم درست در نمی‌آید، با هیچ منطقی درست در نمی‌آید، اما اگر با منطق خودتان به عنوان ستیز و مقابله و اینکه رعب بشکند، و این حرف‌ها باشد، هواپیما را وقتی می‌دزدند برای اینکه یواش یواش نا امنی هوایی درست کنند، بعد یک روزی روزگاری برسد به آنجا که بتوانند هیئت دولت یک کشور را ضربه بزنند، شما یک روز هفتاد و دو نفر از ارکان این حکومت و انقلاب را شهید کردید، و قضیه‌ی حزب جمهوری که شد هیچ خبری نشد، حالا با هواپیما ربایی عاقلانه هم خبری می‌شود!

یک کار دیگر هم که می‌کنند؛ سیر از تاکتیک به استراتژیک است که این درست در نیامد، همان که بخواهید صدایتان را به مردم دنیا برسانید، این هم اگر یک حکومتی باشد که مثل زمان شاه که همه‌ی دنیا بر رویش

توافق داشته باشند، همه دعاگو و تملق‌گویش باشند، اگر یک وقتی مثلاً کسی هواپیما بدزدد، می‌گوئیم برای این است که یک خبرنگار هم شده باشد، بیاید از او مصاحبه کند و دو کلام از حرف‌های او داخل حرف‌های روزنامه بیاید، حالا که سی و شش تا رسانه‌ی بین‌المللی علیه ایران حرف می‌زند و منتظرند کسی یک حرفی را در بیاورد، و آن حرفی را که درست بکند و بخواهند نشر بدهند، این حرف هم حرف درستی نیست که می‌گوئید مثلاً برای حرف زدن است، بعد گفتم علاوه بر این، مثلاً روی منطق خودتان ما نمی‌گوئیم ۲۲ سال با آقای خمینی آشنایی داریم و او را عادل و اسلام شناس بزرگ می‌دانیم، و بالاترین اشخاص در شناسایی اسلام می‌دانیم، ما خودمان را جای شما می‌گذاریم، فرض می‌کنیم ایشان ظالم باشد، آن وقت تضاد اصلی و ظالم بزرگتر آمریکا می‌شود یا ایشان؟ شما با او باید بجنگید یا با آقای خمینی؟ روی منطق خودتان از هر ترتیبی که نگاه کنید غلط است، وجه صحیحی پیدا نمی‌کند، اینها گفتند که ما جدا نمی‌کنیم، بین ایشان و آمریکا را، گفتیم وقتی که ما می‌گفتیم ما شاه و آمریکا را جدا نمی‌کنیم، آن وقت امریکا طرفداری می‌کرد، اقمارش طرفداری می‌کردند، حالا همه بد می‌گویند، حالا نمی‌شود گفت جدا نمی‌کنیم، شما هم با آنها همراه شدید و بد می‌گویید. شما روی همان خط راه می‌روید.

به هر حال ما بلند شدیم برای نماز صبح و بعد هم آمدیم استراحتی کردیم و گفتن هواپیما در پاریس نشست و تا، ..

طرف دوم نوار

... در بلندگو گفتند که رجوی به عنوان رهبر خلق ایران به استقبال خلق ایران می‌آید، ما هفت هشت نفری که بودیم گفتیم اگر آمدند ما شعار می‌دهیم، و شما هم بعد از شعار ما شعار بدهید، آمدیم کنار در هواپیما و هنوز مطمئن نبودیم که آیا این هواپیما، - دیدیم کسانی که دارند پائین می‌روند کنترل می‌کنند -، زیر تحت دست ما است یا دست آنها است، چطوری است؟! نکنند ما برویم پائین شعاری را شروع کنیم و بعد بگویند: چریک‌ها آنها را گرفتند و نگه داشتند، پنجاه نفر، صد نفر از آنها که در هواپیما هستند آنها خدای نخواستہ شعار برعکس بدهند، لذا من اول کاری که رسیدم جلوی پلکان هواپیما، یک لحظه مردد شدم که بگذارم

همه‌ی مسافرها پائین بروند و بعد ما پائین برویم که کسی در دست آنها نباشد، یک مرتبه آنها شعار طور دیگری بدهند و خبرنگارها با آنها تماس بگیرند. بعد خلبان آمد پائین و سؤال کردیم که آقا از حالا هواپیما در دست چه کسی است؟ گفتند در دست دولت فرانسه، گفتیم پس ما می‌رویم پائین اینها را دیگر نمی‌توانند توقیف کنند، آمدیم پائین و دیدیم نه! خبری از آقای رجوی نیست، از آقای بنی صدر هم خبری نیست، اینها [بلافاصله] بررسی کردند از ترسشان که مبادا کسی به رجوی حمله‌ای بکند، این [طرف کنار] دم در هواپیما یک [طرف] وسط پله، یک [طرف] هم در آن سالنی که وارد می‌شدند، دستگاهی را می‌گرفتند روی آدم که اگر شیء آهنی دست‌مان بود تق تق می‌کرد.

بنده خداها همان فرانسوی‌ها گیج شده بودند، برای اینکه بار اولی که این دستگاه را گرفت، من ساعت زیر آستین بود، آن دستگاه شروع به تق تق کردن کرد، این وحشتش گرفت و گفتم بگردم، این دید صدا نمی‌دهد، من می‌دانستم مال ساعت است، ولی بنا داشتم که یک مقدار با معقول‌تر، با وقارتر وارد سالن بشوم، لذا ادامه ندادم و خودم را حفظ کردم. آمدیم داخل سالن و سؤال کردیم که چرا شعار نمی‌دهید. اینهایی که ایستاده بودند، گفتند که این شعار را بدهیم، آن شعار را بدهیم، گفتیم ما همراه شما هستیم هر چه شما شعار بدهید، اینها وقتی که نحوه‌ی برخورد ما را ملاحظه کردند، که نسبت به خودشان در عین حال برخورد متین، تواضع داریم و صحبت از این است که اختلاف نکنید و اینها، گفتند که اختیار شعار با شما، این را با چند نفرشان غیر از آن هفت نفر ما صحبت کردیم، که اینها هم اختیار شعار را با ما می‌دهند، بعد سؤال کردیم برای نماز خواندن، اول برادران رفتند که وضو بگیرند، من وضو داشتم، بعد دیدیم که معطل می‌شویم، جهت قبله را سؤال کردیم و به نماز ایستادیم، خود این مطلب را حالا من عرض کنم، روی پلیس آنجا نه در دین آنها، نماز اینطوری که صبح و ظهر و عصر آن هم با جماعت با خصوصیاتی رسم نیست! بعد هم بین مسلمین هم که می‌آیند آنجا کسی در فرودگاه نمی‌ایستد سر ظهر نماز بخواند یا سر مغرب نماز بخواند یا نماز جماعت بخواند، اینها برایشان یک مقداری من به ذهنم آمد که تعجب کردند از اینکه مردم برای نماز ایستادند، حالا اینهایی هم که ایستاده بودند برای نماز شاید عده‌ی زیادی‌شان وضو نداشتند، ولکن حُسنش

این بود که تأیید کار آنهايي که نماز می خواندند بود، عرض کردم خیلی هایشان اصلاً شاید اهل نماز نبودند ولی شصت نفری حداقل برای نماز ایستادند، نصف جمعیت برای نماز ایستادند و بعدش هم شروع به شعار دادن کردیم، شعار: خدایا! خدایا! تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار و بعدش هم خدایا! خدایا! رزمندگان اسلام پیروزشان بفرما، بعد من شعار مرگ بر صدام را، خدایا! خدایا! خدایا! را گفتیم که مرگ بر منافقین و صدام، دیدم یکی از دوستان یک شعار قشنگی را یاد ما داد، از صحنه‌ی روزگار، منافقین را بردار، این شعار را گفتیم و اینها هم گفتند.

بعد هم - البته من این شعار را یک کمی دیر یاد گرفتیم، دو بار تکرار کرد که من یاد گرفتم، مثل همیشه که دوستان می گویند ما بعد یاد می گیریم - شعار را ما گفتیم ولی الحمدلله قرص جواب دادند، نصفه جمعیتی هم که ایستاده بودند و نماز نخوانده بودند، شعار همراهی می کردند، ولی باز اگر بخواهید اطلاع پیدا کنید که وضع هواپیما چطوری بود، حدود نصف بقیه‌ای که نماز نمی خواندند، آنها شعار را هم همراهی نمی کردند، بلکه من حس کردم که وقتی که نماینده‌ی ایران - بعداً عرض می کنم - آمد، آنها گاهی یک زمزمه‌ای هم می کنند، یعنی محیای این هم بودند، که اگر رجوی می آمد دور و بر او را می گرفتند، ولی یک عده‌ی زیادی که این طرف قرص ایستاده بودند، آنها جرأت ابراز نداشتند. ظاهر مطلب این است که همین قدر که پلیس دستگاه آنها فهمید که این طرف [محکم] ایستادند، دیگر رجوی جرأت آمدن نداشت که علی المعمول به طوری که ما در برگشت هم متوجه شدیم از بعضی از مسافران هواپیما که صبح رفته بودند و پیاده شده بودند، رجوی آنجا بود و بعد فهمیدیم که در تلویزیون هم نشانش دادند که به فرودگاه آمده، بنا بود که بیاید ولی وقتی دید که این ملت شعار از این طرفی می دهند، جرأتش گرفته شد.

حالا همین جا را یک مقدار بایستیم و بعد جلوتر برویم، از نظر بیان مطلب؛ به حسب ظاهر عده‌ای که قرص محیا شده بودند جلوی رجوی هم شعار بدهند، تعدادشان همان هفت نفری که ما می شناختیم، با هفت نفر دیگر که بعد اضافه شدند البته بعید می دانم که هفت تای دیگر بروند، ولی همین‌ها هم وقتی شروع به شعار دادن کردن یک عده‌ی دیگری که ضعیف‌تر بودند، آنها هم کمک کردند و همین شعار را دیگر آن دشمن

حساب نمی‌کند که این چند تایش قرص است آخر کار می‌ایستد یا نمی‌ایستد، جرأت آنها می‌شکست، خدا هم کمک کرد این کلمات باز خدا شکر یادمان نرود، کلمات تکبیر و خدایا خدایا گفتن و اینها کلمات کوچکی نیست، به هر حال به ظاهر مثل سایر شعارهای مردم دنیا است، ولیکن در باطن آثار دیگری دارد، ولی خداوند تبارک و تعالی وقتی می‌گوئید خدایا! خدایا! کمک می‌کند، این فقط شعار تنها نیست، دعا هم هست و اجابت هم می‌شود، خصوصاً در مضامینی که برای مسلمین لازم باشد، اصل رفتن به سفر پاریس اینگونه بود، با اینکه عصر ما از خانه‌ی آقای حائری خواستیم بیائیم، آقای حائری شدید و غلیظ می‌خواستند ما را نگه دارند، علت نگه داشتن هم این بود که نماز عید فطر را می‌خواستند ما بخوانیم و آخرش ایشان راضی نشدند، الا اینکه من تلفن کردم خدمت آقای راستی، آقای راستی به ایشان صحبت کردند و بعد ما با آقای راستی صحبت کردیم، نتیجه‌اش این شد که آقای راستی هم استخاره بکنند و استخاره کردند، و این آمد که خوب بود حرکت کنیم، خوب بودن استخاره و این که حرکت کنیم، هم برای این بود که منبر رجوی به هم بخورد، منبری که خیلی هم برایش خرج کرده بودند، می‌خواستند روز اول قدس و اولین سالی که به نظر خود آنها می‌آمد که قضیه‌ی قدس را فاتحه‌اش را توانستند بخوانند، می‌خواستند این حرف رها بشود و دوباره در نیاید، ولی الحمدلله مسلمین پیروز شدند، از بعد اینکه نماز عصر هم خوانده شد و دوباره این نه تا شعار داده شد، اوضاع تغییرات کلی گرفت، یعنی چه؟ یعنی ظاهر مطلب این بود که نماینده‌ی ایران جرأت نمی‌کرده وارد شود و خیال می‌کرده که اگر وارد شود ممکن است به حسب تبلیغات زیاد و سنگینی که شده بود، مسافران هواپیما افراد ضعیفی باشند و اعتراض کنند به نماینده‌ی ایران و عده‌ای هم احیاناً طرفداری از منافقین کنند، ولی بعد که رجوی از فرودگاه فرار کرده بود، خبرش بلافاصله به آنها رسیده بود، و متوجه شده بودند، که او برگشته و نتوانسته مصاحبه کند.

آنها خوشحال شده بودند که می‌شود حالا برای ملاقات رفت. آمدند و ما رفتیم خدمتشان نشستیم و مردم هم آمدند نشستند، این طرف سالن خیلی خوشحال بودند که روحیه‌ی مسافران طوری بود که اینها برگشتند، یک مقدار اظهار تشویق و قدردانی و فعالیت‌هایشان را شرح دادند، و مقابله با دولت فرانسه را هم

در دستور کار داشتند، وسط صحبتشان هم ما وقتی خواستیم و ایشان خیال کردند که سؤالی می‌خواهیم بکنیم، بعد ما شعاری دادیم که تقدیر کنیم از نماینده‌ی دولت ایران به تکبیر و تکبیری گفتند و بعد صحبت‌ها تمام شد و آمدیم دیدیم که یک چیزی کنار سالن گذاشتند، سؤال حقوقی می‌پرسند، مثلاً اسم و فامیل و اینها که به دولت ایران افراد را تحویل بدهند، یکی یک مهر هم به دست افراد می‌زنند که زود شستیم، من چون درست نمی‌دیدم که این خلق الله دستشان را بالا می‌زدند که مهر بخورد، آنچه که مهم بود و من یک مقدار رویش حساب کردم، این بود که سؤال می‌کرد ایده‌ات چیست؟ هدفش چیست؟ پیامت چیست؟ اینها که دیگر سؤال حقوقی نیست، آدم را که بخواهند تحویل دولت ایران بدهند، باید بفهمند که کیست و اسمش چیست؟ فامیلش چیست؟ تحویل دولت بدهند، من دیدم که اینها دارند آمار می‌گیرند و دروغ می‌گویند برای اینکه ببینید چند تا طرفدار رجوی هست و چند تا طرفدار دولت ایران، کسی هست که مثلاً اگر صحبتی، حرفی پیش بیاید چیزی بگوید یا نه؟

من رفتم آنجا؛ گفت حرفی برای زدن داری؟ اول اسم و فامیل و همه را گفتم و بعد گفت که محل کار و اسم فرهنگستان را هم گفتم، گفتم جامعه مدرسین بعد گفت که محل کار؟ گفتم قم، گفت نه محل؟ گفتم فرهنگستان، گفت فرهنگستان چیه؟ گفتم برای اینکه از هر چیزی باشد، از هر عقیده‌ای باشد بیاید آنجا، منافق باشد، امتی باشد، هر چه باشد با او بحث می‌کنیم، جلسه‌ی بحث است، [با شوخی].

گفت حرفی برای گفتن داری؟ گفتم بله که دارم حوصله‌ی شنیدن دارید؟ گفت چیه؟ گفتم که این نظام مدیریت جهانی خوب است که اینطوری شده است، این نتیجه و آثار را می‌دهد؟ گفت یعنی چه؟ گفتم یعنی این نظام مدیریت جهانی خوب است که این ثمرات را می‌دهد؟ گفت مگر از سازمان ملل هواپیمای شما را دزدیدند، گفتم که آیا دولت فرانسه را می‌شود از نظام بین‌المللی جدا کرد؟ یا اینکه پذیرش هواپیما را از دولت فرانسه، یا آنکه دزدیده از این پذیرش، این که دید ما اینطوری بحث می‌کنیم، گفت هر چیزی سر جای خودش، دولت ایران هم جزء سازمان ملل است، گفتم نه! آن مهره‌ای است که به این ماشین نمی‌خورد، لذا این ماشین می‌خواهد آن مهره را بشکند، آن مهره هم می‌خواهد دنده‌های این ماشین را بشکند، بعد گفت که

همین جانتان را نجات داده بد کاری کرده است؟ دولت فرانسه آقای خمینی را قبول کرد، بد کاری بود؟ جان شماها را نجات داد بد کاری بود؟ ما گفتیم که در بردار نیرو جهت یک برداری که ملاحظه کنید جدا و مجزا در موضع نگری یک طرف است، ولی اگر حلش را ببینید در نتیجه، جهت ها حل در جهت منتهی است. ما یک مقداری صحبت کردیم بندهی خدا خیلی توجه نشد، معلوم بود، گفت من این حرفها را نمی فهمم، می خواست بگوید حرف پرت و پلا می زنی! ما هم جواب دادیم گفتیم که یک ملاتر از خودت را بگو بیاید اینجا، ببیند ما حرف بی ربط می زنیم یا تو اطلاعات کم است! این خیلی بدش آمد اینطور که ما گفتیم، گفت چرا نمی گذارید کسی بیاید در تلویزیون بگوید مرگ بر - جسارت کرد به آقا و به نظام جمهوری - گفتم حالا اگر ما بگذاریم کسی بیاید به شرافت انسانی اهانت کند، اگر کسی بگذارد خوب است؟ آیا باید بگذارد یا نه؟ اگر بگوید که اهانت به شرافت جایز است، کسی بیاید اهانت کند پشت رسانه‌ی گروهی درست است؟ اگر شرافتی حساب نباشد من هم حق دارم جلوی آن طرف را بگیرم و نگذارم بیاید بگوید، بنابراین عمل من درست می شود، اگر هم اهانت به شرافت درست نباشد که باز اجازه دارم که نگذارم، طرفین قضیه در بحث به نفع ما است، گفت باید اثبات کنید که آقای خمینی مظهر شرافت بود، گفتم اینکه مقام معظم رهبری موضعش چی هست، آن را چه در منطق دیالکتیک بخواهی، چه در ریاضی بخواهی، چه در منطق صوری بخواهی، حاضر هستیم با شما صحبت کنیم، اوقاتش تلخ شد که ما اینطوری با او حرف زدیم، گفت ما حوصله‌ی این حرفها را نداریم، گفتم خودت گفتی اگر حرفی داری بگو.

بعد آمدیم این طرف تر و شروع کردیم از دوستانی که با ما بیشتر انس داشتند، وکالت گرفتن سر اینکه اگر کسی آمد برای رجوی یا بنی صدر یا خبرنگار به ما وکالت بدهید که ما صحبت کنیم، البته این را در خود هواپیما هم من از همین هفت، هشت نفر گرفته بودم، ولكن اینجا وسیع تر، اگر که می گرفتم برای این بود که می دانستم اگر خبرنگارها بیایند، جهت دار می آیند، سراغ آن کسانی که کمتر می توانند دفاع کنند، آنها که نمی خواهند واقعیت منعکس شود، اگر کسی وکیل از طرف یک عده‌ای شود، مطلب فرق پیدا می کند، آن رجحان است. ما شروع کردیم به سؤال کردن، از چند عده اذن گرفتن در اینکه ما مصاحبه کنیم و اذن هم

می‌دادند، البته باز آنجا من با تواضع سلوک می‌کردم که یک وقت کسی مقابله نکند، چون آنجا جایش نبود، گفتم من فارسی حرف می‌زنم، اگر خلاف حرف زدم و موافق نظر شما نبود آنجا بگوئید ما این نظر را نداریم، می‌گفتند نه! استغفرالله شما صحبت کنید. نماینده‌ی ایران که آمد، یک عده‌مان خصوصی رفتیم با او صحبت کردیم، یک مقدار خوف داشت، حالا پیش از اینکه پلیس فرانسه بگوید تماس نگیرید، می‌گفت که شما - یعنی فرانسه اصرار داشت که از قبل جمعیت را ببرد در قلب پاریس در یک هتلی که همه بتوانند بیایند دور و برش شعار بدهند - خبرنگارها را هم بیاورند، منافقین آنجا بازی در بیاورند، دولت ایران نظرش این بود که نه! یک جایی که تا حدودی تحت اختیارش باشد.

ما می‌گفتیم آنجایی که مثلاً جمعیت باشد بهتر است چون درست می‌توانستیم با خبرنگارها بیشتر از این حرف‌ها برخورد کنیم، او می‌گفت نه! مواظب باشید اینها آمدند و هنوز چیزی نگذشته از ما برای امشب پانصد فرانک غیر از پول هتل ارز خواستند که بروند برای خرید، مردمی که تا رسیدند به پاریس به فکر خرید افتادند، اینها لشکریان خوبی نیستند، یک دفعه رفتند آنجا و طرفدار آنها شدند پس نمی‌شود به آنها خیلی اعتماد کرد. ما هم در فکر بودیم که به گونه‌ای شما اگر بتوانید آنها که به طرفداری پاریس رفتن و در شهر خرید می‌کنند، آنها را جدا کنید، یعنی برای بار دوم تصفیه شود و یک عده‌ای که با ما همراه هستند آنها را نگهدارید، اول کار گفتند که هواپیمایی می‌آید و شصت هفتاد نفر جا دارد، ما دیدیم حزب اللهی‌های بیچاره حاضر شدند به اینکه بیایند، آنهایی که سست هستند حاضر شدند بمانند، به این بنده خدا گفتیم این خیلی بد می‌شود، اینها گفتند که شما با آنها صحبت کنید تا آنجا که می‌توانید متدین‌هایش بمانند، یک نفر مهندس از خراسان بود، با آنها و با چند نفر [دیگر] صحبت کردیم تقریباً شاید از اول ورود ما به این سالن تا حالا که می‌گویم یک ساعت بیشتر نگذشته بود، به ذهن من می‌آید که یک مرتبه پلیس فرانسه گفت همه برگردند، امشب هیچ کس نمی‌تواند توقف کند، برگردند به طرف ایران با هواپیما، مهم اینجاست که ما را اول سوار هواپیمایی که از انگلستان آمده بود و می‌خواست به ایران بیاید کردند، که مسافران انگلیسی که بلیط داشتند و باید حرکت کنند اگر چیزی هست از آنها در فرانسه بماند، بعد آنها بالا آمدند، یعنی دولت فرانسه

خوف داشت از اینکه کسی آنجا بماند، آن وقت ما سوار اتوبوس که شدیم یک مقداری هم فرض کنید اتوبوس حرکت کرد، دیدیم اتوبوس‌ها معطل ایستادند، نگاه کردیم و دیدیم از دور دوربین دارد عکسمان را برمی‌دارد، این خبرنگارها را از این طرف و آن طرف دنیا آورده بودند، یک لحظه نه جرأت کردند که با خبرنگارها برخورد کنیم نه آقای رجوی و بنی‌صدر و نظایرش آمد، و این نیست جز اینکه اول دعای دوستان و دوم اینکه نیت مبارک امام و مرحله‌ی اعظم این دو تا موجب پیدایش تکبیر و نماز و اعلام اسلام شد و اینها از حرف اسلام مثل جن و بسم الله می‌ترسند، شیاطین هم هستند و شیاطین هم همینطور هستند، شیاطین انسی هستند که مثل شیاطین جنی خوف دارند، شاید کار ما را غیر عاقلانه بدانند، ولی جرأت درگیری به خودشان نمی‌دهند، این قسمت اول صحبت.

تکبیر: الله اکبر. خمینی رهبر. مرگ بر ضد ولایت فقیه. درود بر رزمندگان اسلام. سلام بر شهیدان. مرگ بر آمریکا. مرگ بر شوروی. مرگ بر منافقین و صدام. مرگ بر اسرائیل.

ج) قسمت دوم صحبت را حالا یا امروز باید بحث تعاونی‌ها را شروع کنیم؛

س ۱) [؟]

ج) ما که جایی نرفتیم که سوغات بیاوریم، شما ادعا کردید و به هر حال آن چیزی که بدرقه می‌آورند، دعای خیر شما بود، ما هم آنجا تکبیر گفتیم و آنجا سوغاتیش تکبیر بود،

س ۲) حاج آقا؛ با منافقین هم برخورد [علمی] داشتید، در هواپیما!

ج) بله، آنها ضعیف بودند، من یک مقدار کمی بحث و دو تا کلام پیچیده‌تر هم به آنها گفتم، گفتم که این منطقی که است شما می‌گوئید، آنها گفتند که منطقی را باید در عمل یافت، من گفتم که بله! ما رابطه‌ی بین فکر و عمل را از شما قبول می‌کنیم و وارد بحث می‌شویم و لکن به هر حال بگو ببینم ارگانیزم هر قسمتش خصلت خاص جداگانه‌ای دارد یا ندارد؟ به هر حال کار چشم و دست و پا اینها مربوط به هم هستند و در جمع هم متعین می‌شود، ولی مختلفند یا مختلف نیستند، گفتم که مارکس فرق دارد با یک نفر فرد عادی یا فرق ندارد، از نظر تفاوت که این کارش کار کارگری آن طوری نباشد و گفتیم که این جای بحث دارد روی

این حرف‌هایی که می‌زنید و کارهایی که می‌کنید، اگر شما آنجا منطقتان قوی است، باید وارد بحث شوید، اینها هر که حرف می‌زند [؟]. خلاصه؛ ضعیف بودند و زود دست پاچه می‌شدند، بچه هم بودند و سنی نداشتند، کلاً گمان می‌کنم، (من اینطوری به ذهنم می‌آید) همه زیر بیست سال بودند.

س (۱) [؟]

ج) نخیر، اینها ظاهراً تبرئه شده از زندان بودند، اینطوری که بعد فهمیدیم از زندان شیراز تبرئه شده بودند، بعد به فکر افتاده بودند که فرار کنند.

س (۲) [؟]

ج) احسان؟ در هواپیما هم به او می‌گفتند احسان، درست است؟

س (۲) این مال فسا بود.

ج) این شعار از صحنه‌ی روزگار را آقای انارکی یادمان داد، بعد فشنگ‌ها را ریختند داخل توالت برای اینکه خلبان‌های هواپیما کار خلافی می‌کردند، رفتند از زیر زمین مسلسل را درآوردند و به آن منافقین دادند، الان بی‌سیم‌مان را سپاه داد یا نه؟

س (۲) [؟]

ج) تا صبح پنج نفر پیاده شدند به عنوان مریض، بعد از این پنج نفر معلوم شد که رفتند تقاضا کردند همان جا بمانند، اوضاع که برگشت دیگر آبروریزی بود که دولت فرانسه بخواهد کسی را نگهدارد، یک نفرشان را هم نگه نداشت، در سالن که پیاده شدیم، حالا یک نفر فوری از این لچک‌ها درآورد و صورتش را پوشاند و شد شکل آن هواپیما دزدها، خیال کرد حالا همه می‌آیند روی دست بلند می‌کنند و سر شانه‌ای هم نطق بکند، بعد دید که مثل اینکه اوضاع برگشت و لچک را درآورد و قایمش کرد.

س (۱) [؟]

ج) او مثل اینکه از دوستان بنی‌صدر بود، که به عنوان مترجم فرستاده بودن در دستگاه پلیس قضایی آنجا، ما دنبالش بودیم که بیاید، می‌گفتیم که کجا هست؟ نیامد!

س ۱) [؟]

ج) از هواپیما که آمدیم فوراً ماشین دولتی آوردند، مال [روس] سوار شدیم و رفتیم قسمت دولتی و بعدش هم برادران مهیا شدند و آمدیم قم، مصاحبه‌ها را از برادران دیگر کردند.

س ۳) [؟]

ج) آنها دیده بودند که روس گفته است که رادیو ملی گفته که یک آخوند شکم گنده آمده اخلال کرده است، دیده بودند که زشت است بیایند با او مصاحبه کنند.

والسلام

موضوع جلسه: جلسه‌ی انس با حضور استاد حسینی و سخنرانی ایشان در مورد هواپیما ربایی

س ۱) [؟]

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: .. خواستند تشویقشان کنند، که روحیه پیدا کنند و دفعه‌ی دیگر مقاومت کنند،

س ۱) [؟]

ج) می‌ارزید به آن استقبال سنگینی که از آنها کردند. [؟] سوار کردند.

س ۲) [؟] یکی از کمک خلبانانی که، [؟]

ج) نه، آنها ماندند کنار [هواپیما]، هواپیمای مهمی بود.

س ۲) [؟]

س ۲) [؟] سفارت نمی‌توانست خبرنگاران را دعوت کند، که شما مصاحبه انجام بدهید و جریان را دست بگیرید؛ یعنی درست نتیجه‌اش به عکس است،

ج) ما واقعه‌ش اینکه اصرار هم می‌کردیم که هر کسی نیابت به ما بدهد، که ما با بنی‌صدر یا رجوی مصاحبه کنیم، برای این بود که من میل داشتم که اینها بیایند، یقین داشتم بین بیست دقیقه تا نیم ساعت اگر من

عنایت داشته باشم که بحث را مشکل حرف بزمن، نه اینکه عادی حرف بزمن، عنایت داشتم بر سخت حرف زدن، یقین داشتم که اینها می‌رسند به لته پته و دست و پایشان را گم می‌کنند، در جواب دادن به من، علامت سؤالهایی را که می‌گذارم در آن بمانند. آن وقت من بنا داشتم که یک نفر آدمی که فاضل‌تر از خود این باشد، رو کنم به خلبان‌ها بگویم که در فرانسه یک آدم با سواد هست که بیاید معلوم بشود، که ما بی‌ربط می‌گوئیم یا این، بعد یک پیغام به مریدهایش بدهند، بگویند اگر می‌خواهید مخالفت هم نکنید، بروید یک آدم با سواد پیدا کنید، این سواد ندارد، گول می‌خورد و این طرف و آن طرف می‌گرداندش، می‌خواستم اختلاف بینشان بیفتد که تحقیر کنند، بنی صدر و رجوی را، ولی نشد! خصوصاً رجوی را.

س (۱) [۹]

ج) بنی‌صدر نمی‌آمد با من بحث کند، در مجلس خبرگان هم اواخر از بحث با من فرار می‌کرد، ولی رجوی نمی‌شناخت، می‌آمد برای بحث کردن و می‌خواستم یک مورد در آن موارد شقاق بیفتد و طرفداری از او نکنند و اختلاف بیفتد و ولی نیامد، نماینده‌ی ایران هم آنجا مثل اینکه خیلی زیاد خبرنگاران گوش به حرفش نمی‌کردند.

س (۱) [۹]

ج) حالا من که اطلاع ندارم که چکار کردند، ظاهراً مسافرها می‌گفتند که اینها خیلی سست می‌گرفتند، در بررسی این سفر ما رفتیم رئیس شهربانی می‌گفت که نخیر محال است، از در این طرف که تحت نظارت پلیس باشد، چیزی برده باشند، می‌گفت در آن پانصد نفری که آن روز از بسیج برای جبهه رفتند، اینها خودشان را قاطی کردند، برای اینکه آنها در عرض این مدت معطل شده بودند و می‌رفتند، وضویی بگیرند و برگردند بیایند، اینها خودشان را قاطی کرده بودند و کسی هم به گوشش خورده که آنجا مثلاً هوا سرد است و لباس همپایمان نیست و این حرف‌ها و بلند شدند رفتند به رئیس سپاه هم حرف زدند و گفتند که اینها نقل میدان را دارند می‌گویند، به هر حال پلیس اظهار تبری می‌کرد، برای بعضی از مسافرها چیز دیگری می‌گفت، ما که رفتیم مال دولتی نمی‌دانیم از کجا بردند.

س ۱) [؟]

ج) از دبی آمده بود اینجا، نشسته بود و پیاده شده بودند و برگشته بودند و یک ساعت هم معطل کردند برای بررسی‌اش و بعد سوار شدند.

س ۱) اگر بحث می‌کردید حدود بحثتان چه بود؟ [؟]

ج) او از هر جایش که وارد به صحبت کردن، می‌شد همان جا را می‌شد از او تعریف بخواهی و وارد بحث بشوی، چند تا تعریف مختلف بکنی و بعد در روش کاری که می‌خواهد بکند وارد بحث می‌شود، بحث می‌شد بکنی، اگر سکوت می‌کردند و حرف نمی‌زدند من از همان مسئله‌ی مدیریت بین‌المللی شروع می‌کردم، چون آنها الآن متکی به دستگاه بین‌الملل بودند، متکی به فرانسه بودند، از همین جا وارد می‌شدند، ولی اگر آنها هم می‌خواستند حرف بزنند، از آنها تعریف می‌خواستیم و به اینجا می‌کشاندیم.

س ۱) [؟]

ج) شعار را آنجا اگر کسی که جواب سؤال را می‌گوید، مطلبی بگوید که نداند جوابی که می‌دهد درست است یا نه؟ این مهم است، شما یک طوری حرف بزنید، که کلمه‌ی دوم این دست و پایش را جمع کند که این جوابی که می‌دهم یک مرتبه غلط نباشد. مردم بگویند جواب درست است، همین شعار را اگر شما ساده حرف بزنید دستمان در شعار دادن باز است، حالا شما هر چقدر برهانت متین باشد او [می‌برد] ولی اگر شما یک مقداری پیچیده حرف زدی، که این در جواب دادن دست و پایش را گم کرد، می‌خواهد شعار بدهد نمی‌داند چطوری شعار را بدهد.

س ۱) [؟]

ج) همین که می‌خواهد فکر کند، می‌گوید شما نمی‌توانید این کار را بکنید، حالا برای سفرهای بعد و اینها صحبت می‌کنیم.

س ۱) [؟]

ج) شنیدم می‌گویند انجمن منحل شده ولی هنوز یقین ندارم، که بتوانم بگویم، می‌گویند که انجمن منحل شده است. حالا ان شاء الله بعداً خبر دقیق‌ترش را عرض می‌کنم.

س (۱) [؟]

ج) وقتی که سوار شدیم، جای خالی داشت چون سیصد و پنجاه و خورده‌ای بود، چهارصد و هشتاد نفر جا داشت، بعد در کویت هم که دیگر کاملاً خالی شد، مثل تخت‌خواب هر نفری می‌توانست چهار تا صندلی بردارد بخوابد.

س (۱) [؟]

ج) شماره نمی‌زنند؟

س (۱) نه.

ج) این بد کاری است، تنظیمات اینطوری را اگر بکنند بهتر است، ولو برای لَدّ الورد بنشینند و بعد بتوانند جا عوض کنند.

س (۱) [؟] به هر حال خدا خواست، یعنی نتیجه‌ی کل به ضرر اسلام می‌شود!

ج) حالا یک نحو هم این است که اینها می‌خواستند، که یک کاری بکنند که بگویند اینها از ملت ایران هستند، کاری به ما ندارند، تا اینکه بگویند ملت ایران علیه آقا حرف می‌زنند، نه فقط سازمان مجاهدین.

س (۱) [؟] یعنی به نفع آنها تمام نشد، [؟]

ج) الحمدلله رب العالمین. ولی بعد نمی‌شود، یعنی اینها اگر توانسته بودند یک فیلمی بگیرند که صد نفری علیه ایران حرف بزنند، و با هر کدامشان مصاحبه کنند و سر و صدا کنند، می‌شد خبرها را پُر کنند، این را تا خبر رده‌ی یک بردند و بعد یک دفعه رهایش کردند و دنباله‌اش را قطع کردند.

س (۱) [؟]

ج) ما نفهمیدیم به هیچ وجه، مشورت هم نمی‌کردند! دموکراسی دروغ می‌گفتند، دموکراسی با مشورت است، مشورت نمی‌کردند.

س ۲ [؟]

ج) ما که نفهمیدیم،

س ۲ [؟]

ج) زود برگشتیم، نگذاشتند بفهمیم که آنها فهمیدند یا نه؟ فیلم هم نگذاشتند،

س ۲ [؟]

ج) اگر کویت به آنها بنزین نمی داد، مجبور می شدند همان جا بایستند.

آقای ساجدی: حاج آقا اگر صلاح بدانید جلسه را قطع کنید. دعا بفرمایید.

پروردگارا! کلمه ی حق را بر جهان بگستران،

کلمه ی باطل را ریشه کن بفرما،

وجود مبارک ولی عصر را مؤید بدار،

وعده ای را که به او عنایت فرمودی به او عطا کن،

مهلت شیطان را سلب کن... .

«والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته»

جلسه ۲

جلسه انس با حاج آقا بحث در مورد تعاونیها

۱۳۶۲/۰۵/۱۲

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

آقای خطیب: مدتی بود که موفق نشده بودیم خدمت آقای حسینی برسیم احیاناً نصیحتی، بحث اخلاقی، تذکری بدهند، بعضی از برادران هم علاقمند بودند که گاهی با ایشان تماس داشته باشند و خدمت شان باشند، علاوه بر اینکه ما جلسه‌ی نداشتیم تا همه دوستان یکدیگر را ببینند، فرض کنید بعضی از برادرها که کارشان کارتحقیقی نبود تماسی نداشتند با برادرهای که در یک گروه هستند. برای اینکه یک مقدار انس و الفتی بینشان باشد اگر مسائلی لازم است در جمع کسی طرح کند، اگر دوستان احیاناً سؤالاتی دارند که خارج از برنامه معمولی جلسات و کلاسهایشان است بتوانند طرح کنند، مجموعاً اینها همه دست به دست هم داد که خدمت آقای حسینی صحبت کردیم ایشان فرمودند، مثلاً عصرهای چهارشنبه را بگذاریم برای یک جلسه‌ی که همه برادرها تشریف بیاورند و از یک طرف هم موجب انس و الفتی شود و مطالبی که انشاء الله مفید به حال ما و هم وظیفه باشد طرح شود.

این غرض عمده از تشکیل جلسه است، لذا طی چند جلسه برای راه افتادن بحث قاعدتاً یک سری بحثهایی که مبتلا به است و می‌دانید که همه دوستان هم علاقمند هستند که در جریان آنها قرار گیرند را مطرح می‌کنیم.

اما یک سری از جلساتی که خود برادرها سؤالاتی دارند و صحبت‌ها، انتقادات، اشکالات و مسائلی که در ذهنشان است، طرح کنند و جناب آقای حسینی هم آنها را پاسخ می‌دهند و راجع به آنها صحبت می‌شود.

در رابطه با برنامه‌ی این هفته قرار شد که بحث تعاونی‌ها را طرح بکنیم، علت طرح مسأله هم این است که اطلاع دارید، مدت‌ها است مسأله تعاونی‌ها بعنوان یکی از بحث‌های اقتصادی کشور مطرح است و بحث‌های زیادی از خبرگان شروع می‌شود این بحث‌ها عمدتاً مجلس و بیشترین مقدارش در دولت و بیشتر در ادولت در سازمان برنامه مطرح است. حرف‌های مختلفی راجع به این مسائل زده می‌شود اخیراً حرکت‌های جدی شده است، برای اینکه مسأله تعاونی‌ها را شکل دهد.

به لحاظ این که جناب آقای حسینی و بعضی از برادران اجمالاً از همان ابتدا که مسأله زیر ساخت‌های سازمان برنامه مطرح شده بود در جریان بودند و بعضی از برادرها از طرف اینجا رفتند و آنجا شرکت کردند. جناب آقای حسینی هم هر هفته تشریف می‌بردند در شورای عالی برنامه ریزی بودند؛ لذا دقیقاً در جریان کار بودند. بعد هم در شورای اقتصاد و مسائلی است که اجمالاً به لحاظ اینکه دوستان آشنا باشند و حداقل در تعیین موضع خودشان دچار وسواس نباشند انشاءالله تشریف می‌آورند و از خدمتشان استفاده می‌کنیم. راجع به بحث تعاونی‌ها بحث کلی بود.

یک مسئله وجود دارد آن اینکه طرح این گونه مباحث نظیر انتقاد از برنامه بانک یا انتقاد از برنامه تعاونی‌ها، انتقاد از یک سری برنامه‌هایی که دولت مطرح می‌کند، بمعنای مخالفت با دولت نیست. امام خمینی که می‌فرمایند تأیید کنید و دولت را همراهی کنید آیا این کار ما به این معنا نیست که همراهی نمی‌کنیم و مخالفت می‌کنیم؟ و در نتیجه اگر مخالفت باشد آیا بهتر نیست که چیزی نگوییم و ساکت باشیم؟ حفظ وحدت در این موردی که مطرح می‌شود که رعایت بشود به چه معناست؟

این مسأله قاعدتاً برای دوستان روشن نبود، چرا که مسأله ظریفی است، ولی اجمالاً خدمت حضرت آقای راستی مسأله را یکی دوبار طرح کردیم بعد از آن هم با بعضی برادرها مشورت شده است، مسأله این است که یک قدر متیقن مطرح است و قطعاً طرح یا از دستوراتی از طرف دولت یا کسی دیگر پیشنهاد می‌شود که مجلس تصویب کند و بعد دولت مجری آنها باشد؛ یعنی سرپیچی از دستورات دولت اسلامی را قطعاً غلط می‌دانیم و تبعیت از آنها را وظیفه خودمان می‌دانیم یعنی رعایت قوانین دولت در حال حاضر حتی اگر بدانیم

این قوانین ظاهراً از نظر ما صحیح نیست، تبعیت از آنها لازم است اما پذیرش این مسأله هم به این معنا نیست که اگر به دلیل داشتن یک سری از آگاهی‌ها، در جریان یک سری بحث‌ها بودن مثلاً یک حرکت دولت یا برنامه دولت یا برنامه ریزی دولت غلط است در مقابل آن ساکت باشیم و چیزی نگوییم بلحاظ اینکه حفظ وحدت باشد.

اگر قرار باشد که آنهایی که حق هستند و حق را می‌دانند و فکر می‌کنند و تصورشان حق است، همه ساکت بنشینند برای اینکه وحدت حفظ شود و در مقابل آنهایی که مسیر ناحقی را دارند طی می‌کنند و روشن است در این مورد آنها حرکت کنند و حرف بزنند و صحبت کنند، موجب به وحدت می‌شود اما وحدت بر غیر حق می‌شود؛ قاعدتاً مثل همه صحبت‌های که در این مورد است همه کمک‌های و راهنمایی‌ها و همکاری که باید انجام شود بادولت در این مورد هم اگر در برنامه دولت دچار انحراف شده است و یک عده‌ای خبر دارند وظیفه شان است که راهنمایی کنند و مسأله را روشن کنند و توضیح دهند تا این مسأله به افراد برسد و از این انحراف جلوگیری شود.

سکوت فرد خلاصه نباید موجب این شود که مسائلی که لازم است مسائلی که گفتن آن و فهمیدن آن در جامعه ضرورت دارد، ناگفته بماند و در نتیجه آنها هم بر اشتباه خودشان بمانند و گاه هم که سؤال شد گفته شود که می‌خواستیم حفظ وحدت شود، پس این دو مقوله تبعیت از دستورات دولت سرچایش است، مسأله طرح اشکالات و انتقاداتی که است در این مورد اگر قطعاً انسان بداند و آشنا باشد در جمعی و شرایطی که صلاحیتش را دارند نه اینکه راه بیفتیم،

«بسم الله الرحمن الرحيم... بار الها...»

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مطلبی را که امروز اختصاص داده‌ایم درباره امر تعاونی‌ها است.

بینیم این مطلب چیست؟ و اهمیت آن در چه حد است؟ و در دنیا به چه چیزی تعاونی می‌گویند و شرقی و غربی آن چه فرقی دارد؟ در انقلاب اسلامی ایران چگونه مطرح شده است و قبلاً چگونه مطرح شده است و حال در دنبال آن به چه گفته می‌شود؟

من سعی می‌کنم انشاء و با مثال عرض کنم. انتظارم از برادرهای ارشدم این است که عنایت به این مطالب داشته باشند.

وقتی که می‌گوییم اقتصاد یک کشور سه بخش است: یک بخش دولتی، یک بخش تعاونی، یک بخش شخصی، چه فرقی دارد با اینکه بگوییم اقتصاد سه بخش است دولتی، تعاونی، خصوصی. فرق بین کلمه شخصی و خصوصی آن، این است، که یک وقتی من یک لباس دارم که شخصاً از آن استفاده می‌کنم، یک دو چرخه دارم که شخصاً از آن استفاده می‌کنم، یک اتومبیل دارم که شخصاً از آن استفاده می‌کنم، این را شخصی می‌گویید، وقتی که یک چرخ دارید که کرایه می‌دهید و شخصاً از آن استفاده نمی‌کنید، ولیکن نفعش به شما می‌رسد این را خصوصی می‌گویید.

بنابراین اقتصاد سه بخش دولتی، تعاونی، خصوصی دارد؛ خصوصی آن مشخص شد که غرض چیست. اما تعاونی و دولتی آن قبل از اینکه وارد تشریح بیشتری از تعاونی شویم، هر چیزی که در این کشور پیدا می‌شود که اقتصادش سه بخشی است و این سه بخش را دارد، یعنی اگر بانک است باید به دولت، به تعاونی و به خصوصی خدمت کند، اگر گفته می‌شود که هر اداره‌ای از ادارات دولت است هر دستگاهی است هر موسسه‌ی است اقتصادی به نسبت نفعش به این سه تا می‌رسد گاهی مستقیم و گاهی غیر مستقیم، ولی بر هر کدام از این بخش‌ها در دستگاه جا دارد.

قوانین مثل اهرم‌هایی هستند که می‌توانند کفه یک طرف را سنگین کنند و طرف دیگر را سنگین‌تر کنند بنابراین، قوانین می‌توانند بخش دولتی را بر دو بخش دیگر حاکم کنند بالعکس می‌توانند تعاونی را حاکم کنند و می‌توانند خصوصی را حاکم کنند، قوانین هستند که نحوه ارتباط این سه را باهمدیگر مشخص می‌کنند.

وقتی گفتیم که اقتصاد سه بخش است، بعد گفتیم صنایع مادر و سنگین و اینها برای دولت به این معنی است که کفه دولت ابتدا سنگین شده است.

نسبت به باقی مانده چطور می‌شود؟ تعاونی و خصوصی است. تعاونی غربی اش چیست؟ کلمه تعاونی چه کاری انجام می‌دهد؟ غربی و شرقی آن چیست؟ کلمه تعاون یعنی همکاری، ولی در اصطلاح اقتصاد همکاری خاصی را تعاونی می‌گویند، هر همکاری را تعاونی نمی‌گویند، اگر عده‌ی برای تولید یا توزیع یا با بدست آوردن کالای مصرفی خودشان باهم همکاری کنند، با ملاحظه‌ی چهار اصل برایشان می‌گوییم تعاونی.

چهار اصل آن چیست؟ ۱- کار و سرمایه باهم باشد، فرضاً بنده و چند نفر از آقایان باهم تعاونی تولید کیف درست می‌کنیم، یا اینکه چیزی را که می‌خواهیم مصرف کنیم بین خودمان برای مصرف کردن مان می‌آوریم، اینجا در این کارگروهی، کار و سرمایه هم باید باهم باشد. به غیر هم البته می‌توانیم بفروشیم. توزیع هم می‌شود بگوییم، ولی کمتر آنطور قرار می‌گیرد، برای مصرف خودمان یا تولید بیشتر انجام می‌گیرد، حال ما پنج نفر قرار شد کار و سرمایه باهم باشد، یعنی نمی‌شود نفری صد هزار تومان بگذاریم و یا پانصد هزار تومان یک چرخ را تهیه کنیم و مقداری پلاستیک نخ و زیب و دکمه و منگنه برای کیف درست کردن، حال اگر صد هزار تومان کم آوردیم، وسط کار مثلاً آقای ذولفقارزاده صد هزار تومان می‌دهند، اما خودشان کار نکنند، چون خودشان در فرهنگستان کار می‌کنند، نمی‌توانند بیایند در عوض پول می‌دهند، این قبول نمی‌شود، ولو ما چند شریک راضی باشیم چون در اینجا سود به سرمایه می‌رسد، اگر حال ما پول کم نیاوردیم و نیروی کار کم آوردیم، مثلاً یک نفر لازم داشتیم که شب اینجا نگهبان باشد به یک نفر پس یک نفر باید باشد که او هم شریک باشد. پس نه کار بدون سرمایه و نه سرمایه بدون کار می‌تواند باشد! این اصل اول است.

اصل دوم این که سود بر اساس سرمایه تقسیم نمی‌شود، بر اساس مشارکت در کاری که انجام می‌دهند تعلق می‌گیرد، اصل سوم این که مدیریت دموکراتیک است، اینطور نیست که هر کسی که سهم بیشتر دارد رأیش سنگینتر است در تعیین مدیر عامل، هر کس یک رأی دارد، به رأی اکثر هم رئیس قبول می‌شود.

طرف دوم نوار

اگر فردی مذهب دیگری داشته باشد او هم پذیرفته می‌شود، مثلاً ما پنج نفر هستیم و یک نفر یهودی می‌خواهد شرکت کند، ما حق نداریم بگوییم چون یهودی هستی شرکت نکن. ما فقط با مسلمانها حاضر به

تعاونی هستیم، یک نفر بهایی است نمی‌توانیم بگوییم شریک نباش و ما با این نمی‌توانیم کار کنیم، اینجا این نکته را داشته باشید.

[تاکید] آنچه که در اتحادیه تعاونیها و در سطح بین الملل قبول شده است، همین چهار اصل است، که به عنوان چهار اصل عام تعاونی‌ها می‌دانند، بقیه شرایط به عهده خودشان است، کسی دلش می‌خواهد شرط بیشتری بگذارد و یا نگذارد.

اما تعاونی غربی برای چه درست کردند؟ برای اینکه یک سوپاپ اطمینانی نسبت به بقای سرمایه داری باشد چرا؟ چون در دستگاه سرمایه داری هر وقت شعار سوسیالیستی راه افتاد که بگویند کارگر علت این تولیدات شده است، به او می‌گویند اگر اینطور است به تو قرض می‌دهیم و برو در تعاونی شرکت کن. در تعاونی می‌بیند که در آمدش کمتر از وقتی است که در یک شرکت خصوصی کار می‌کرد سپس رها می‌کند.

چرا در آمدش کمتر است؟ بعد عرض می‌کنم. آنجا به او می‌گویند که در تعاونی بر اساس مقدار ثروت سود تقسیم نمی‌شود، مدیریت هم بر اساس مقدار ثروت نیست، شما که می‌گویید من کنار این چرخ دارم کار می‌کنم، عرق جبین من است که در آمدی را ایجاد کرده است که باعث ساخت چرخ یا خرید آن شده است، چرا می‌گوییم ضرر می‌کند و این تعاونی در آنجا مفلوک و منزوی می‌شود، سابقه تاریخی اش هم همین بوده است، چرا؟ برای اینکه نظام آنجا کلیه روابط اجتماعی اش بر اساس اصالت سرمایه است این مهره با آن دستگاه هماهنگی ندارد، تمام چرخها چرخشش بر عکس چرخش این مهره است، طبیعی است که نمی‌تواند اثری بگذارد، چطور؟ گفته است که اینجا ثروت، مال، بدون کار نمی‌پذیرند. خیلی از افراد هستند که شاغل هستند مثلاً اداری، کارگر یا دکتر، پولی جمع کردند، این پولشان را در شرکت خصوصی که پول را بدون نفر می‌پذیرند، یعنی می‌تواند برود سهم بخرد از بازار بورس سهام شرکت‌ها را می‌تواند آنجا به کار بیندازد ولی اینجا نمی‌تواند به کار بیندازد، پس پولها چطور می‌شود؟ به طرف شرکت‌های خصوصی می‌رود.

بعد این‌جا گفتند بر اساس سرمایه سود تقسیم نمی‌شود، اما شرکت‌های خصوصی می‌گویند سود بر اساس سرمایه تقسیم می‌شود، پس پول باز به طرف شرکت‌های خصوصی می‌رود. در گردونه‌ی اعتبارات هم بانک به

آنجایی که پول بیشتر باشد اعتبار بیشتر می‌دهد، پس این می‌تواند با پولش کارهای افرادی را که در رشته خودشان ماهر هستند ابزاری را که در سطح بالای است استخدام کند، تکنولوژی را می‌تواند بدست بگیرد، حال من نمی‌خواهم بحث کنم. بحث اقتصادی و کلیه روابط دیگر جامعه هم همین‌طور است، که یک بحث خیلی وسیعی دارد.

پس کسی قادر می‌شود انحصارات و تکنولوژی را بدست بیاورد که قدرت پولی بالایی دارد. کسی می‌تواند موسسه‌های تحقیقاتی بزرگ راه بیندازد مثل ای. بی. ام، ژنرال موتور باشد. یک شرکت تعاونی با یک عده کم نمی‌تواند موسسه تحقیقاتی راه بیندازد، تکنولوژی نمی‌تواند کشف بکند، بنابر این وقتی تکنیک بدست می‌آورد حاکم بر جامعه است.

پس فقط این را درست کردند که یکی از سپوپاپ‌های اطمینان یکی از مواردی باشد که به اینها از شورش کارگران امنیت دهد این مسأله شرکت تعاونی‌ها در نظام غربی است.

اما تعاونی‌ها در شرق چطور است؟ در شرق تعاونی‌ها شبکه‌ای است، شبکه یعنی چه؟ شبکه یعنی سازنده کیف و خریدار آن و شرکای آن و مصرف کننده آن، همه بهم مرتبط می‌کنم، چطور؟ فرض کنید ما پنج نفر آمدیم می‌خواهیم باهم یک شرکت خصوصی ابتدا بزنیم، در جایی که تعاونی‌ها شبکه‌ای است، می‌خواهیم برویم چرخ، پلاستیک، زیب، دکمه و منگنه‌ی بخریم و بیاییم کیف درست کنیم، بلند می‌شویم برویم چرخ بخریم، می‌گویند قبلاً نمایندگی فلان جا می‌فروختند، می‌رویم نمایندگی، می‌گویند اینجا نداریم. از کجا می‌توان تهیه کرد؟ بفرمایید بروید تعاون توزیع. تعاون توزیع چرخ می‌رویم می‌گوییم چرخ دارید؟ می‌گوید بله. می‌گوییم چند است؟ می‌گوید قیمتش این قدر است. می‌گوییم می‌خواهیم بخریم. می‌گوید نمی‌فروشم. می‌گوییم چرا؟ می‌گویند لطفاً بروید اتحادیه تعاونی‌ها، مرکز تعاونیها، سازمان تعاونیها تحت هر اسمی که قرار بدهیم، می‌گوید باید بروید آنجا یک برگه به اسم تان صادر کنند تا فروخته شود، می‌رویم آنجا بخریم. می‌گویند ما بخصوصی نمی‌دهیم چون اولویت این است که به تعاونی‌ها داده شود، وقتی که تقاضاهای تعاونی‌ها تمام شد، آن وقت شش ماه دیگر رجوع کنید، شش ماه دیگر رجوع می‌کنیم. می‌گویند نه. هنوز

تعداد سفارشات‌ی که از تعاونیها است زیاد است، نمی‌توانیم بفروشیم، اولویت با تعاونی‌ها است. بر می‌گردیم می‌گوییم آقا ما هم می‌خواهیم تعاونی بشویم، چرخ به ما بدهید برویم کسب و کار کنیم، ما تعاونی می‌شویم. می‌گوید که پس این آیین‌نامه را پر کنید قوانینش را هم بخوانید، آئین‌نامه پس مصوب اتحادیه تعاونی‌ها یا سازمان تعاونی‌هاست، در این آیین‌نامه چه می‌گوید؟ در این آئین‌نامه اول آمده شغل‌ها را از هم جدا کرده است که این قاطی نباشد، بعد آمده حد زده مقدار ثروت را حداقل و حداکثر درست کرده است، بعد آمده شرط کرده یک نفر در دوتا تعاونی کار نکند، بعد آمده مدیریت را گفته اینها باید اینطور انتخاب کنند، بعد مدیران هم بیایند اینطور آن نفر بالاتر را انتخاب کنند، یعنی ما اگر پنج نفر هستیم یک نفرمان مدیر شود، بعد آن یک نفر وظیفه دارد جایی دیگر برود با پنج رئیس دیگر که برای پنج واحد دیگر هستند، بنشیند یک رئیس هم آنها معین کنند، آنها هم همینطور فرضاً تعاونیهای که برای کارگاهها است جمع شوند، بعد تعاونیهای طبقه بالاتر، بعد تعاونیهای طبقه بالاتر، آن بالایی‌ها تصمیم می‌گیرند، مثلاً آنها می‌گویند که فعلاً امسال چند چرخ وارد شود، یا اولویت به چرخ نیست، امسال اولویت به جای چرخ کیف دوزی به چرخ پیراهن دوزی است، یا جای چرخ پیراهن دوزی و خیاطی اولویت به این است که چرخ‌ی که سیم پیچی کولر را می‌پیچد است، آنها معین می‌کنند، پس تنظیم مشاغل بر عهده آنهاست، لذا شما ممکن است بروید در تعاونیها بگویید می‌خواهیم چرخ کیف بخرم، بگویند این که داده نمی‌شود، اگر بخواهید شغلی هم کار تعاونی بزنید، باید بیایید در قسمت یک صنعت دیگر شروع کار کنید، در آنها یک امکاناتی است.

حال ما رفتیم آنجا و برگه پر کردیم و به ما پروانه دادند که برو چرخ بخر، می‌رویم چرخ بخریم می‌آوریم حالا که آوردیم و مغازه را هم زدیم و شروع کردیم به کار به چه نیاز داریم؟ پلاستیک نیاز داریم، نخ، زیب دکمه و مگنه می‌خواهیم، آنها را هم می‌رویم بازار آزاد می‌گویند نیست، کجا تهیه کنیم؟ تعاون توزیع. تعاونیهای توزیع می‌رویم می‌گویند. باید نوشته بیاوری از سازمان تعاون، می‌رویم سازمان تعاون می‌گوید مقداری که سهم می‌رسد در این منطقه این قدر است، تعداد واحدهای هم که هستید این قدر است، به شما در عرض سال این مقدار می‌رسد، فرضاً ماهی یک توپ هم به شما می‌رسد. می‌گوییم ما می‌خواهیم بیشتر کار کنیم

می‌گویند نمی‌شود. بعد می‌گوید شما چه نوع کیف می‌خواهید درست کنید. این شماره‌ها را نگاه کنید من می‌گویم ۱۲۸، ۲۵۴، ۳۱۲ می‌گوید نه. اینها مقدار تولیدش زیاد است، باید شما از آن پنج تای دیگر تولید کنید، می‌گویم باشد. می‌گوید مقداری هم که اینها را برایت می‌دهم تحویل روی شماره‌های را که دست گذاشتم پیداست که چه تعداد کیف می‌شود؛ در سال فرضاً ۴۵۲ از این شماره می‌شود. در سال فرضاً ۶۲۵ از آن شماره می‌شود، حال غرض چیست؟ می‌گوید حال که برایتان این پلاستیک را می‌دهم زمانش هم معین است می‌فرستم بیایند از مغازه تان بگیرند، پلاستیک جدید وقتی به شما تحویل داده می‌شود که مواد اولیه قبلی را تبدیل به کالا کرده و تحویل داده باشید، این مقدار هزینه الان می‌شود و این مقدار هم سود روی آن می‌آید، بیشتر از این قدر هم نمی‌توانیم، بدهیم به همین قیمت هم به کسی دیگر نمی‌توانی بفروشی، مشتری ات را هم خودمان تعیین می‌کنیم. تعاون و توزیع کیف می‌آید از شما تحویل می‌گیرد. رسید او را می‌آورید از ما پلاستیک می‌گیرید. او هم طبق رسید کاری که شما اینجا دارید مشتری برای تان می‌فرستیم. من می‌آیم، دیگر اجباری است. می‌گویم باشد کیف را درست می‌کنیم و می‌فروشیم به این آقایانی که از طرف آنها آمده‌اند و سودی دست‌مان می‌آید.

می‌خواهم بیایم فرش بخریم برای زیر پایمان، می‌گویند در بازار آزاد فرش نیست، چرا؟ آن زمانی که اجازه می‌دادند که فرش بافته شود حال خانگی یا در روستا و یا جای دیگر آن زمان گذشت. اول از یک خانواده نمی‌شود دو نفر در دوتعاونی باشند، یا اینکه شغل‌های متعدد داشته باشد. زارع است، فقط باید زراعت کند و در تعاونی زراعت باید باشد. اگر قالبی می‌کند، در تعاونی قالبی باید باشد، دامداری می‌کند در تعاونی دامداری باید باشد، در دوتای آن نمی‌شود، که خودش پشم را از حیوان بدست بیاورد و خودش هم ببافد. این واسطه می‌خورد. می‌گویم به چه دلیل دوتای آن نباشد؟ برای اینکه گوسفندی را که اینجا تحویلش می‌دهند، معین می‌کنند که چقدر پشم در چه مدت از آنها تحویل گرفته می‌شود، بعد داده می‌شود به آن تعاونی که باید به نخ تبدیلش کنند و بعد هم داده می‌شود به آن تعاونی که می‌خواهند با آن قالبی ببافند، پس قالبی ما جز سازمان تعاون علاج ندارد، می‌رویم آنجا می‌گویند شما در نوبت هستید، شش ماه دیگر یک سری بزنید،

خوب حال تعاونی شبکه‌ای معلوم شد که در تولید، توزیع، مصرف در این سه تا اختیار تنظیم چه در سود و چه در ساعات کار و چه در آن رشته که باید کار کنند تحت تنظیمات دیگری است.

این نحوه از تعاونی‌ها در شرق وجود دارد؛ تعاونی که در قانون اساسی ذکر شده است، تعاونی بر طبق موازین اسلامی است. این مسأله را بر طبق موازین اسلامی عنایت کنید، پشت سر کلمه دولتی ننوشتند دولتی بر طبق موازین اسلامی؛ پشت سر خصوصی ننوشته‌اند خصوصی بر طبق موازین اسلامی [تأکید] پشت سر تعاونی‌ها بر طبق موازین اسلامی نوشته شده است. بعد در اصل ۴۲ گفته شده است که مالکیت در این سه بخش بر اساس قوانین اسلامی است ولی متصل به کلمه، برای اینکه کلمه و اصطلاح را از آنچه که عرف می‌فهمد در بیاورد در قضیه تعاونی‌ها انجام گرفته است. در قضیه تعاونی‌ها زمان شاه یک تعاونیهای غربی می‌زدند. گاهی هم صحبت می‌شد یک تعاونی زنجیره‌ی بزنند نظیر اصلاحات ارضی که می‌خواست یک چیز سوسیالستی درست کنند، برای اینکه بدل از کار آنها باشد. گاهی هم صحبت آن کار می‌شد، ولی آن موفق هم نمی‌شدند چون با دستگاهشان هم خوانی نداشت.

در قانون اساسی تعاونی با قید بر طبق موازین اسلامی آمده است. بعداً وقتی خواستند پیاده‌اش کنند ببینیم چطور پیاده شد؟ زمان مرحوم رجایی (رحمت الله علیه) ایشان به مجلس می‌فرمودند که من فرزند مجلس هستم شما برنامه ارائه دهید، مجلس هم به مرحوم رجایی می‌گفت شما دولت هستید شما برنامه ارائه دهید، شما متخصص و کارشناس دارید شما برنامه ارائه دهید، کشور هم چون در بحران سیاسی نزاع با بنی صدر بود یعنی خطی که آن سمبولش و نمونه‌اش بود دیگر کسی فشار روی برنامه نمی‌آورد، ولی بعد از شهادت مرحوم آقای رجایی برادرمان آقای موسوی که تشریف آوردند و مسئولیت را بر عهده گرفتند ایشان دیدند که دیگر اینطور نمی‌شود گفت چون یک چنین منازعه سیاسی نیست که مردم و کشور حتی در امورش منقلب باشد و متوجه آن خط باشد.

بلکه حال دیگر باید شروع به کار کرد، ایشان روی سازمان برنامه فشار آوردند، قبل از اینکه مرحوم رجایی شهید شود، برادرمان جناب آقای شرعی (ایده الله تعالی) ایشان در بیمارستان حضرت آیت الله گلپایگانی نزد

این آقای دکتر باهر که رئیس بیمارستان است، بودند و برادر دکتر باهر را، حسین باهر، که مسؤول سازمان برنامه بود آنجا ایشان را دیده بودند، آقای حسین باهر گفته بودند ما برای سازمان برنامه احتیاج به یک روحانی داریم که به مسأله برنامه ریزی و اینها توجه کند، به ما در این قضیه کمک کند، بعد گفته بودند که من جاهای مختلف رفتم، خدمت حضرت آیت الله گلپایگانی و خدمت حضرت آیت الله منتظری نزد بعضی از فضلا تا به حال کسی که یک چنین کمکی به ما کند در اختیارمان قرار نگرفته است. آقای شرعی گفته بودند من یکی از آشنایان را که وارد هستند فی الجمله به این مطالب معرفی می‌کنم، شما بروید یک سری بزنید. آقای باهر با ما تماس گرفتند که قبل از ماه رمضان پارسال بود، ما هم ابتدا وقت مان ایجاب نمی‌کرد که خدمت‌شان برسیم، بعد آقای شرعی دوباره اصرار کردند، قرار شد به سازمان برنامه سری بزنیم، در اولین مجلسی که رفتیم مرحوم آقای رجایی ترمیمی کرده بودند و رئیس سازمان برنامه را از آقای حسین باهر به آقای محمد تقی بانکی عوض کرده بودند، در آنجا آقای بانکی ابتدا پیش نهاد کردند که معاونت برنامه ریزی که هماهنگی و اساس کار سازمان برنامه را در دست دارد، از شکل فردی بیرون بیاوریم و به شورای برنامه‌ریزی تبدیل کنیم، جای معاون برنامه‌ریزی، شوری برنامه‌ریزی شود، به حقیر هم پیشنهاد کردند که شما مسؤولیت ریاستش را قبول کنید، یکی دو هفته هم اصرار می‌کردند، قبول نکردم، به دلیل اینکه به نظرم یک اداره یا یک سازمان مثل یک ماشین می‌ماند. باید شما بدانید روابطی که این ماشین را درست کرده و عناصری که آنجا هستند چیست، اگر ندانید شما در آنجا یک مهره حل هستید، لذا بنده عرض کردم که بعنوان مشاور حاضر به همکاری هستم ولیکن بعنوان عضو نه. حدوداً مدت یک سال و اندی مرتباً کم واقع می‌شد که تعطیل شود، هفته یک روز آنجا می‌رفتیم. ابتدا دوتا برنامه داشتیم، یکی برنامه عمومی و یکی برنامه خصوصی که نهایتاً همان برنامه خصوصی‌اش را ادامه دادیم، برنامه عمومی شکل کلاس درس بود. برنامه خصوصی شکل بحث و مشاوره بود، بعد ما دیدیم که پس از قبول نکردن (درست تاریخش هم مشخص است) ما مسأله‌ی پذیرفتن مسئولیت شورای برنامه ریزی را ایشان تشریف آوردند قم از حضرت آیت الله منتظری نفر خواستند برای سازمان برنامه، ایشان هم حضرت استاد آقای حسین نوری را معرفی کردند، آقای

نوری در جلسه اول که باهم بودیم، دیدم که این آقایان دارند با ایشان فنی برخورد می‌کنند، یعنی می‌خواهند از اصطلاحات استفاده کنند و کار را آنطوری که خودشان می‌خواهند جلو ببرند، در یک جلسه دیگر هم بودیم باز من همین وضعیت را دیدم، در جلسه که آقای نوری نبودند و بنده با این آقایان بودم به ایشان ضمن یک صحبت مفصلی گفتم آخوند عییش این است که چیزی را ممکن است امضاء کند ولی روی قولش نمی‌ایستد، قولش را حاضر است شکند، ولی قانون خدا را حاضر نیست بشکند.

پا روی قولش می‌زند یعنی شما آخوند را برایش یک چیزی را مشتبه کنید و امضاء بگیرید، معنای، این مطلب را خیلی لطیف برایشان گفتم، که شما یک چیزی را مشتبه کنید، اصطلاحاتی را بیاورید که او مسلط نباشد، و از او امضاء بگیرید، او اگر پس فردا در مرحله اجراء فهمید که متضرر شده، نمی‌گوید که اگر من گفتم باطل است و تو امضاء کردی بد است، آبرویمان می‌رود، حاضر نیست که عذاب آخرت را بپذیرد، پس روی امضای خودش پا می‌گذارد می‌گوید من متوجه نبودم متضرر شده‌ام، خلاف شرع است. اینها یک مرتبه آنجایی که ما تلویحاً این حرف را زدیم رنگشان پرید و گفتند پس برنامه ریزی نمی‌شود کرد، گفتم می‌شود برنامه ریزی کرد؛ باید اصل مطلب را برایشان گفت که جریان از چه قرار است. در قم یک بار خدمت آقای نوری شرفیاب شدیم و خدمت شان صحبت کردیم، ایشان هم طبق فرموده که داشتند گفتند بله. اینها احترام می‌گذارند، ولی حرف دارند، همانطور که خودشان می‌خواهند با همین تعاونی‌ها پیش می‌برند. ایشان معذرت خواستند و کناره‌گیری کردند جمعاً آمدن آقای نوری کمتر از دو ماه طول کشید، در خلال این مطلب هم در خاطرتان باشد قبل از اینکه آقایان نوری بیایند، این آقایان یک نظام برنامه ریزی آماده کردند و آن نظام را به تصویب شوری عالی اقتصاد رساندند که ده کمیته برای زیر ساخت درست شود، زیر ساخت ابتدا به ذهن نمی‌آید که خیلی مهم باشد، ولی زیر ساخت مثل پی ساختمان است، اگر هر گونه تغییری در آن باشد این تغییر بعداً در ساختمان ظاهر می‌شود، و لذا احساس است. بعد تصرفات جزئی می‌توانید انجام دهید شما نمی‌توانید پی را جابجا کنید

موضوع: انس

کد نوار: ۰۰۶۷ - ۰۸۶۲ - ۱۳۸۳

حجت الاسلام و المسلمین حاج آقای حسینی

تاریخ: ۱۲ / ۵ / ۶۲

پیاده کننده: سید محمد باقر ناطقی

تاریخ پیاده: ۱۳۸۶ / ۴ / ۵

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : و این کمیته‌های ده گانه زیر ساخت را اعضایش آمدند قرار دادند از وزارت خانه‌های مربوط به امر اقتصاد نهایت هماهنگی اش بر عهده سازمان برنامه، پس از هر وزارت خانه‌ی ده نفر تقاضا کردند که به ده کمیته بفرستند، برادر مان آقای احمد توکلی، شاید از سال ۴۹، ۵۰ با من آشنایی داشتند و قبل تر از آن با آقای حائری و آقای اخوی، بعد که از زندان بیرون ایشان آمده بودند، مقداری حرف‌ها و مباحث اقتصاد داشتند، با ما تماس گرفتند، گفتند ما کسی را که آشنای به مطالب اسلامی باشد نداریم، شما اگر کسانی را می‌شناسید به ما معرفی کنید. ما از دوستان آنها که برای ما ممکن بود آقایان صدر الدین و زاهدی و زیبایی را معرفی کردیم، آقای زاهد بحث تعاونی‌ها را به ما می‌دادند و ما در عین حال که در شورای برنامه ریزی آنجا بودیم در معاونت برنامه‌ریزی به عنوان مشاور غیر رسمی بودیم، در عین حال مطلع بودیم از اینکه در کمیته‌ها چه می‌گذرد، من اشاره زیاد می‌کردم در حاشیه بحث‌ها که انگیزه عمومی ملت مهم است. بی توجهی به آن چه اثری دارد، آقایان قرار شد که نظام برنامه شان را اصلاح کنند به اینکه روحانی آنجا بگذارند، از حوزه نفر خواستند بعد از اینکه از حوزه نفر پیدا نکردند، دوباره از ما خواستند، ما دو نفر از برادرها آقایان امامی و آشتیانی را به مدت دو ماه، چهار روز هفته در صبح می‌رفتند و غروب می‌آمدند. در این ده کمیته این آقایان حدود چهار سال با من سابقه آشنایی داشتند؛ در مباحث و خدمتشان بودیم، شرط کردند که ما قبول می‌کنیم منوط به اینکه شب‌ها بعد از نماز مغرب و عشاء باهم باشیم و مطالب را بحث کنیم، ابتدا چیزی را که آوردند از جزوهای سازمان، برنامه این جزوه بود. تعاون توزیع فروشندگان جزء

این جزوه را که آوردند خود این آقایان که ملاحظه کرده بودند به نظرشان می‌آمد که شرطها، شرطهایی است که شرط مشروع نیست و اگر خود شرکا این شرطها را بپذیرند صحیح است، ما گفتیم نه این صحیح نیست وارد بحث شدیم، بنا شد که بررسی کنیم، کاملاً معین کنیم که اینها لوازمی دارد، ما روی لوازمش تکیه می‌کنیم که چیست و آن را مشخص می‌کنیم.

گفتیم اول کار هر ماده‌ای را در یک صفحه بنویسید، بعد هر بندی را در یک صفحه بنویسید، هر بعد قیدی، وصفی که در بند است آن را هم باز جدا کنیم، بعد به لحاظ مفهومی که اینها دارد، و تناسبی که نسبت به این امور دارد، در آن خانه‌ها بچینید، ببینید آیا اینها جزء اجزاء است؟ آیا این قسمت، جزء یک سیستم را دارد؟ آیا معرفی می‌کند یا جزء روابط است؟ یا جزء شرایط تشکیل است یا جزء شرایط رشد است؟ یا جزء شرایط پیش‌گیری از آسیب است. اینها در این خانه‌ها جدا جدا بنویسید، یعنی دسته‌بندی جدید کنید، بعد ملاحظه کنید که اگر قرار است این یک ماشین شود، روابط باید طوری ملاحظه شود که بتواند این اجزاء و عناصر را باهم متصل کند، ساخت یک ماشین را بوجود بیاورد. ماشینش را که ساختید معلوم می‌شود که این جاده‌اش چه جاده‌ای است، یعنی ماشین اگر مثل کشتی بود، می‌فهمید که این برای آب است. هواپیما بود می‌فهمید که این برای پرواز است. چرخ زنجیر داشت می‌فهمید که این برای اسفالت نیست. تایلر داشت می‌فهمید این برای اسفالت است، نحوه جاده آن معلوم می‌شود که برای چه ساخته شده است. جاده‌اش را که بشناسید، جهت حرکتی را که پیدا کردید، هدف را می‌توانید بشناسید، هدفی که پیدا کردید، می‌توانید مبنا را بدست بیاورید، می‌نویسید که چنین هدفی چه مبنای دارد،

حال یک بحثی است که انشاء الله خدمت برادرهای عزیز که در فرهنگستان هستیم برای کلیه کتاب‌های که چه نویسنده‌اش عنایت داشته باشد که در فکر جامعه چه کار دارد انجام می‌دهد، چه عنایت نداشته باشد، لازمه حرف باید حساب شود، من قصد نداشته باشم که با این آب که دارم روی این کاغذ می‌ریزم، این کاغذ خیس کنم، کاغذ خیس می‌شود لازمه کار را باید ملاحظه کرد. [تاکید] این امر بر نمی‌گردد به امور قصد و نیت، این امر جزء لوازم وضعی و آثار وضعی شیء است، لازم نیست طرف نیتش بد باشد، کار اثر خودش را

دارد، این قسمت را من در حاشیه عرض کنم و در خدمت شماها می‌گویم، اگر بر خصوصیات این مطلب تسلط حاصل بشود یعنی منطق عمل تبیین یک کتاب تا انگیزه‌ای که در جامعه موجب این فکر شده می‌توانید پیدایش کنید و بعد از آن شیرینترش هم این است که می‌توانید این را در مبنای خودتان حل کنید و جای این مهره‌ها راعوض بکنید، یعنی مشخص کنید که این دستگاه ما چه می‌شود (که این قسمت دومش خیلی لطیف است) یعنی [تأکید] منطق عمل باید بتواند یک بار قدرت تجزیه و ترکیب ماشین غیر را داشته باشد و بگوید این چیست و برای چه ساخته شده است. یک بار باید قدرت تجزیه و ترکیب آلیاژهایش را داشته باشد و بعد بگوید در دستگاه ما برابر چیست اصلاً این در دستگاه ما است یا اینکه یک چیز است، دیگر اگر نیست بر اساس فلسفه ما چه کاری دارد انجام می‌گیرد، اگر آنطور شود چگونه می‌شود؛ روش خاصی است که بعدها انشاءالله روی این مسأله سیستم نهایتاً می‌رسیم، به اینجا که کتاب را با ادراک‌های مسلط هم آنطور نباشد به یک فلسفه، شود بر کتاب دیگر منقلب کرد.

حال برگردیم و این بحث را صحبت کنیم، این مرحله اولش است، که مرحله دومش هم انجام گرفته، مرحله سومش هم این است.

مرحله اولش که ملاحظه می‌کنید اینجا آدرس هر بند است، اینجا هم متن‌های برای این است، و اینجا هم نتایجش است، استنتاج تجزیه در مرحله اول. بعد از تجزیه و ترکیب ما به این نتیجه رسیدیم که کلیه اعضاء تولید کننده در کشور در این حل می‌شوند اعم از: صنعتی، کشاورزی، توزیع کنندگان جزء و قدرت اقتصادی و منابع اعتبارات [تاکید] که اجراء تشکیل دهنده‌اش هستند.

شرایط تحققش هم با در دست داشتن قدرت تأمین اعتبارات، قدرت تأمین نیازمندی‌ها، توأم بودن کار و سرمایه، پیش‌گیری از وجود کار بدون سرمایه و سرمایه بدون کار، تقسیم مناطق به محدوده‌ها، اصناف، خانوار، افراد، قدرت کار، اموال، روابط اقتصادی، روابط سیاسی است که امکان سازماندهی را در تعاونیها در آن حد از محدودیت میسر می‌سازد، یعنی اگر شما هر کدام از اینها را بردارید سازمانی، به این شکل نمی‌تواند عمل کند، شما بگویید یک فرد در دو جا می‌تواند کار کند، محال است سازمان تسلط داشته باشد،

بگو از یک منطقه به منطقه دیگر می‌تواند آزاد منتقل شود. منزلش را بفروشد و جای دیگر بخرد، سازمان اینطور نمی‌تواند مسلط باشد.

روابط تشکیل دهنده زمینه سازماندهی افراد را بگونه‌ای ممکن می‌سازد که می‌تواند کلیه افراد را از خرید، فروش، تولید، مصرف بصورت غیر مستقیم آن هم با شیوه طبیعی تحت انحصار قرار داد قرار دهد، که بدون وجود هیچ‌گونه واسطه بزرگی، هماهنگی غیر مستقیم از طریق توزیع اعتبارات و کنترل خاصی که بر تولیدات به نحوی حاصل گردد (این اشاره کوچکی که اینجا می‌کنم، توزیع اعتباراتش در بانک تصویب شده است، یعنی بانک با موجودی که در شوری نگهبان الان وجود دارد، اولویت وام را به تعاونی‌ها داده است.

به نحوی حاصل گردد که هیچ حرکتی در تولید، خرید، فروش، مصرف، مالکیت، انتقال شخصی از محلی به محل دیگر، انتقال از شغلی به شغل دیگر، سپردن وکالت از وکیلی به وکیل دیگر، قرار گرفتن یا خارج شدن از ولایت و مدیریت شخصی به شخص دیگر آزاد نباشد، مگر بر اساس رابطه با تعداد خاصی، نسبت به شغل خاصی، در منطقه خاصی آن هم در محدوده ضوابط خاصی که بوسیله افراد خاصی تحت ضوابط تعاونی‌ها انجام می‌گیرد. یعنی مانند یک سازمان بسیار پیچیده حزبی انجام می‌پذیرد.

بعد از آن هم پیش‌گیری از آسیب است، مرحله بعد شرایط رشد است، سپس جهت حرکت است که سه مرحله برای حرکت آن معین شده است، اگر بخواهیم وارد اینها شویم ممکن است یک مقدار وقت کم بیاوریم.

نهایتش این است که به سوسیال دموکرات می‌رسیم. وقتی ما این را ملاحظه کردیم یک دفعه جا نخوریم و در سازمان برنامه نگفتیم ای داد این که در کمیته درست می‌شود، بد است. این را فقط به آقای امامی و اینها گفتیم شما تا می‌توانید آنجا مخالفت کنید. مطلب واضح شد، بعد در همان سازمان برنامه گفتیم با بودن دو نفر در یک کمیته مطلب حل نمی‌شود، اگر خدای ناخواسته یک چیزی بیرون بیاید، که بعداً بگویند اسلامی نیست، برای سازمان برنامه خیلی بد است.

شروع کردیم مقداری غیر مستقیم اینها را ترساندن از انگیزه عمومی. راست هم بود، یعنی ارباب به کذب نبود، اگر الان هم ملت بفهمند، آبروی برای سازمان برنامه باقی نمی ماند و من آن موقع هم خدمتشان می گفتیم هر لحظه که می خواستند، می توانستند برگردند.

اینها گفتند چکار کنیم؟ گفتم پس شما خوب است که به حوزه دهید، اینها هم اسفند ماه سال ۱۳۶۰ این چیزهای که از زیر ساخت بیرون آمده بود، به حوزه فرستادند، از جمله جاهای که فرستادند جامعه مدرسین بود. جامعه مدرسین از حقیر خواستند روز پنجشنبه جلسه عمومی که شد، فلانی در اقتصاد آشنایی دارد ایشان دستشان باشد و بررسی کند ما هم گرفتیم و آمدیم، این دو ماه بود که آماده شده بود. هفته دیگر برداشتیم بردیم در جامعه گفتیم این است، آقایان ابتدا نپذیرفتند که این باشد، بعد گفتند مطلب مطلبی نیست که کار یک بخش و گزارش یک بخش منشأ تصمیم گیری بشود، خود اعضاء جامعه باید روی این بررسی کنند. یک هفته صبح ساعت نه تا دوازده، بعد از ظهر چهار تا شش، شب هشت تا ده، جلسه فوق العاده پشت گرفته شد، یعنی عملاً آقایان کار و زندگی شان را فقط بحث تعاونی ها کرده بودند، رسیدند به اینکه این مطلب درست است. تلفن زدند به جناب آقای خامنه ای و آقای هاشمی و گفتند که تهران می آییم، جلسه جامعه بلند شدند رفتند خدمت آقایان، این آقایان هم کمال استقبال را کردند. گفتند که شما در شورای اقتصاد ما خودمان میل داشتیم که شما بیاید کمک کنید، آقای خامنه ای هم اسم بردند خصوصاً گفتند آقای حسینی شرکت کنند، جلسه بعد جامعه مدرسین بنا شد بنده بروم تا آقایان دیگر را هم دعوت کنیم، رفتیم خدمتشان. اولین جلسه هم برادرهای دیگر نبودند و خدمتشان عرض کردم که اگر اجازه می دهید از طرف شما من دوباره دعوت کنم ایشان گفتند دعوت کنید. آقایان مهدی روحانی، احمدی میانجی، آقا سید جعفر کریمی معرفی شدند. در خدمتشان تهران رفتیم، در آن شوری وقتی ما وارد شدیم سازمان برنامه یک تکنیک دیگری بکار بردند، گفتند اساساً ما مهمترین چیزی که سر راه داریم برنامه بیست ساله اولین قسمتش کمیت هایش را، مطلوبیت های کمی اش را، معین کنید، معین کنید در بیست سال چند پارچ می خواهیم، چند لیوان می خواهیم، چه اندازه موکت می خواهیم، این را معین کنید، بعد معین

کنید در پنج سال چه کار باید انجام دهیم، یعنی اگر مثلاً بیست میلیون لیوان بخواهیم یا مثلاً بیشتر از بیست میلیون بگیریم سر بیست سال ما سالانه بیست لیوان بخواهیم شکستن هایش را هم باید حساب بکنیم، برای بیست میلیون چه تعداد کارخانه می‌خواهیم؟ چه تعداد ابزار و متخصص می‌خواهیم، حال ما این متخصص‌ها و کارخانه‌ها را نداریم پس فرض بگیریم چهار یا پنج سال، در پنج سال اولیه چه تعداد متخصص باید آماده کنیم؟ چند کارخانه باید ساخته شود و چه کاری باید انجام دهیم؟ ما دیدیم که این آقایان از آن سر قضیه را بیفتند، از سر دیگر که بیابند حتماً دست ما مغلوب است، یعنی ابتدا محصولات را معین کردند بعد تکنیک موافق با آن محصول را معین کردند، بعد رابطه که آن تکنیک باید با آن همراه باشد بسازند، ما گفتیم نه. اول باید مطلوبیت‌های کیفی معین شود، یعنی چطور معاملات باید انجام بگیرد. گفتند نه، فرقی ندارد مطلوبیت کمی صد لیوان از هر راه اجاره یا بیع باشد، هر راهی که باشد، می‌شود. گفتیم نه اینطوری نیست، ممکن است یک مطلوبیت کمی را معین کنید که جز از راه دزدی نشود درست کرد، الان برای روسیه مطلوبیت کمی نیست که گندم داشته باشد و از آمریکا نخرد. گفتند که منطقه جغرافیای آن‌جا امکان گندم به عمل آوردن نمی‌دهد. گفتیم کامپیوتر هم می‌گیرد، اگر زمینش یخ زده است، مغزها که یخ زده است، به هر حال بعد از صحبت مفصلی که صورت صحبت‌های آقایان در آنجا، البته برادر ارشد ما زیاد صحبت می‌فرمودند اصرار می‌کردند، حقیر هم گاهی در همین چند کلمه که صحبت می‌کردم به هر حال عرض کردم آنجا و بحمد الله روی این حرف ایستادند موجب این شد که بالای آن چارتی که می‌نوشتند بنویسید [تاکید] بر اساس مناسبات انسانی اسلام، یعنی روابط کیفی مقدم شد.

روابط کیفی که مقدم شد اولین برنامه برای کشاورزی بود که آوردند. گفتیم با روابط کیفی اسلام نمی‌خواند، نوشته بود کمیت این‌طور، بعد رابطه درست کرده بود. می‌گفتیم این‌جای آن هماهنگی ندارد. گفتند بحث را می‌آوریم در همان روابط کیفی مطلوبیت‌های کیفی، بحث را که خواستند بیاورند در مطلوبیت‌های کیفی، از مسؤولین دیگر کشور هم در بحث دخالت دادند، تشریف می‌آوردند آنجا بحث هم می‌کردند، چند جلسه با آن آقایان بحث شد، بحث قسمت خصوصی زود به پایان رسید، با آن بحث خصوصی را روش غربی درست کرده

بودند، ما همین که مخالفت و مقاومت کردیم و گفتیم که شرکت‌های را که شما درست کردید عقد لازمش کردید، باید عقد جایز باشد و چنان اینها پذیرفتند که یک قیدهایی را بزنند.

تعاونی‌ها اینها را آوردند، ما هم جواب آن این را بردیم، فقط این است، در این چند برگ یک چیز دیگر هم است، علاوه بر اینکه شبکه‌ای بودن را اثبات می‌کند، اثبات هم کرده است، که شبکه‌ای برای شرق است، برای دستگاه روسیه است، سند این برای کجاست؟ برای یکی از دانشمندان خارج که کتابش در اینجا و در چند دانشگاه دیگر هم ترجمه شده بود و در مورد دایره المعارف مساحت آقایان گفتند که دایره المعارف مساحت اعتباری ندارد. گفتیم در متن‌های فارسی چطور می‌شود که پنجا و سه متخصص آنجا مورد قبول نباشد ولی کارشناسان سازمان برنامه مورد قبول باشد؟ آقایان مخصوصاً آقای بانکی اصرار ورزیدند نه. گفتیم بسیار خوب، آمدیم قم. در اینجا از زبان دایره المعارف‌های رسمی دنیا، دایره المعارف روس، که هشتاد و دو جلد است ۲۶۵ شخصیت آکادمیک در آن شرکت داشتند و ۴۰۰ دانشگاه روس در اصطلاحاتش به این دایره المعارف تکیه می‌کند، دایره المعارف تکیه‌گاه اصطلاحات است، همین‌طور که لغت نامه تکیه‌گاه لغت است این را آوردیم و برادرها ترجمه کردند. در اینجا هم آقایان این طرف متن دایره المعارف روسی زیراکس شد و ترجمه‌اش کردند. بعد این هم دایره المعارف بریتانیک است برای انگلستان، و دایره المعارف امریکانا برای آمریکا و دایره المعارف کلیرز برای فرانسه، و چهار لغت نامه رسمی جهانی آمدند اول روبلغت تعاونی دقت کردند بعد هم آمدند آن را با اصطلاحش رجوع کردند در دایره المعارف.

نتیجه این شد که سلخوزها موسسات دولتی روس هستند، و کلخوزها همین تعاونی‌ها هستند، یعنی دایره المعارف. می‌گوید به علاوه کلخوز یا مزرعه اشتراکی خودش یک فرم از سازمان تعاونی برای تولید اشتراکی محصولات زراعی و دامی و فروش محصولات در فروشگاه‌ها و بازارهای مخصوص بود، دایره المعارف می‌گوید در شمال دریای بالتیک و اروپای شرقی این نوع تعاونی اصلاً با اسم تعاونی هم آنجا است، وقتی این را بردیم که اینجا نوشته در شوروی بیش از نود درصد از تولیدات کشاورزی بر اساس تعاونی‌ها سازمان داده شده است آنجا بردیم، آن‌ها دیگر ضربه شدند، نتوانستند خودشان را حفظ کنند. آن‌ها که قبلاً کراراً صحبت شده بود

آن اواخر که در شورای اقتصاد بودیم که آقا اینجا که نوشتید آئین نامه تعاونی‌های توزیع فروشندگان جزء در محدوده‌های مشخصی که آئین نامه آن توسط چهار نقطه تصویب خواهد شد تشکیل می‌گردد، این چهار نقطه چیست؟ گفتند قانون. گفتیم خوب کاری ندارد مجلس قانون بنویسید. می‌گفتند نه، نمی‌خواهد حال باشد تا بعد معلوم کنیم. گفتیم آقا هیأت دولت بنویسید. می‌گفتند بعد معلوم می‌شود. می‌گفتم این شبکه‌ای است. می‌گفتند نه، نیست.

بعد معلوم شد در این لایحه که دادند بله است.

وقتی که این را آوردند دیدیم عجب این دیگر شبکه‌ای یک دست است. گفت از آن وقتی که تا حال کتمان کردند و ده برگ و پنج برگ آوردند از این ماده ۱۴۴ امضاء کردند. می‌گویند به منظور هماهنگی خدمات وزارت خانه‌ها و سازمان‌های دولتی در بخش تعاون شوری عالی هماهنگی‌های کشور که دبیر خانه و محل تشکیل جلسات آن در وزارت تعاون خواهد بود، (صحت از وزارت تعاون است) به ریاست وزیر تعاون با عضویت این اشخاص تشکیل می‌گردد، وزیر تعاون که ما نداشتیم، قانون اساسی که این حرف را نداشت، چرا اینجا وزیر تعاون، وزارت قدرتمندی است؟ چون همه وزارت خانه‌های دیگر که معاون‌هایش در کار اقتصاد هستند در این تشکیلات است و حتی بعضی‌هایش که در کار اقتصاد نیستند عبارتند از:

۱- معاون کار وزارت کار و امور اجتماعی،

۲- معاون وزارت بازرگانی،

۳- معاونت زرات صنایع،

۴- معاون وزارت مسکن و شهر سازی،

۵- معاون وزارت کشور او اقتصادی نیست،

۶- معاون وزارت کشاورزی و عمران روستائی،

۷- معاون وزارت آموزش و پرورش ،

۸- معاون سازمان برنامه و بودجه ،

۹- رئیس کل بانک مرکزی ایران یا نماینده تام الاختیار ایشان،

۱۰- نماینده جهاد سازندگی،

۱۱- یک نفر از اعضای هیأت علمی دانشگاه‌ها،

۱۲- رئیس موسسه آموزش و تحقیقات تعاون،

۱۳- یک نفر از صاحب نظران امور تعاون،

۱۴- دو نفر از اتاق مرکزی تعاون،

طرف دوم نوار

که همه‌ی آن‌ها معین کرده است برای بررسی و تصویب سیاست‌های ارشادی آموزشی تحقیقی ترویجی به منظور اشاعه فرهنگ تعاون در جامعه. فرهنگ تعاون مثل فرهنگ مارکس فلسفه و دستگاه و تشکیلاتی دارد اساس آن را هم یاد دهند.

بودجه‌اش از کجا می‌آید؟ بدون اجازه صاحبان مال برای این ترویج صد پنج تولید، توزیع، مصرف به کار می‌رود.

و تعاونی‌های پوشش از پوشش دولتی در این قسمت وسیعتر است، چرا؟ چون آن کسی که کارمند دولت است، در مصرفش عضو تعاون است، پولی هم که دولت خرج وزارت خانه هایش و تشکیلاتش می‌کند و خرج شرکت نفت و خرج آن ابزار بزرگی که در اختیار دولت است می‌کند در قسمت مصرف تحت چتر تعاونی‌ها هستند.

ما دیدیم اینها دستگاهی را هم که درست کردند هم از دولت، هم از صاحبان و از شرکاء مستقل می‌شود، چرا؟ چون ده درصد از سود هم قابل تقسیم نیست، باید روی هم جمع شود، سرمایه خود شرکت شود اگر شریک هم بیرون بیاید برای آن نمی‌دهند.

وقتی که این درست شد جامعه مدرسین این را که دیدند خدمت امام شرفیاب شدند و خدمت امام عرض کردند که یک چنین قضیه‌ی است در کار عین همان عرضی را که کردم که نود در صد از اقتصاد شوروی به

این وسیله دارد اداره می‌شود، این جزء آرمهای کشورهای شناخته شده روسیه است همه امور را دست دولت می‌سپارد، این نامه جامعه و خدمت امام شرفیاب شدند.

وقتی که جامعه قرائت نامه را تمام کرد، امام فرمودند از اول تا کنون خیلی امور اصلاح شده است و خیلی از مشکلات را انقلاب پشت سر گذاشته است، هر کسی برود دنبال کارش خیال کنید وظیفه‌ی نسبت به اسلام ندارد باید دنبال قوانین اسلام آورد، و تدریجاً اصلاح شود، اشاره کردند به رفتن بازرگان و بنی صدر، بعد گفتند که ملت حجت را بر شما تمام کرده است، حاضر شدند سر مرزها بچه هایشان را به کشتن بدهند حاضر شدند اموالشان را بدهند و شما اگر کوتاه بیایید، در نزد خدا حجتی ندارید. می‌گویم خدمت شما اگر الان هم امام همین فرمایش شان را تغییر دهند، بگویند شما وظیفه در این قسمت ندارید، ما قطعاً برای هم شماها در جلسه خصوصی هم نمی‌آییم بحث کنیم در باره اینکه دولت چه می‌کند. در بحث تعاونی‌ها، در بحث اقتصاد بحث مطلب را می‌کنیم یادمان نرود، ولی وارد اینکه دولت دارد چکار می‌کند نمی‌شویم، می‌گوییم ولی من له التصدی الان لازم می‌داند یک قسمت از احکام اسلام اصلاً تحققش موکول بیفتد به ده سال دیگر، چرا؟ چون الان درگیر با کفر جهانی است این را می‌توانیم درک بکنیم، که اگر دوتا حق قرار گرفت، مزاحم هم آن حقی که اهم است باید رعایت بشود، یعنی وجود مبارک علی بن ابیطالب (ع) وقتی که از خانه می‌خواهد بیاید بیرون به صدیقه طاهره (س) می‌گوید اگر بروم بیرون دیگر این صدا قطع می‌شود، حضرت صدیقه هم می‌گویند نه نرو، امر ولایت مولی الموحدین حضرت قیام بر امر خودش نمی‌کند، برای بقاء کلمه اسلام می‌کند، یعنی اگر موجب تشمت خاصی در ملت شود، اگر موجب امری بشود که سلطه کفر را بیاورد قطعاً کنار می‌گذاریم، ولو بدانیم قوانین حق است، ولی اصل اسلام حق نیست؟ اگر بنا شد اصل اسلام و اصل نظام اسلامی به خطر بیفتد، قطعاً این بحث را کنار می‌گذاریم، چون اصل رساله دین که تغییر نمی‌کند؛ مقام تحققش است، در مقام تحقق آن مجبور می‌شویم در موضع نزاحم چند قدم دورتر محقق بشویم.

ولی می‌بینیم امام اینجا فرمودند وظیفه شما است که حمایت از قوانین اسلام را ترک نکنید، این قیام برای این بوده، که احکام رساله پیاده شود.

نمی‌گویند ساکت باشید کاری نداشته باشید. نمی‌گویند تا اینجا وظیفه تان رانجام دادید بسیار خوب، دیگر وظیفه‌ای بر عهده شما نیست؛ مرتباً در فرمایشاتشان تأکید می‌کنند که طبق قوانین اسلام باید کار تمام شود.

حال بعد از اینکه خدمت امام گفته شد. جامعه گفتند شما چه کمکی می‌کنید؟ ایشان گفتند که من معرفی می‌کنم شما دو نفر را معرفی کنید من آنجا معرفی می‌کنم، از چهار نفر، دو نفر انتخاب شد آقایان آقا سید جعفر کریمی و احمدی میانجی معرفی شدند، قرار شد دو نفر دیگر هم از طرف جامعه بروند، ولی بعد امام پیغام فرستادند که نه از طرف جامعه کسی بیاید و نه از آقایان دیگری که از علما آنجا شرکت می‌کردند و تشریف آوردنشان به دلیل مناصب سیاسی و مناصبی که داشتند و در مسئولیت‌های بالا بودند اثر می‌گذاشتند و سنگینی مطلب را یک طرفه می‌کردند، آنها هم گفته بودند که حال ما جزء متفرقه هستیم. آقا گفته بودند بله. در این امر نه از جامعه مدرسین و نه از شما، فقط همین دو نفری را که من می‌گذارم. ما خوشحال شدیم. این دو نفر هم شب‌های دو شنبه در منزل آقای راستی در خدمتشان بودیم به همراه آقایان آذری و شرعی و ابطحی و چند نفر دیگر از آقایان می‌نشستیم مطالب را بررسی می‌کردیم. اولین چیزی را که مطرح کردند، سازمان برنامه بود آقا کارشناسان ما یا غربی یا شرقی می‌تواند بنویسد، چیزی که توانست بنویسد این است، حرف دارید بسم الله، حدود دو ماه ونیم با این آقایان مشغول کار شدیم بحث خصوصی را حدود یک ماه و نیم نوشتیم و تعاونی حدود دو ماه و نیم تمام شد، و اسلامی اش طبق فرع‌های که بود، با بودن حد اقل چهار پنج مجتهد مسلم، تمام فرع‌ها زیر و رو شد دقیق آنهایی که در باره سیستم‌های سهم رهبری بود، بیرون آورده شد تصویب شد، فصل فصل شد مشخص شد و برده شد، آنجا قسمت خصوصی را که بردند آقایان یک مقداری بحث کردند و قبول کردند.

قسمت تعاونی را که بردند آقایان همین که دیدند که این جای بحث ندارد، چند جلسه کارشناسانشان آمدند بر روی آن در قم بحث کردند من هم در خدمت شان بودم در منزل حضرت آقای کریمی. پشت سر آن دیدند که مثل اینکه از نظر کارشناسی هم نمی‌توانند بر آن اشکالی بگیرند اصل شعبه اقتصاد را تعطیل کردند. نا گفته نماند که پشت این نامه امان نوشتند سر آقای نخست وزیر که جواب نامه را بدهید، نخست وزیر تکذیب کرد! نظرم این بود که مدارک را برداریم برویم تقدیم کنیم به امام، بعضی از آقایان نظرشان این بود که نه، کسی که تکذیب می‌کند دیگر نمی‌خواهد عمل کند، نمی‌خواهد انگشت بزنید راست است و یا دروغ و یا چطور غرض عمل نشدن بود که دیگر عمل نمی‌شود.

ولی ما گوش به زنگ بودیم ببینیم آیا واقعاً نمی‌خواهند عمل کنند! ده روز قبل از ماه مبارک رمضان دیدیم که چارت وزارت کشاورزی را که درست کردند، تعاونی‌ها محور مدیریت و هماهنگی‌اش است، چرا؟ چون معاونی که هفت معاون دیگر را هماهنگی می‌کند، او مستقیماً مربوط به تعاونیها است. بعد در جامعه مدرسین مطرح کردیم آقایان یک نامه خدمت امام نوشتند تلگراف خدمت آقای خامنه‌ای زدند اطلاع پیدا کردیم. در مجلس هم با ۳۳ امضاء بنیاد تعاون را معرفی کردند که همان وزارت تعاون است با یک پا بدتر، چرا بدتر می‌گوییم؟ چون کار نخست وزیر هماهنگی وزارت خانه‌ها است و در دست نخست وزیر اهرمی به نام سازمان برنامه و بودجه، برنامه تئوری هماهنگی است بودجه قدرت مالی‌اش است، باضافه نظام سازمان مدیریت کشوری با این دو اهرم یک وزیر، وزرا را هماهنگ می‌کند، هماهنگی با جریزه و در مجلس نیست. در آنجا که چند وزیر نشستند وزیر هماهنگی، می‌خواهد آثار عمل در جامعه هماهنگ جلو برود و آثار عمل وقتی جلو می‌رود که با ماشین مدیریتشان و ماشین تئوری برنامه‌شان و بودجه‌شان دست او باشد، حال من سؤال این است که آیا بنیاد تعاون را شما، بنیاد تعاون شبکه‌ای که زیر نظر شخص نخست وزیر قرار می‌گیرد، مثل سازمان برنامه، آیا در تولید، توزیع، مصرف قدرت را در شخص ایشان شدیدتر متمرکز نمی‌کند؟ حتی یک وزارت خانه با شد با تمام آن معاون‌ها، باز یک وزارت خانه است در هیأت دولت قدرتش ضعیف‌تر است.

در سازمان برنامه قدرتش ضعیف‌تر است، نمی‌تواند وزیر تعاون عزل کند، رئیس سازمان برنامه و بودجه را، نمی‌تواند رئیس سازمان استخدام کشوری را عزل کند، ولی آقای نخست وزیر می‌تواند.

بنابراین آنچه که عرض شد تا اینجا وجود دارد و انشاء الله و تعالی امیدواریم اینکه کلمه تعاونی‌ها را که ایشان بکار برده بودند و کسانی که مخالف یا مغرض یا جاهل هستند، خواستیم عرض کنیم که برادرها بدانند که قضیه تعاونیها چیست و صحبت سر چیست؟ تعاونی‌ها اسلامی‌اش هم درست شده است به هر حال هر کدام از شما به یک افرادی برخورد می‌کنید مخالفت با دولت نشود، و تأیید و تأکید هم شود، نهایت تأکید و موافقت جهت دار، [تأکید] موافقت مقید به اسلام.

ما نخست وزیر را تأیید می‌کنیم که اسلام را اجرا کند، تا وقتی که اسلام را اجرا می‌کند، از شما می‌خواهیم و مواظبت بر این مطلب را باید داشته باشند انشاءالله و تعالی هر کسی در حد خودش در جامعه به کسی که برخورد می‌کند این آن سیری که الان تعاونی‌ها دارد آنچه که الان است کشور خیال نکنید این شبکه‌ای روسیه است، الان مثل بادام نیم بند مثل مغز گردو نیم بند که آبکی است، نبسته یک رگه‌های از آن است، یعنی «تولید، توزیع، مصرف» هنوز تحت چتری که جم خوردن در آن نباشد نیست، ولی این سیر را دارد. من بیش از این مزاحم نمی‌شوم.

جلسه انس با حاج آقا بحث در مورد تعاونیها

۱۳۶۲/۰۵/۱۹

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سؤالات پیرامون بحث هفته‌ی گذشته مطرح نشد، بنابراین، اگر

آقایان سؤالی داشته باشند در خدمت آنها هستم.

س (۱) با توجه به کل اقتصاد کشور، چه لزومی به تشکیل تعاونی است و آیا صحیح است چون مسأله‌ی تعاون

مطرح شده است به دنبال اسلامی آن بگردیم؟ آیا این انفعالی برخورد کردن نیست؟

ج) من گمان می‌کنم که اصل مسأله‌ی تعاون امری نیست که انفعالی باشد، هر چند در ابتدا به ذهن می‌آید

که ورود آن در قانون اساسی به شکل خاصی است. منظورم اصل ورود است نه اینکه اصل چیزی که مصوب

شد، هر چند چیزی که مصوب شد چیز خوبی است، ولی اصل ورود آن را من انفعالی نمی‌دانم برای اینکه اگر

ما مقسم را مالکیت فرض کنیم و بگوییم در اسلام یا مالکیت، تسلط و ولایت بر مال به دست دولت است یا

به دست دولت نیست، اگر به دست دولت نباشد، یا بر اساس شرکت چند نفر است، یعنی در ولایت سهیم

هستند یا نه فقط دست یک نفر است، از طرف دیگر، می‌توانیم تقسیم را وارونه شروع کنیم و بگوییم مالکیت

یا خصوصی است و یک نفر شخصاً و رأساً می‌تواند تصمیم بگیرد یا یک نفر نمی‌تواند تصمیم بگیرد و باید

چند نظر باشد. اگر چند نظر باشد یا به طور مثال، یک سازمان بزرگ تحت تصدی یک ولی به نام ولی فقیه

است یا آن چند نفر خودشان تصمیم می‌گیرند، به هر حال، اگر مقسم را اصل مالکیت فرض کنیم، مالکیت

در اسلام این سه قسمت را دارد. اما این سه قسم با آن سه قسمی که آنها تقسیم می‌کنند خیلی فرق دارد.

به طور مثال مالکیت در ملکی که شریک باشند، این شرکت در خیلی از ابواب فقه کلاً تحت بحث شرکت در

می‌آید، فرقی نمی‌کند آن شرکت تحت عنوان مضاربه یا تحت باب خود شرکت یا مساقات یا تحت انواع مختلفی که شرکت است، از جمله: شرکت‌های تجاری، شرکت‌های زراعی و غیره باشد. بنابراین، یا باید مشاعاً تصمیم بگیرند، یعنی تصمیم‌گیری و تسلط بر مال فردی نیست، یا فردی است، یعنی خصوصی است، آنجایی هم که نمی‌توانند شخصاً تصمیم بگیرند و ولایت دست فرد نیست، مشاع و به اختیار شرکاء است. بنابراین، مالکیت مشاع در اسلام با مالکیت مشاعی در سیستم‌های اشتراکی خیلی تفاوت دارد). اشتراکی چه در شکل تعاونی و چه در شکل‌های دیگر آن که قبلاً بحث شد.

بنابراین، من اصل آن را انفعالی نمی‌دانم. اگر شما بخواهید یک قانون اساسی بنویسید و هیچ‌گونه مضیقه‌ای اجتماعی از آن مضیقه‌هایی که آن وقت بود نداشته باشید، این‌گونه تقسیم‌بندی صحیح بلکه بهتر است. البته می‌توانید یک قسم دیگر اضافه کنید ولی به نظر من این کلیت، بهتر است، مثلاً یا عمومی است یا دولتی است و مالکیت انفال عمومی است. اما بعضی از آقایان در کتاب هایشان مالکیت را به چهار قسم تقسیم‌بندی کرده‌اند؛ عمومی، دولتی، مشاع و خصوصی. اشکال این تقسیم‌بندی این است که، در اموری که می‌فرمایید انفال مال عام است و هر کسی آن را تصرف کرد ملک او می‌شود، در صورتی که تا قبل از تصرف ثمره‌ی اقتصادی و اجتماعی ندارد؛ یعنی جنگل را پیش از اینکه چوبش را بیاورید و بفروشید و معدن سنگ را پیش از اینکه حیاتت کنید و بردارید، این مالیت موجود ندارد و بعد از اینکه تصرف کردید، می‌شود مالکیت خصوصی می‌شود. پس، وجه آن را در اقتصاد موجود کشور که تکلیف مقدار اموال کشور را مشخص می‌کند، خیلی نمی‌بینیم، چرا؟ به طور مثال، ایران را پر از معدن فرض کنید، ولی اینها هیچ‌کدام به بازار تولید نرسیده است؛ نه به صورت خام و نه به صورت تبدیل شدن آن برای کالای مصرفی و نه در جریان مصرف. در این صورت، آیا نرخ پولی کشور در خارج تغییری هم می‌کند برای اینکه بگویند اینها یک چنین قدرت و استعدادی دارند که اگر به کار بیاندازند آن وقت پول آنها جزء سنگین‌ترین پول‌های جهان است؟ یا می‌گویند وقتی به کار انداختند پول‌شان سنگین می‌شود؟ هر چند از نظر تکنولوژی قوی‌ترین افراد را داشته باشید و همه‌ی آنها هم کاشف و مخترع باشند ولی وقتی حوصله‌ی کشف و اختراع را نداشته باشند، این نرخ پول بالا

نمی‌رود. امکانات وسیع زیادی در کشور است که در اقتصاد و جغرافیای اقتصادی روی آن خیلی حساب می‌کنند و همچنین روی نیرو کار و نیروی تخصص کشور هم حساب می‌کنند، ولی آن چه که در عینیت به مال تبدیل می‌شود آن چیزی است که، در بازار ارز می‌تواند پول کشور را سنگین یا سبک کند. بنابراین، این تقسیمی که بعضی‌ها کردند، زیاد به ذهن نمی‌رسد که در مورد اموال و اقتصاد یک کشور باشد.

در یک تقسیم دیگری، مال شخص را با مال خصوصی جدا کردند. فرضاً اموالی را که فرد حق مصرف دارد، را به عنوان مال شخصی که شخصاً حق مصرف دارد، قرار دارند. به طور مثال، افرادی که تحت نفقه‌ی مرد هستند با استثناء زن که نسبت به معیشتش حق دارد، نه اینکه تحت تکفل است. فرق آن این است که، کسی که وظیفه‌اش است که خرج پدر یا مادر پیر و یا فرزندش را بدهد، یعنی پدر و مادر به طرف بالا و فرزندان متنازلاً، این دو قسم تحت تکفل شخص است؛ یعنی، این دو تا اگر ظهر جایی مهمان بودند نمی‌توانند بگویند ما از تو یک نهار طلب داریم، بر خلاف زن که اگر جایی مهمان هم باشد می‌تواند آن طلبش را بگیرد. منظورم این بود که، در آن قسمت که مربوط به پدر و مادر و فرزندان است یعنی تحت تکفل هستند، عملاً و شخصاً حق استفاده دارند ولی این طوری نیست که اگر شخصاً استفاده نکردند، خاص خودشان باشد و برای آن طلب بیاورد.

این تقسیم هم نسبت به اموال کشور صحیح نیست، چون وقتی که این شخص مصرف می‌کند و برای مصرف هم حق دارد اما مال شخص خاصی یعنی مال خصوصی را مصرف می‌کند، یعنی این مال تحت ملک فرزند یا پدر در آمده است و مصرف می‌کند پس بنابراین، این قسمت هم دچار مشکل است.

س ۲) [؟] این که چند نفر کاری را انجام دهند جزء مالکیت مشاع است ولی چرا [؟]

ج) یعنی مالکیت مشاع، کل شرکت‌هایی که به صورت مضاربه، مساقات و الی آخر هست، تحت مالکیت مشاع است یا نه؟

س) [؟]

ج) نه. تحت کلی مشاع، مشاع را بگویید بیست قسم داریم یا بگویید صد قسم داریم، ملاحظه فرمودید!

س) [؟]

ج) اگر عنوان را یک مقدار بالاتر از شرکت بگیرید، می‌توانید آن را قرار بدهید.

س) [؟]

ج) حالا اگر شما بگویید: اموال مشاع، غیر مشاع، دولتی.

س) [؟]

ج) یکی از اقسام آن می‌شود.

س) تعیین نشده؟

ج) قاعدتاً وقتی که برای زراعی و غیر زراعی همه چیز را ذکر کردید و شما همه‌ی اینها را تصور می‌کنید و تنها یک قسم خاص را تصور نمی‌کنید؛ یعنی به نظر می‌رسد کلیه‌ی امور غیر خصوصی که با شرکت از دو به بالا هست همه را تحت خودش می‌گیرد.

س) ۱) [؟] خصوصی یک عده باهم کار می‌کنند [؟]

ج) نفرماید با هم کار می‌کنند، بفرمایید یک مالکیت خصوصی، دو مالکیت مشاع، ولو من رفتم خوابیدم و یکی دیگر کار می‌کند یا شما خوابیدید ولی من کار می‌کنم، من وقتی در مضاربه کار می‌کنم در عین حال مال برای من تنها نیست و ولایت مطلق آن بر عهده‌ی من نیست، هر چند ولایت مطلق آن بر عهده‌ی شما هم نیست. هر کدام از ما اگر از دنیا برویم از نظرات یک حساب دیگری داریم که غیر از مال خصوصی ما است،

س) اما اینکه خود لفظ شرکت، مثلاً غیر تعاونی نگویند بلکه بنویسند: دولتی، شرکتی،

ج) شرکتی نه، بلکه بنویسید: دولتی، مشاع، خصوصی. اینطوریاگر بود شاید بهتر بود؛ یعنی خصوصی، غیر خصوصی که مشاع باشد و دولتی.

س) ۲) [؟] قانون اساسی [؟] دقیقاً مطرح می‌شود دولتی مثل راه آهن که ده پانزده [؟] بازرگانی خارجی راه آهن و غیره. بعد مطرح می‌کند که اگر شرکت‌ها و مؤسسات تعاونی که در بخش کشاورزی و دامپروری بر

اساس اسلام عمل کنند، در اینجا دو مطلب مطرح می‌شود؛ یکی این است که، اگر ما به عنوان مشاع برخورد کنیم صرفاً مسأله‌ی مالکیت آن مطرح می‌شود، ولی اگر مقدار تعاونی است، باید توجه داشته باشیم که، در آن زمان جوّ موجود در مجلس خبرگان واقعاً چه بوده که این کلمه را از عرف گرفته است، چون تعاونی در عرف به معنی مشارکت کار و سرمایه‌ی افراد بوده و الان هم هست. اگر لطف بفرمایید تاریخچه‌ی این را بگویید که این کلمه‌ی تعاونی از کجا آمد؟ چون واقعاً عرف چیز دیگری می‌فهمد و بین مشاع، مالکیت مشاع و تعاونی اختلاف کاملاً روشنی است.

ج) البته برای اینکه این کلمه به معنای عرفی حمل نشود، یکی توضیحی عرض می‌کنم. همیشه این طوری است که وقتی یک اصطلاحی را برای غرض خاصی غیر از غرض عرفی اش به کار می‌برید، دو قرینه‌ی حالیه یا مقالیه دارید؛ قرینه‌ی مقالیه یعنی، برای کلمه تان یک قید بیاورید. در اینجا پشت سر کلمه‌ی خصوصی کلمه خصوصی طبق موازین اسلامی ندارید، چون خبرگان تلقی عرف را قبول داشت. پشت سر کلمه‌ی دولتی هم باز قید طبق موازین اسلامی ندارید، چون تلقی عرف را قبول دارید، اما برای کلمه‌ی تعاونی تلقی عرف را قبول ندارید لذا یک قید می‌زنید.

بنده عرضم این است که، آخر سه تا بخش که ذکر شده حدود، ضوابط، قلمرو و شرایط را قانون معین می‌کند بر طبق اسلام و حفظ مصالح مردم و این که برای سایر بخش‌ها هم مضر نباشد، در واقع قیده‌های زیادی را آخر سه بخش زده است. نباید با وجود آن قیده‌ها، پشت سر کلمه‌ی تعاونی قیدی بیاید، اما برای آوردن این قید خیلی بحث شد، تا آوردن آن پذیرفته شد. این قید، یک قید اتفاقی نبود، قرینه است، یعنی هر وقت یک اصطلاحی را به کار ببرید که عرف از به کار بردن آن معنای دیگری را می‌فهمد و شما معنای دیگری را منظورتان است، باید حتماً قیدی بیاورید که از معنای عرفی آن را منصرف کند به معنای خاصی که منظور شما است.

وقتی که گفته شود، تعاونی اسلامی رجوع می‌کنیم تا ببینیم آیا در رساله بحثی هم به نام تعاونی داریم؟ می‌بینیم در رساله نیست. می‌گوییم تعاون و همکاری بر اساس چه اصولی همکاری محسوب می‌شود؟ شما

می‌گویید از نظر اتحادیه‌ی بین‌المللی تعاونی‌ها چهار اصل دارد: کار، سرمایه و با هم بودن. بعد رجوع می‌کنید به اسلام و می‌گویید، آیا اسلام هم همین شرط را قرار داده است؟ می‌گوییم خیر. پس چنین ضابطه‌ی ندارد. بعد می‌گویید که، آیا شرکت افراد باید به صورت دموکراتیک در اداره باشد؟ می‌گویند خیر. می‌گویید پس مدیریت آن چگونه اداره می‌شود؟ می‌گویند مدیریت اموال بر اساس آراء است نه مقدار مال ولی نه به صورت اکثریت آراء بلکه باید اتفاق آراء حاصل شود یعنی، همه رأی دهند، اگر یک نفر هم رأی ندهد، جور نمی‌شود. اگر بگویید چنین شرکتی که در همه‌ی موارد یا در انتخاب وکیل مدیر عامل نظر همه یکی باشد، راه نمی‌افتد، می‌گویند خوب شرکت راه نیافتد، کسی نگفته حتماً این گونه شود.

دو قید دیگر این است که، سود بر اساس سرمایه نباشد یعنی سود سرمایه شدیداً محدود باشد یعنی، سود اصلاً بر اساس سرمایه نباشد و قید دیگرش هم این که، ورود و خروج افراد هم آزاد باشد.

(س) [؟] براساس یک رأی است یا هر شخص یک رأی؟

(ج) هر نفر، یک رأی ولی اتفاق آراء لازم است که خیلی فرق دارد و علاوه بر این مهمترین شرطی که شرکت اسلامی می‌گذارد این است که، شرکت عقد جایز است یعنی، عقد لازم نیست و این خیلی فرق می‌کند.

(س) [؟] که مطرح است در آنجا یکی است ولی با شرکت‌هایی که متداول است فرق می‌کند

(ج) آن شرکت‌ها هم مالکیت خصوصی می‌شود ولی اینکه می‌خواهند بیاورند در آنجا این کار درست هم نیست آنها باید تحت تعاونیها قرار بگیرند و این کار باطل است. در تعاونی‌ها هم هر نفری یک رأی دارند ولی اتفاق آراء شرط نیست.

(س) مادی دوم سوم، بستگی به آن مجمع عمومی دارد که تعیین می‌کنند؟

(ج) این کار شرعاً باطل است. نظر مجمع عمومی آمدند روی دو سوم، سه چهارم و غیره درست است یا همین نظر اولیه که همه‌شان رأی می‌دهند یا یک نفر رأی نمی‌دهد و اگر یک نفر رأی نداد باطل است.

(س) آنها یک سری مقرراتی دارند،

ج) مقررات رساله این گونه حکم می‌کند. اسلامی یعنی طبق موازین اسلامی باید باشد، اگر طبق موازین عرف شرقی یا غربی و یا اینکه یک عرف خاصی درست کنند و بگویند رأی و آیین نامه‌ی مجمع عمومی دولت این گونه است که، شرکت‌ها با سه چهارم رأی می‌توانند آئین نامه خودشان را تصویب کنند؛ معنی آن این است که، اگر یک چهارم دیگر آن رأی بدهد یا ندهد مؤثر نیست اما رساله خلاف این را می‌گوید.
س) این برای این است که کار حتماً انجام شود.

ج) انجام نشود، اصراری ندارد که حتماً انجام شود. اصلاً معنای آن این است که شرکت یک چیز ضعیفی می‌شود.

س) اداره‌ی این شرکت‌ها با استخدام افراد است یا اینکه خود همان اعضاء اداره می‌کنند؟

ج) هم می‌توانند مال بدون سرمایه بگیرند و هم می‌توانند اجیر بدون مال بگیرند؛ یعنی، شرکاء در اسلام هم می‌توانند کارگر بگیرند و هم می‌توانند شریکی را بگیرند که سرمایه بیاورد.

س) به سهام هم سود تعلق می‌گیرد؟

ج) سود به نسبت قرارداد است. اگر قرار دادی بسته نشده باشد آن وقت شود روی اموال بر می‌گردد، احکام آن چاپ شده و خدمت آقایان هست.

س) (۱) [؟]

ج) اگر یک نفر هم مخالفت کند شرکت به هم می‌خورد و منحل می‌شود. اگر یک نفر از اعضاء صبح با همسایه‌اش دعوا کند و بعد بیاید شرکت و بگوید من نیستم، شرکت به هم می‌خورد و از اول باید شرکت بزیند.

س) [؟]

ج) قراردادی که می‌کنند، المؤمنون عندشروطهم، شرط می‌کنند که سود به سرمایه نصف، یک دهم یا ده برابر برسد، همچنین شرط می‌کنند که سوریه به کار چقدر برسد پس بستگی به شرطی است که می‌کنند.

س) شرط کنند که بر اساس سرمایه باشد؟

ج) می‌توانند شرط کنند.

س ۳) اینها مستقل هستند، یعنی یک نفر عضو را انتخاب نمی‌کنند تا به عنوان نماینده به اتحادیه بفرستند؟
ج) بله. اینها مستقل هستند. اصلاً کسی حق ندارد برای آنها شرط درست کند؛ یعنی آئین‌نامه‌ی آنها را نمی‌تواند یک مرکز دیگر بنویسد و بگوید همه این‌گونه عمل کنند در حقیقت مقررات عامی را برای شرکت در رساله قرار دادند، ولی آئین‌نامه‌ی کارشان بر عهده‌ی خودشان است، به این مقررات عام نه یک شرط می‌توانید اضافه کنید و نه یک شرط را می‌توانید کم کنید؛

یعنی مقررات عام، راه و روش کار کردن با هم است و معنای و تشریح همین است. شرع، شارع و تشریح، راه و نحوه‌ی ارتباط یک کاری را نشان می‌دهد و آنجایی که شما می‌گویید راه و طریقی هست، شرعی هست، این طریق را باید شارع معین کند، شارع را هم فقط خداوند متعال می‌داند حتی نبی اکرم را هم شارع نمی‌داند، بلکه نبی اکرم نقل آن دین الهی را می‌فرمایند. من آیه‌ی قرآن را که ظاهر در این مطلب است عرض می‌کنم، گرچه این کار متداول نیست ولی فرض می‌کنیم که مطلب را همه‌ی آقایان پذیرفته‌اند و این را به خاطر موعظه عرض می‌کنم تا ببینید که نبی اکرم چگونه به اذن خدا در برابر قانون گذاری اظهار کوچکی می‌کند.

« قال الذین لا یرجون لقاءنا ائت بقرآن غیر هذا او بدّله » اول نحوه‌ی بیان است؛ لایرجون لقاءنا، آنهایی که امید به لقاء رحمت و عنایت ما ندارند، معلوم می‌شود آنهایی که امید دارند هیچ وقت چنین حرفی را نمی‌گویند و قال الذین لا یرجون لقاءنا ائت بقرآن غیر هذا او بدّله آنهایی که امید ملاقات رحمت ما را ندارند، می‌گویند بیاور یک قرآن غیر از این یا آن را تبدیل کن و دوتا قانونش را عوض کن. «قل ما یکون لی ان ابدله من تلقائی نفسی ان اتبع ما یوحی الی انی اخاف ان عصیت ربّی عذاب یوم عظیم» خدا به پیغمبرش می‌گوید، تو بگو: من می‌ترسم از روز شدید و عذاب عظیمی که می‌آید اینها مال من نیست، این کوچکی در برابر احکام الهی و خوف از قیامت را شخص رسول اکرم (ص) به نحو بیان می‌کند، که تشریح شرع منحصر به خداوند متعال است. در اصل دوم قانون اساسی به این مطلب تصریح شده که، نظام جمهوری اسلامی ایران،

نظامی است بر پایه‌ی ایمان به لا اله الا الله و لزوم و انحصار تسلیم به اوامر او. بنابراین، قانون اساسی هم تشریح و هم انحصار اطاعت از اوامر او را به خداوند متعال منسوب می‌کند.

من این اصل دوم را می‌خوانم توجه کنید که چقدر خوب نوشته شده است؛

اصل دو: نظام جمهوری اسلامی نظامی است بر پایه‌ی ایمان به خدای یکتا لا اله الا الله و اختصاص حاکمیت و تشریح به او و لزوم تسلیم در برابر اوامر او. تشریح را مختص دانسته، البته به ذهنم می‌آید که به جای این اختصاص در چاپ‌های قدیم کلمه‌ی انحصار ممکن است غلط چاپی باشد. بنابراین، حاکمیت و تشریح ناشی خدا است و این خیلی فرق می‌کند تا حاکمیت را ناشی از مردم بدانید. در واقع تمام قوانین عرفی دنیا حاکمیت را برای مردم قرار می‌دهند و این با مخصوص دانستن حاکمیت برای خدا فرق پیدا می‌کند، و تشریح، خود قانون گذاری است.

قبول اینها وضع قوه‌ی مقننه را تغییر می‌دهد، به همین منظور در اصل چهار قانون اساسی آمده است که، تمامی قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد، یعنی اگر نباشد، باطل است، این اصل بر نحواطلاق یا عموم بر همه‌ی اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر به عهده‌ی فقهای شورای نگهبان است. بنابراین، مسأله‌ی وضع تعاونی‌ها در قانون اساسی بر خلاف آن نحو، فهم عادی از قانون است. فهم حقوقی، یعنی اگر کسی نخواهد حقوقی برخورد کند مجبور است همه‌ی قانون را ملاحظه کند، چون در اینجا اصل چهار بر اصل‌های دیگر حاکم است و یک حقوقدان یک اصل را بدون توجه به ملاحظه‌ی عادی و ملاحظه‌ی فردی و فنی. کسی که با ملاحظه‌ی فنی با قانون اساسی برخورد می‌کند در آنجایی که نوشته شده، بخش تعاونی شامل شرکت‌ها و مؤسسات تعاونی تولیدی و توزیع است که در شهر و روستا بر طبق ضوابط اسلامی تشکیل می‌شود، می‌فهمد که این قیدی که در اینجا است، قانون را خاص می‌کند، حتی اگر قید هم نبود، آن دوتا اصل کافی بود. پس، قید خود اصطلاح را عوض می‌کند، یعنی نگوید اگر در اینجا قید نیاورده باشد، صحیح است که کسی بگوید که کلمه‌ی تعاونی در معنای عرفی اش به کار رفته است و باید حرام فقط

نباشد. ولی اگر گفتید این قید پشت سر اصطلاح آمده است و پشت سر خصوصی نیامده است، یعنی نگفته بخش دولتی یا خصوصی باید بر طبق موازین اسلامی باشد، بلکه اصطلاح و تلقی عرف را پذیرفته و در آخر، قید زده و گفته مالکیت در این بخش تا جای که با اصول دیگری مطابق باشد و از محدوده‌ی قوانین اسلام خارج نشود و موجب رشد و توسعه‌ی اقتصادی کشور گردد و باعث زیان جامعه نشود، مورد حمایت قانون جمهوری اسلامی ایران است. در جواب می‌گوییم، اگر اینگونه باشد، پس در اینجا که قید اسلامی را آورده بود که، از محدوده‌ی قوانین اسلام خارج نشود دیگر چه لزومی داشت که پشت سر خود کلمه، قید آورده شود؟! حتی بعضی از دوستانی که می‌خواستند یک مقدار مثلاً رنگ حرف، رنگی باشد که دیگران به پسندند، در مجلس خبرگان ایراد می‌گرفتند که چرا می‌خواهید پشت سر این کلمه، یک قید اسلامی بیاورید؟! ولی در آنجا با فشاری شد و قید پشت سر کلمه‌ی تعاونی آورده شد.

س (۱) یک مسأله‌ایی که اینجا به وجود می‌آید این است که [؟] سومی که مالکیت خصوصی است با این [؟] آنجا حتماً بایستی مالکیت فردی و شخصی باشد، چون مالکیت خصوصی شامل شرکت‌ها هم می‌شود، (ج) مالکیت را به شخصی، فردی و خصوصی تقسیم می‌کنیم و این سه را بررسی می‌کنیم. اگر مالکیت را شخصی بگیریم در آنجایی که من یک تاکسی یا یک منزل دارم و آنها را اجازه دارم، اینجا شخصاً که از آنها استفاده نمی‌کنم، پس کلمه‌ی مالکیت شخصی در اینجا صحیح نیست بلکه باید مالکیت خصوصی بگوییم. همچنین اگر تعاونی‌ها را به معنای اسلامی گرفتید و شامل کلیه‌ی مالکیت‌های مشاع شده دیگرجایی برای این نمی‌ماند که اصطلاح خصوصی را قید بزنید، یعنی یکی از این دوتا قید بخورد مطلب را حل می‌کند. باقی می‌ماند اینکه بگوییم مالکیت در اسلام، مالکیت فردی، مشاع و دولتی است، در این صورت، این که کلمه‌ی فردی با شخصی دوتا هست کمتر تلقی می‌شود، ظاهراً فردی را همان شخصی می‌گیرند.

س (۲) [؟]

(ج) اگر شما شرح درستی برای تعاونی کنید که، کلیه‌ی شرکت‌ها تحت تعاونی قرار بگیرد، یعنی شما وقتی که بر طبق لغت و اصطلاح خودتان گفتید تعاونی بر طبق موازین اسلامی، مگر دیگر شرکتی هم هست که تعاونی نباشد! آیا چنین چیزی وجود دارد؟

س (۴) بله. شرکت‌ها را به چند دسته تقسیم می‌کنند و تعاونی هم یکی از آن شرکت‌ها مطلب را است.

(ج) وقتی که شما پشت سر آن قید اسلامی آوردید معنی عرفی را عوض کردید.

س (۵) غلط انداز می‌شود یعنی، می‌توانند همان محتوا باشد ولی اسلامی باشد.

(ج) نه. حالا همین است که، اگر بخواهد محتوا همان باشد و آن را اسلامی کنند باید تعاونی را در اینجا ذکر کنند و در آخر قانون ذکر کنند که مثلاً اسلامیزه‌اش کنید، ولی در همه‌ی ادبیات‌های دنیا، اگر پشت سر یک اصطلاحی یا یک واژه و لغتی قید زدند می‌توانند مطلب را از معنای آن قوم بیرون ببرند.

س (۶) تلقی شما از اسلامی کردن ممکن است این باشد که مثلاً بر اساس حرکت کردن [؟] یعنی تلقی این باشد که مثلاً در شرکت تعاونی همان تعاونی یعنی شرکت کار و سرمایه [؟]

(ج) دو یا سه قید آن را کم و زیاد کنیم.

س (۷) [؟]

این ربطی به شرکت داشت یا ربطی به شرکاء؟

س (۸) به هر حال غلط انداز است!

(ج) این گونه که شما فرمودید من بعید می‌دانم کسی استفاده کند، چون مثلاً اسلامی کردنش این است که صبح به صبح بیایند یک مقدار دعا و یا قرآن بخوانند و یا ظهر نماز بخوانند.

به طور مثال، شما پنج یا شش شرط اسلامی را دقت کردید و گفتید که این شرط‌ها را اسلام مفسد عقد می‌داند و نهی کرده است و آنها را رعایت کردید. اما این وقتی صحیح است که قیدی پشت سر تعاونی نبود بلکه در آخر سه بخش آمده بود که در محدوده‌ی قوانین اسلامی شما هر کاری که می‌خواهید انجام دهید و

معنایش این بود که تعاونی را به همان معنای لغتی و عرفی گرفتید مواظب باشید که در این چارچوب عمل کنید، ولی وقتی که پشت سر خود اصطلاح قید می‌زنید، نمی‌توانید بگویید در معنای عرفی به کار بردم.

وقتی مسأله‌ی تعاونی‌ها روشن شود، دیگر لزومی ندارد که مسأله‌ی خصوصی را هم روشن کنید، چون اگر تعاونی شرکت شد معنایش این است که خصوصی، غیر شرکت است.

س (۱) به نظرمی آید که در مجلس خبرگان یک مقدار کوتاهی شده است یا اینکه طرف‌های مقابل زرنگ‌تر بودند و این کلمه‌ی تعاونی را این وسط جا دادند و بعد یک قید هم اضافه کردند که همه بتوانند هر کاری می‌خواهند، انجام بدهند [؟]

ج) یا اینکه نیت خود آقا موجب شد که البته قید بخورد، الان قید برای آنها دست و پا گیر است من هم صریحاً در شوری اقتصاد بر این که تکیه کردم، قید در اینجا چیست؟

س (۱) کلمه‌ی تعاون را از کجا آوردند؟

ج) در قانون اساسی خیلی از کلمات است که مستقیماً از شرع نیست ولی قیدهایش آنها را منقلب می‌کند. مثلاً قوه مقننه را نگاه کنید که شامل مجلس و شورای نگهبان است ولی بعد ملاحظه می‌کنید که مجلس شوری اسلامی چیزی را که تصویب می‌کند تا شورای نگهبان امضاء نکند، قانونیت ندارد، یعنی عملاً مجلس از حالت مقننه بودن خارج می‌شود و مقدمات قانونگذاری را فراهم می‌کند و آن کسی که عملاً قانونگذار است، شورای نگهبان است.

س (۲) پس، این تعاونی‌هایی که الان در جریان است که قوانین و مقررات [؟] شورای نگهبان نباید تذکر به آنها دهد؟

ج) اینها که قانونیت ندارد، بلکه خلاف قانون انجام می‌گیرد، به عنوان مضیقه‌های که دولت فعلاً دارد انجام می‌دهد و الا قانونیت ندارد.

س (۵) الان تعاونی‌های مصرف اساسنامه دارند که مصوبه‌ی هیأت دولت را اجرا می‌کنند و اگر از چارچوب بیرون بروند، مؤاخذه می‌شوند.

ج) هیأت دولت حق طرح قانونگذاری را ندارد.

اکنون برخی سئوالات را می خوانیم و جواب می دهیم.

سؤال اول: با توجه به اینکه دلیل‌ها مخالفت تعاونی با احکام، به هیأت دولت و دست اندرکاران گفته شده است، اگر آنها بخواهند بر اساس اضطرار واحکام ثانوی آن را به اجرا در بیاورند، چه دلیلی بر رد آنها که ضرورت نیست ارائه می کنید؟

جواب: هیچ دلیلی نمی آوریم بلکه قبول می کنیم، اگر قید موقت را بر آن بزنند، قبول می کنیم و عیبی ندارد.

س) از نظر موضوعی [؟]

ج) بر عهده‌ی شورای نگهبان است.

س ۲) از باب اینکه مخالف اسلام است به ضرر است یا اینکه،

ج) نه. از باب اینکه به نفع است که به اسلام عمل شود، یعنی اگر معتقد به چیز دیگری هم باشند به عنوان ثانوی بهتر است که اسلام را برای رفع مشکلات اجرا کنند

س) ممکن است که به اسلام قائل نباشند، و به علم قائل باشند،

ج) علم اینجا میگوید که تبعیت از اسلام کنید.

س) علم جاری یعنی [؟] ثابت کنید که شرکت تعاونی این شکلی رشد ظاهری نمی آورد، چون آنها استدلال می کند که مثلاً واسطه، چنین و چنان می شود.

ج) ما هم استدلال می کنیم! که این همه که اینها می گویند ضرر دارد و سلب اختیار می شود و غیره، ما هم می گوییم اینگونه و آن گونه می شود.

س) [؟] به لحاظ تجربی استدلال که ضرر دارد.

ج) ما می گوییم یک بار هم اسلام را تجربه کنید، تا حالا که حکومت اسلامی را برقرار نکرده که ضرری به مردم زده باشد.

س) استدلال می فرمایید که اگر این اجرا شود اضطرار و حرج را بیشتر می کند؟

ج) حتماً همین طور است، من به آنها صریحاً این حرف را گفته‌ام که اگر به عنوان ثانوی به اسلام عمل کنید. حتماً رشد حاصل می‌شود؛ یعنی، اگر معتقد به علم هستم، به عنوان ثانوی به دلیل اینکه انگیزه‌ی مردم فعلاً به طرف اسلام است، به حرف اسلام عمل کنم اسلام هیچ ضرری به آغاز نمی‌زند.

سؤال دوم: آیا شرکتی که عقد جایز است با شرط، می‌تواند تبدیل به عقد لازم شود؟ مثلاً با تمام کسانی که می‌خواهند عضو تعاونی شوند، شرط کنند که باید تابع هیأت مدیره باشند و حق خروج ندارند.

جواب: البته می‌شود که یک معامله‌ای کنند مثلاً یک سیر نبات بفروشند و چنین شرطی هم کنند، ولی چنین شرطی عقلایی نیست که شخصی یک اختیار وسیعی نسبت به مال زیادی به یک سیر نبات یا یک قوطی کبریت معامله کند. این صحیح نیست و مانند حلیه‌های فرار از ربا است.

س ۱) اگر مختار باشد و مجبور نباشد [؟].

ج) عیبی ندارد ولی قصد انشاء هم نیست.

شخصی حقی در یک مال بزرگی دارد و آن را به یک معامله‌ی کوچکی بفروشد،

س) نه. [؟]

ج) اگر در عقد معتبر بزرگ باشد، ضمن آن شرط کردن صحیح است، عقلاً هم شرط می‌کنند

س) [؟]

ج) نه. شما پتانسیل را، بودجه بندی بالا می‌برید؛ یعنی تشریح شرع هم به زور می‌شود یعنی تخویف و هم به تطمیع. شما با تطمیع، تشریح شرع می‌کنید.

س) [؟] تشریح در چارچوب قانون رساله است [؟]

ج) نه. وقتی شما این عقد را که بهتر از عقد دیگری رواج دهید، می‌فهمید که خدا این یکی را بیشتر از آن یکی دوست می‌دارد؟ ما که نمی‌گوییم این یا آن را رواج دهید بلکه می‌گوییم نسبت به کل، مساوری بر خورد

شود

س) همان مساوی برخورد کردن هم یک نظر است،

ج) یعنی نظری که همه‌ی احکام محترم است هم، نظر است در برابر کسانی که می‌گویند باقی احکام محترم است، این دیگر چه مدل استدلال است،

س) [؟]

ج) شما برای این مطلب چه کار می‌کنید. آیا می‌خواهید وضع طبیعی جامعه را نسبت به شرع تغییر دهید؟
س) ۱) آن چیزی که شما استدلال می‌کنید که ایجاب می‌کند که تعاونی سلب شود، من می‌گویم همین الان حوزه‌ی روابط در جامعه ایجاب می‌کند که [؟] بیشتر شود [؟]

ج) ولی بدون اینکه ولایت شما در آن دخیل باشد،

س) ولایت مستقیم [؟]

ج) فلسفه یک امری است که در فکر انسان است، یعنی یک نحوه ولایت بد بوده که در مرحله‌ی تحقق قید می‌زده به کل احکام، شما می‌گویید ما هم یک نحوه ولایت بد دیگری را انتخاب کنیم که یک نوع قید دیگری را بزنیم؟

س) شما چه می‌گویید؟

ج) من می‌گویم خوب است که شما هیچ گونه قیدی را نیاورید. به طور مثال، در مبنای رشد، عرض کردیم که، صرف اصطکاک صحیح، و هیچ قیدی را اضافه نکردیم به اینکه آن قید منعکس شود و بعضی از احکام را منزوی کند، اگر هر قیدی را دخالت داده باشید به همان نسبت تصرف می‌کنید. شرط صحت را هم سازگاری با کل احکام قرار دادیم.

س) یعنی مردم آزاد هستند هر گونه که می‌خواهند تجارت و مضاربه کنند، شرکت داشته باشند ولی با قید احکام الهی؟

ج) احسنت.

س) آن وقت برنامه ریزی دولت منتفی نمی‌شود؟

ج) نه. به موقع عرض می‌کنم که برنامه ریزی هم منتفی نمی‌شود. مهمش هم همین است. در این صورت یک سؤال پیش می‌آید، این ولایتی را که ما قرار می‌دهیم تا بتوانیم یک عده را بیشتر جریان بدهیم و یک عده را کمتر، خود این ولایت خودش دلیلی هم دارد؟ پشتوانه‌ای هم دارد؟

س ۶) [؟]

ج) من این را سؤال نکردم، سؤال من این است که دلیلی برای ولایت دولت برای اینکه به یک عده بگوید این کار را انجام بدهند یا ندهند داریم علت به معنای دلیل شرعی؟ یا اینکه این ولایت دلیلی ندارد؟ اگر ولایت بنا شد که یک موجبی و علتی بخواهد و همین طوری نباشد، آن وقت شما نمی‌توانید بگویید که والی نسبت به کل احکام مسئول است. شما یک ولایتی بر اموال تان دارید و می‌توانید این معامله یا آن معامله را انجام دهید، آیا والی همین ولایت را هم والی دارد که بگوید این نحو انجام بدهند نه آن نحو؟

س ۱) [؟]

ج) نه. محجور یعنی کسی که تحت قیمومیت غیر است حق خرید و فروش ندارد و معامله‌اش صحیح نیست.

س) به خاطر محجور بودنش است [؟]

ج) شما هم عملاً همین کار را کردید نسبت به مردم کردید. این مطلب را در اینجا ذکر نمی‌شود؛ مصلحت کلی اقتضا دارد که، اضافه بر آنچه که شرع معین کرده است، تصرف نکنند، مصلحت کلی در این نیست که یک تشریح غیر از آنچه خدا قرار داده، اضافه بشود. البته موارد اضطرار و استثنایی هم داریم، ولی به صورت عام و اگر مصلحت عام ایجاب می‌کرد باید برای او معین کنند.

یک مثال دیگر، در زمان شاه یک کارهای خلافی انجام گرفته است و یک اموالی به ناحق تقسیم شده و شرکت‌های تولیدی، توزیعی و غیره به ناحق بوده است، حالا برای اینکه اینها برگردد یک کار [؟] می‌توانید انجام دهید، ولی وضع طبیعی قوانین مالی جامعه در اسلام این نیست که حاکم، جریان مطالبی را حتی در اموال خودش عهده‌دار باشد.

این مسأله را که آقای عسکر اولادی از آقا نقل کردند برای کسی که بخواهد مطلب و مسأله یاد بگیرد، مطلب مهمی است و برای کسی که نخواهد چیزی یاد بگیرد، خوب هر چیزی هم که باشد یاد نمی‌گیرد. ایشان رفته بودند خدمت امام و پیش از اینکه شورای نگهبان تجارت خارجی را رد کند گفته بودند که، اختیار این ارزهای دولتی با دولت است یعنی دولت نفت می‌فروشد و بعد پول نفت به دست دولت می‌آید. یعنی، اگر دولت کشمش یا قالی به خارج فروخت یک ارزی به دست می‌آورد با این ارز می‌تواند چیزی وارد کند؟ اختیار این ارزها به دست دولت هست یا نه؟ آقا فرموده بودند که، آن قسم اولش که گفتم، به چه دلیل؟ گفته بود، به دلیل قانون اساسی. آقا فرمود. بودند، من دلیل شرعی را سؤال کردم؟

آقای عسکر اولادی چیزی نتوانسته بود بگوید. آقا فرمودند که، اگر مصلحت مسلمین بود، می‌تواند یعنی اگر مصلحت را و احراز کرد آلا ازهایی هم که مال خودش است باید به مردم بدهد تا با آن تجارت کنند و حق ندارد خودش تجارت کند؛ یعنی مانند ملک شخصی نیست. من در مال شخصی خودم، هم می‌توانم خودم خرید کنم و هم می‌توانم آن را بدهم به شخص دیگری تا خرید و فروش کند. حتی اگر یقین داشته باشم که شخص دیگری بهتر از خودم می‌تواند معامله کند، باز هم خودم می‌توانم معامله کنم هر چند ضرر داشته باشد. ولی در اموال دولتی این گونه نیست.

سوال سوم: نسبت به کل اقتصاد کشور، چه لزومی به تشکیل تعاونی است؟ آیا شروع به بحث اقتصاد از بحث مالکیت باید باشد یعنی آیا در تقسیم بندی قانونگذاری، این مقسم و نحوه‌ی ورود صحیح است بعد از اینکه تکلیف تشریح را معین کرده باشند؟

جواب: عیبی ندارد، در بحث نظری نبوده که بخواهند چیزی را اثبات کنند یا رد کنند. می‌خواهیم روابط جامعه را ذکر کنیم، نه اینکه علت پیدایش مال و یا علت چیزی را بیان کنیم، بلکه تقسیم بندی حقوقی است و مالکیت هم یک امر حقوقی است که باید تکلیف آن مشخص شود.

سؤال بعد: اصل‌های تعاونی اسلامی چیست؟

جواب: چاپ شده، خدمت تان تقدیم می‌شود.

سؤال: مزارعه و مساقات از چه نوع عقود هستند؟

جواب: اینها را عرض کردم حتی مسائل آن مفصل بحث شده است.

سؤال: مالکیت مشاع را لطفاً بیشتر شرح دهید؟

جواب: از نظر قوانین آن که، در این احکامی که نوشته شده است خدمتتان تقدیم می‌شود، از نظر کلی هم

مالکیتی است که شخص به تنهایی نمی‌تواند در باره‌ی آن تصمیم نهایی را بگیرد.

سؤال: اگر مالکیت خصوصی و دولتی از عرف گرفته شده است، قوانین اسلامی چگونه بر آنها تلقی شود؟

جواب: آخر سه بخش قید خورده است که باید در محدوده قوانین اسلام باشد.

س (۱) [؟]

ج) شما اموالی که مال دولت اسلامی است، حتماً دارید، مثل، انفال، زکات، خراج، مقاسمه و غیره، که همه‌ی

آنها در اش دست حاکم است. خصوصی هم در بقیه‌ی ابواب دیگر یا به صورت مشارع یا غیر مشاع ذکر شده

است.

سؤال: رابطه تعاونی‌ها و استعفای دو وزیر کار و بازرگانی چیست؟

جواب: زیاد تذکر می‌دادند چون دو تا سلیقه بود، دیدند که همکاری کمتر می‌شود بیرون آمدند.

سؤال: با اینکه عقلاً بعید به نظر می‌رسد که اسلام عزیز، دولتی را که در تمامی امور مردم حتی امور جزئی

دخالت کند را، تجویز بفرماید، آیا در کتاب یا سنت اشاره‌ای به درجه‌ی حد دخالت دولت در امور اتباع آن

شده است؟

جواب: بله. مفصلاً، اصلاً در احکام آن را داریم، یعنی حد دارد دخالت دولت حد دارد و اسلام حقوق سیاسی

دارد و این طور نیست که حقوقی نداشته باشد.

سؤال: چنانچه صلاح می‌دانید بفرمایید آقای حسینیان یک توجه یا دعایی بخوانند.

جواب: حتماً این، بسیار بسیار خوب است.

آخرین سؤال: با توجه به اینکه امام دستور به حمایت دولت دادند، بهتر نیست که این گونه مسائل در سطح مباحثه با افراد طرفدار تعاونی در دولت، حل شود؟

جواب: حقیقت این است که، ما یک سال و نیم است که با خود آقایان هم گفتیم، آن آقایان آوردنش در بازار، ما هم آوردیم در بازار و به اندازه‌ای که بتوانیم می‌گوییم که از دولت طرفداری هم کنند. خدا شاهد است من قلباً این را عرض می‌کنم، بهترین حمایت از دولت این است که دولت به اجرای احکام اسلام ملزم شود. چون قوه‌ی واهمه گاهی در بشر تأثیر می‌گذارد، مثلاً کارشناسان گزارش و آمار می‌دهند و قوه‌ی واهمه را تحریک می‌کنند و آنها هم خیال می‌کنند که اگر مثلاً یک قانون از اسلام را اجرا کنند، یک ضیقی پیدا می‌شود. بدترین کار را آنهایی که این واهمه را تحریک می‌کنند انجام می‌دهند و بهترین کمک برای بقاء، رشد و قدرت دولت و رشد اقتصاد کشور به نظر بنده عمل به اسلام است و در آن تردید ندارم، این بهترین تقویت برای دولت است. از نظر سیاسی، اعتقادی، ظاهری و باطنی، قوی‌تر شدن دولت همین است. اگر کسی به بچه‌ای بگوید، یک کمی هروئین بکش برای فکر خوب است، حمایت از بچه این نیست که شما هم تشویقش کنید، بلکه حمایتش این است که جلوی او را بگیرید. آقا گفتند که دولت را مستخدم مردم است، و ما از آحاد مردم است.

ما هم جزء آحاد مردم هستیم، مطلبی را که تمیز دادیم باید با مردم مذاکره کنیم و از دولت بخواهیم و بگوییم که عمل به احکام اسلام نفع شما است، به ضررتان است که تمرد از اسلام واقع شود، هرچند کارشناسان‌های وسوسه‌گرتان آن را بگویند، بکنند هی این حرف‌ها را رها کنید.

س ۲) حاج آقا معامله با این تعاونی‌ها اگر مشخص شود که اسلامی نیست اشکال دارد؟ یعنی الان تکلیف ما چیست؟ می‌توانیم بخریم یا نه؟

ج) شما تا وقتی که در دستگاه اسلامی است، جنس بخرید. اما اسلام را هم نشر بدهید. نه حکم نکنید به اینکه اینها اسلامی نیست، مطلب را بلکه نشر دهید یعنی قیام علیه سیاست این است که با آنچه که جاری

می‌شود چگونه رفتار کنید، لذا حتی پول در بانک گذاشتن را هم نه بقصد ربا، بلکه به قصد تقویت بانک لازم می‌دانند، در عین حال که یقیناً به قصد ربا، خلاف است.

«و السلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ»

جلسه انس با حاج آقا بحث در مورد تعاونیها

۱۳۶۲/۰۶/۰۲

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: «بسم الله الرحمن الرحيم ... بارالها ...»

ابتداً یک مقدمه عرض می‌کنیم که در دنیا چه کاره هستند؟ چه در شرق و چه در غرب تعاونی‌ها، و بعد کیفیتی که در مقدمات تصویب تعاونی‌ها پیدا شده است عرض می‌کنیم، در حدّ میسور اشاره‌ای به تعاونی‌ها در نظام اسلامی آن شاء الله تعالی خواهیم کرد. اما قسمت اول: تعاونی در غرب چهار رکن اساسی دارد، رکن اول آن اینکه کار و سرمایه با هم باشد، رکن دوم آن اینکه سود بر اساس سرمایه، کمیت سرمایه نباشد، رکن سوم آن مدیریت بر اساس سهام و سرمایه نباشد، دموکراتیک باشد، و چهارم ورود و خروج افراد به تعاونی‌ها آزاد باشد و محدودیتی نسبت به اعتقادات نداشته باشد، نسبت به نژاد و اعتقاد و ملیت و نظیر اینها. حال یک مقدار کمی همین چهار تا را حضور مبارکتان توضیح می‌دهیم.

اما اینکه کار و سرمایه باید با هم باشد معنای آن این است که اگر ما پنج نفر با همدیگر یک تعاونی، یک شرکتی تأسیس کردیم حال چه تولید باشد چه توزیع باشد، چه مصرف باشد، این شرکتی که ما پنج نفر درست کردیم فرضاً نفری صد هزار تومان پول آوردیم، پانصد هزار تومان، در وسط کار ما صد هزار تومان کم می‌آوریم، وقتی اساس تعاونی بر این قرار داده شده که باید پول و سرمایه با هم باشد، نفری که می‌خواهد صد هزار تومان بیاورد به ما پنج نفر دهد. خود او هم باید شخصاً بیاید کار کند، نمی‌شود پول بدون انسان وارد این شرکت شود، پس سهام شدن او وقتی می‌گوییم کار و سرمایه با هم، معنای آن این است که پول بدون اینکه خود طرف بیاید کار کند مورد قبول نیست، و همچنین بالعکس یعنی کار بدون سرمایه هم ما پنج نفر با پانصد تومان می‌توانیم شرکتمان را اداره کنیم برای تولید میز و لکن یک نفر کم داریم، حال

می‌خواهد کارگر ساده باشد، می‌خواهد کارگر فنی باشد، می‌خواهد کارگر متخصص باشد، فرقی ندارد، ما کارگر هم نمی‌توانیم استخدام کنیم، آنکه می‌آید آنجا نمی‌تواند اجرت بگیرد و مزد بگیرد، باید چطور شود؟ باید شریک باشد. پس کار و سرمایه باید با هم باشد. این یک.

دومیش هم (داریم تعاونی غربی را عرض می‌کنیم، یادمان نرود) اینکه سود بر اساس سرمایه توزیع نشود، حتی مثلاً تعاونی مصرف به مقداری که معامله کرده است، خرید کرده است، بهره‌ای که می‌گیرد از سود افزوده می‌شود، یعنی من اگر آمدم صد قلم جنس گرفتم، دوست من آمده در تعاونی مصرف ده قلم جنس گرفته است، من فرضاً صد قلم صد تومانی گرفتم و تومانی یک قران صد تا ده تومان به این تعاونی رساندم. او ده قلم گرفته است، ده تا ده تومانی به این تعاونی رسانده است، به من ده برابر سود را توزیع می‌کنند یعنی هزینه و اینها را که کنار گذاشتند، پول را به من برمی‌گردانند، پس اساساً معامله در آنجا اینطوری نیست که سود بر اساس مقدار سرمایه باشد، مقدار مشارکت در پیدایش رشد در سرمایه، حال ولو به مصرف باشد، دیگر چه خاصّ با کار، عرض کردم رُکن سوّم این است که مدیریت دموکراتیک است. یعنی نمی‌گویند کسی که ده برابر سهم دارد مثل شرکت‌های دیگر غربی، آن ده برابر حقّ رأی داشته باشد، بلکه می‌گویند آرا، آراء انسان‌ها، نهایت اینکه نه جمیع شرکاء هم رأی بدهند، همان اکثریت که رأی دهند کافی است، حال اگر یک به آن شرکت بهایی خواست وارد شود، یک یهودی خواست وارد شود، مدیر عامل نمی‌تواند بگوید ما شما را به شرکت نمی‌پذیریم، ورود برای همه‌ی ادیان و مذاهب آزاد است. شرکاء هم نمی‌توانند چنین حرفی را بگویند، این چهار امری را که عرض کردم مورد پذیرش اتحادیه‌ی بین‌المللی تعاونی‌ها و تعاونی‌ها در غرب است، خاصیت این تعاونی‌ها چیست؟ فلسفه‌ی پیدایش آن چیست؟ خاصیت این تعاونی‌ها این است که سوپاپ اطمینان در دستگاه سرمایه‌داری است و نمی‌گذارد انفجار حاصل شود، چرا؟ چون به هر کارگری گفتند تو و امثال تو شریک هستی در اینکه این شرکت بزرگ آ.بی. ام به این گسترش رسیده است، یا آن شرکت ژنرال موتورز به آن گسترش رسیده است، بلافاصله به او می‌گویند که شما که یک چنین هنری داری بسم الله، شرکت تعاونی، آنجا کسی سود بر حسب سرمایه از شما نمی‌گیرد، چرا ما این را می‌گوییم

سوپاپ اطمینان، عرض می‌کنیم کلیه‌ی روابط اجتماعی آنجا، قدرت را به نحو، اصالت کمیّت سرمایه حل می‌کند، به نحو اصالت سرمایه، معنا ندارد شما در آن نظام مهره‌ای که بر اساس اصالت کار قرار می‌دهید آنجا رشد کند، می‌گویید این حرف یعنی چه؟

در جذب قدرت مالی، چه کسانی می‌آیند در شرکت‌های خصوصی پول بگذارند؟ کسانی هم که نمی‌خواهند کار کنند، می‌توانند بیایند پول بگذارند در شرکت ژنرال موتورز سهام بخرند، کسانی که می‌توانند کار نکنند، باز می‌توانند به شرکت ژنرال موتورز یک شرکت خصوصی هم تقاضای استخدام دهند و هم سهم بخرند، ولی تعاونی‌ها یک دسته از پول‌ها را نمی‌پذیرد، یعنی این پول برای کسانی است که فرضاً دکتر است، مهندس است، کار دارد. در بخش خدماتی دولتی است و غیر ذلک. پس قدرت در جذب پول چطور است؟ کمتر است. آن وقت سازمان اعتبارات، یعنی بانک، وقتی بخواهد پول قرض دهد، اعتبار باز کند، کردیت دهد، به چه کسی قرض می‌دهد؟ به چه کسی بیشتر قرض می‌دهد؟ به آن کسی که قدرت چرخش و کسب اعتبارش بیشتر باشد، چه کسی قدرتش بیشتر است؟ آن کسی که بانکش هم بر اساس نفع و سود و سرمایه پی‌ریزی شده است، آن کسی که پول بیشتری می‌آورد، پس نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه این می‌شود که این شرکت از نظر قدرت جذب پول چه به صورت مستقیم و چه از طریق بانک، قدرت ضعیف است و نمی‌رسد. بعد سراغ خرید تکنولوژی می‌آییم، خرید صنعت.

تکنیک‌های اساسی در تولید را چه کسی می‌تواند بخرد؟ آن کسی که در آن نظام قدرت پول او بیشتر است، قدرت اعتبارات او بیشتر است، پس بنابراین عملاً انحصار تکنیک هم در دست شرکت‌هایی می‌افتد که بر اساس نفع و سود شخصی پی‌ریزی شده است، آن وقت نتیجه‌اش این می‌شود که انحصارات در تولید، توزیع، به دست آنها می‌آید، به دست چه کسی می‌افتد؟ شرکت‌های خصوصی. بنابراین این همه سر و صدا راه انداختن فلاسفه‌ای که در آنجا از تأمین اجتماعی، از عدالت اجتماعی طرفداری می‌کنند در دستگاه نظام سرمایه چه هست؟ ما عرض می‌کنیم این تعارف است، این مثل اقتصاد کارشان هست که از سندیک‌ها برای کارگرها طرفداری می‌کنند، قتی شما تکنولوژی را به نفع اصالت سرمایه حل می‌کنید، طبیعی است که

بقیه‌ی مطالب هم حل می‌شود یعنی این در منزوی می‌شود آنجا، یعنی حرفی برای نشدن می‌زنند، نظام همان نظام است، حرفی برای نشدن می‌زنند چه خاصیتی دارد؟ خاصیت آن اثر تبلیغی‌اش است، علاوه بر اینکه آنکه یک سوپاپ اطمینانی هم آنجا می‌گذارند، همینطور هم هست که مسئله‌ی قیمت گذاری هم بحثی است سر جای خودش، دیگر فرصت آن مطلب نیست که بخواهیم به آن بپردازیم.

به هر حال؛ حال بیایید سراغ تعاونی در دستگاه شرق؛ در اینجا این چهار شرط را دارد بعلاوه‌ی اینکه سیستمی است، شبکه‌ای است، یعنی چه سیستمی است یعنی چه شبکه‌ای است؟ سازمان داده شده است، یعنی چه؟ یعنی کسی که میز تولید می‌کند با کسی که پارچه تولید می‌کند با کسی که پارچ تولید می‌کند اینها به هم ارتباط داده شده است، چگونه؟ حال ما از یک مثال شروع می‌کنیم، عرض می‌کنیم که شما می‌خواهید یک شرکت - اول کار می‌خواهید بیایید تولید میز کنید، میز چه چیزهایی می‌خواهد؟ یک مکان می‌خواهد، چوب می‌خواهد، ابزار می‌خواهد تا بشود میز درست کرد، رنگ می‌خواهد، میخ و پیچ و اینها می‌خواهد، شما می‌آیید سراغ خرید مکان آن، می‌گویند به تعاونی‌ها اولویت می‌دهیم، با زحمت، حال به فرض که شما مکان هم تهیه کنید، در منزل خودتان! می‌آیید سراغ اره، رنده، تیشه، حال چه دستی‌اش باشد و چه برقی‌اش باشد، چه ساده‌اش باشد و چه پیچیده‌اش باشد، قبلاً می‌رفتید در فلان مغازه می‌خریدید، حال می‌گویند که برو تعاون توزیع ابزار، می‌روید سراغ آن، توزیع ابزار یعنی چه؟ یعنی فروش ابزار، یک مقدار ابزار می‌خواهیم، جواب می‌دهند که باید بروید سراغ آن مرکز هماهنگ کننده، باید بروید سراغ آن سازمان، سازمان کیست؟ مرکز هماهنگ کننده کیست؟ بروید سراغ اتحادیه تعاونی‌ها یک قبض بنویسند، حواله دهند تا به شما بدهیم، می‌رویم آنجا، آنجا می‌گوید که شما برای خصوصی می‌خواهید، قانوناً به ما دستور دارند که اولویت را به تعاونی‌ها بدهیم، حال تقاضای شما باشد تا بعد! بعد دوباره شما سری می‌زنید، مجدداً می‌گویند که اولویت - قانون به ما اینطور حکم می‌کند که ادا نشد، چهار بار که رفتید چطور می‌شود؟ می‌گوی ما هم تشکیل تعاونی می‌دهیم، چکار کنیم؟ می‌گویند آیین نامه، آیین نامه چی هست؟ آیین نامه ضوابطی است که ریشه‌ی هماهنگی در تصدّی و مدیریت و سلب اختیار در آنجا است، باید این آیین نامه را اینجا انجام دهید.

انجام دهید، حواله صادر می‌شود، به ما ابزار می‌دهند، می‌آییم سراغ چوب، رنگ، میخ، پیچ، مواد اولیه‌ای که باید با این ابزار کار کرد و میز ساخت، می‌گویند باید به تعاون توزیع چوب رجوع کنید، می‌رویم سراغ تعاون توزیع چوب، تعاون توزیع پیچ، تعاون توزیع رنگ، می‌گوید باید اتحادیه، سازمان، مرکز تعاونی‌ها اجازه دهند، آنها حواله صادر کنند، می‌رویم آنجا می‌گویند مقداری که چوب وارد می‌کنیم این مقدار است، مقداری که به این منطقه می‌رسد این مقدار است، مقداری که به واحد شما می‌رسد در سال این قدر است، بعد می‌گویند شما میز چه نمره‌ای می‌خواهید درست کنید؟ چه رقم میز می‌خواهید درست کنید؟ می‌گویند به سلیقه‌ی خودم درست می‌کنم، می‌گویم نمی‌شود، باید فرض کنید شماره‌ی ۱۸۵، ۴۰۲، شما دست می‌گذارید می‌گویید من از این شماره می‌خواهم درست کنم، می‌گوید نه! برای درست کردن این نوع میز، مواد گرفته شده است به اندازه‌ی مصرف، شما فقط از آن چند نوع دیگر می‌توانید، درست کنید بنابراین من ساعات کار بیشتری می‌خواهم کار کنم، بیشتر مواد می‌خواهم، می‌گویند نمی‌شود! می‌خواهم میز دیگری درست کنم می‌گویند نمی‌شود، اضافه هم می‌کنم، میزش را هم که درست کردید، تعاون توزیع میز می‌آید آنجا و آن میز و صندلی یا آن میزی که ما معین کردیم از شما تحویل می‌گیرد، قبض رسید او را که آوردید نوبت بعد به شما مواد می‌دهیم، تا همین جا تمام می‌شود؟ نه یک پا بالاتر.

قیمتی را که حالا می‌پردازید این قیمت هست، برای خرید مواد از تعاون توزیع چوب، رنگ، میخ، پیچ، قیمتی را هم که بعداً می‌آیند به تو می‌پردازند اینقدر است و سودت هم این قدر است، خیلی خوب! از این جا یک پا بالاتر می‌آیید، قضا به همین جا ختم می‌شود؟ نه، ختم نمی‌شود، پس هست؟ من پولی را که برای مصرف آن گرفتم باید بیایم به تعاون توزیع پارچه، تعاون توزیع پارچه یا فرش یا هر چه که من بخواهم مصرف کنم، آن هم دوباره یک چنین سیری دارد، پس من در تولید، توزیع، مصرف، هر سه تحت کنترل قرار می‌گیرم. بعد از این مطلب؛ که روشن شد تعاونی شبکه‌ای یعنی چه؟ یعنی اختیار و ولایت و سرپرستی ما یا افراد دست یک مدیریت دیگری قرار می‌گیرد آن وقت می‌آییم سراغ تعاونی‌ها و بررسی‌اش در این جهان، عرض می‌کنیم حضور مبارکتان؛ بعد از - خدا رحمتش کند رضوان الله تعالی علیه مرحوم آقای شهید رجایی،

مسئولیت اداره‌ی دولت را برادرمان جناب آقای موسوی پذیرفتند - و زمان مرحوم رجایی رضوان الله علیه مرتباً اگر سؤال می‌شد از مسئله‌ی برنامه و کار دولت، گفته می‌شد، یعنی مرحوم آقای رجایی کراراً می‌فرمودند که دولت فرزند مجلس است، مجلس برنامه بدهد. به مجلس هم که گفته می‌شد برنامه دهد، می‌گفت دولت لایحه دهد، نهایت یک جریان خطرناک سیاسی، قضیه‌ی بنی صدر و بنی صدر به عنوان سمبل یک خط در آن موقع بود که درگیر شدن با این مطلب موجب این می‌شد که کسی سؤال از برنامه نکند (چندان)، بعد از قضیه‌ی شهادت مرحوم بهشتی و روی کار آمدن مرحوم رجایی و همچنین به عنوان ریاست جمهور و سپس شهادت مرحوم رجایی رضوان الله تعالی علیه و متصدی شدن جناب آقای موسوی، صحبت‌ها ضرورتاً متوجه ایشان بود به دلیل اینکه برنامه می‌خواستند، دیگر مشکل و دشمن دفع شده بود، بنی صدر و خطش الحمدلله رب العالمین مفتوح شده بود و کنار رفته بود.

آقای موسوی نسبت به سازمان برنامه اهتمامی کردند، بنده تماس‌های مکرری داشتم با مرحوم رجایی و اواخر دولت ایشان هم، تصدی ایشان هم با سازمان برنامه، تازه آقای خیر را کنار گذاشته بودند و آقای بانکی متصدی سازمان برنامه شده بود، اول پیشنهاد کردند که مسئولیت شورای برنامه ریزی، یعنی معاونت برنامه ریزی را تبدیل به شورا کنند و حقیر هم مسئولیت شورا را بپذیرم، به دلیل اینکه یک سازمان، یک وزارت، یک اداره، یک ماشین است، هر کارت اطلاعاتی و هر برنامه‌ای به هر ماشینی نمی‌خورد، وقتی هر برنامه‌ای به هر ماشینی نخورد، لازمه‌اش این است که کسانی که عضو آن ماشین می‌شوند، از نظام خاص روابط آن ماشین تبعیت کنند، آن سازمان، ما عرض کردیم که حاضر برای مشاوره هستیم و لکن برای مسئولیت در سازمان به عنوان مسئول شورای برنامه ریزی حاضر نیستیم! دو هفته اینها اسرار کردند ما که نپذیرفتیم بعد رجوع کردند به حضرت آیت الله منتظری و از ایشان

طرف دوم نوار

آقای استاد حسین نوری از طرف حضرت آیت الله منتظری آمدند سازمان برنامه، بنده هم رسائل را خدمت حضرت آقای نوری، قسمتی از آن را قبل از مسافرت به نجف اشرف خوانده بودم و وظیفه‌ام بود که احترام

بگذارم و جای هم احترام می‌گذارم، و در عین حال کمال ادبی را که ما خدمتشان داشتیم مواظب هم بودیم که آنجا چه چیز می‌خواهند کارشناسان سازمان برنامه رفتار کنند و من دیدم که اینها می‌خواهند از اصطلاحاتی که احیاناً متداول در حوزه‌ها نیست، استفاده کنند و سیر کار را به طرف دیگری ببرند، این را مرتباً تذکر می‌دادم که روحانی حاضر هست پا روی قول و امضای خودش بگذارد ولی پا روی حکم شرع نمی‌گذارد، یعنی اگر مطلبی را شما مشتبه به یک روحانی کردید و این ندانسته امضا کرد، فردا در عمل می‌فهمد که این آن مطلب نبود، نمی‌گوید که اگر من بگویم نمی‌دانم این خیلی بد است، بگویم نمی‌دانستم خیلی بد است، امضا کردم اشتباه کردم این خیلی بد است، هیچ کدام از این بدها را در ردیف اینکه یک اهانت به حکم خدا شود قرار نمی‌دهد. معنا ندارد که شخصیت خودش را بیاید در قبال حکم بگوید، لازمه‌ی این مطلب چه شد؟ لازمه‌اش این شد که آقای نوری عنایت به مطلب داشتند، کم کم عنایتشان هم بیشتر شد و نیامدند، مطلب را حس کردند، به آن آقایان هم ما تذکر می‌دادیم که روحانی است، این گونه آن‌ها هم می‌گفتند پس نمی‌شود با روحانی کار کرد، بنده عرض می‌کردم که می‌شود کار کرد، ولی باید مطلب را گفت که در دستمال بسته چه هست؟ مطلب را باز کرد، این قضیه را داشته باشید در مذاکراتی که ما در سمت غیر رسمی مشاوره با متصدیان معاونت برنامه ریزی و کارشناس‌هایشان داشتیم از طرف دیگر هم برادرمان جناب آقای توکلی که از سابق با ما آشنایی داشتند، از سال ۵۱ و ۵۰ آشنایی داشتند و بعد هم قم، بعد از اینکه از زندان بیرون آمده بودند یک مقدار بحث خدمتشان داشتیم، ایشان از ما خواستند که شما چند نفر را معرفی کنید برای اینکه از طرف وزارت کار به کمیته‌های زیر ساخت فرستاده شود.

کمیته‌ی زیر ساخت چه اثری دارد؟ جای آن در نظام برنامه‌ریزی چه هست؟ کمیته‌ی زیر ساخت شالوده‌ی امارت را درست می‌کند. کمیته‌ی زیر ساخت شالوده‌ی روابط اقتصادی را می‌کند، پی‌ریزی را درست می‌کند، اثر پی‌ریزی در ساختمان بسیار مهم است، شما به ضرب در و پنجره عوض کردن نمی‌توانی هویت ساختمان را عوض کنید، می‌توانید یک تغییرات جزئی بدهید و همین مطلب سر نخ مهمی را برای ما روشن کرد، چرا؟ چون ما دوستانی را معرفی کردیم به آقای توکلی و ایشان در کمیته‌های زیرساخت فرستادند، برای ما

مصوبات آنجا را می‌آوردند و ما اطلاع پیدا کردیم که آنجا چه چیز درست می‌شود؟ آقای نوری دیگر به سازمان تشریف نمی‌آوردند برنامه، بنده دوباره صحبت را با این آقایان درباره‌ی مدیریت و رابطه‌اش با انگیزه‌ی اجتماعی شروع کردم، در کنار مطالب اقتصاد و این را فهماندم که اگر روحانی در کمیته‌ی زیر ساخت نباشد و شما چیزی درست کنید که با انگیزه‌ی مردم نخواند و با ایمان مردم نخواند، این یک چیز درستی از آب در نمی‌آید و قابل اجرا نیست، اینها هم از حوزه خواستند افرادی را که به آنجا بروند و نهایتاً دو نفر از دوستانی که چهار سال با هم روی امور اقتصادی بحث داشتیم آنها را آنجا فرستادیم. این آقایان قبول کردند منوط به اینکه شبها آنچه را که روز در آنجا بحث می‌شود به قم بیاورند، ما هم بعد از نماز مغرب و عشاء خدمتشان باشیم و بررسی کنیم. اولین چیزی را که آوردند این طرح مصوبه‌ی اصول تعاونی‌های توزیع فروشندگان جزء، در گروه یک، تعیین زیر ساخت اقتصاد کشور بود. وقتی که این را آوردند آن برادرانی که ما از آنها خواسته بودیم از آن آقایان روحانی که ده دوازده سال هم بحث خارج دیده بودند، آنها گفته بودند که می‌شود با احکام رساله جورش کرد، چرا؟ چون به صورت جزیی جزیی آن را ملاحظه کردیم.

ما آمدیم این را بررسی کردیم دیدیم نه! این نمی‌شود، گفتند چرا؟ گفتیم برای اینکه این جهتش می‌برد به طرف نظام تعاونی‌های شرقی و دقیقاً آن را پیاده می‌کند، گفتند چطور و به چه سندی ما می‌توانیم این حرف را بگوییم؟ ما آمدیم ماده‌ی ماده‌ی این طرح را جداگانه روی کاغذ خودشان نوشتیم، بعدش هم بند بند و بعد ملاحظه‌ای که قیدی، وصفی، شرطی اگر هست جدا شود و یک تجزیه و ترکیبی و یک تجزیه‌ای ابتدا انجام دادیم بعد بر اساس اینکه یک طرح، یک مجموعه‌ی منسجم هست، ضرورتاً اجزایی دارد، روابطی دارد، عناصری دارد، اگر اینها را به حسب مقتضیات خود آن عبارات، کلام اقتضا دارد، قانون اقتضا دارد، نحوه‌ی رابطه اقتضا دارد، یعنی خاصیت دارد، خصلتمند است، همانطور که شما وقتی آب بریزید روی کاغذ، چه بخواهید و چه نخواهید - این پارچ آب را من بریزم روی این کاغذ تر می‌کند، این کاغذ را خیس می‌کند، حال چه نیت داشته باشم و چه نیت نداشته باشم، یک قانون و یک طرح هم اثر خودش را می‌کند، ما لوازم هر یک از اینها را، لوازم ضروری‌اش را ملاحظه کردیم و ارتباطشان به هم و در جدول بندی خاصی اینها را

قرار دادیم، اجزاء و روابط علی حدّه و بعد این ماشینی که درست می‌شود جای دیگر هم گذاشتیم برای جاده این، این ماشینی که شما به هم پیوند دادید معلوم می‌شود که برای روی آب درست شده است، کشتی هست، طیاره هست، هواپیما است، برای روی زمین هست، اگر برای روی زمین هست آیا چرخ لاستیکی دارد یا زنجیره‌ای؟

اگر زنجیره‌ای هست چه نحو کاری می‌خواهد بکند که این چرخ زنجیره‌ای دارد، برای چه هدفی ساخته شده است، پس اجزاء و عناصر و روابط آن را که کنار هم گذاشتیم، مسیر آن را پیدا کرده است، از مسیر، جهت نهایی، علت غایی، هدف و مطلوبی را که می‌خواهد به آن طرف برود، آن را پیدا کرده است، از آن هدف مبنای هدف و رشد را ملاحظه کردیم، دیدیم تعاونی شبکه‌ای شرقی در آمد، حال از کلّ بحث فقط همین جزوه در دست ما هست و نه بیشتر! یعنی فرضاً اگر برای بخش‌های دیگر را هم تدریجاً آوردند، ابداً شکل وزارتت و شکل سازمانی و شکل اینها ندارد، ولی ما به دست آوردیم که این پشت سرش همچین چیزی هست.

دوباره آمدیم در سازمان برنامه - مدت یک سال در آنجا من می‌رفتم با اینها صحبت می‌کردم - آمدیم با اینها شروع به صحبت کردن کردیم که اگر یک چیز باشد که با انگیزه‌ی عمومی جامعه نخواند و رد شود این به ضرر سازمان برنامه است، گفتند چه کنیم؟ من خودم راهنمایی کردم که به قُم بفرستید. به مراکزی که آقایان فقها هستند، نظر آنها را ببینید، بعد از مقدار زیادی صحبت کردن و اینکه به هر حال موضع انگیزه و ایمان اجتماعی نسبت به مدیریت و ماشینی که طرح درست می‌کند و برنامه و غیر ذلک، آقایان اینها را جامعه‌ی مدرسین فرستادند، در چه تاریخی؟ اسفند ماه ۶۰. روز پنج شنبه در جلسه‌ی جامع، مسئولیت بررسی اینهایی را که سازمان برنامه فرستاده بودند به عهده‌ی بنده گذاشتند، بنده هم قبلاً اینها را بررسی کرده بودم، نظریه‌ی خودم را برای جامع هفته‌ی بعد من نظریه را عرض می‌کنم؛ اجزاء و عناصر تشکیل دهنده عبارتند از کلیه‌ی اعضاء تولید کننده‌ی صنعتی، کشاورزی، توزیع کنندگان جزء، قدرت اقتصادی آنها، منابع اعتبارات، شرایط تحقق با در دست داشتن قدرت تأمین اعتبارات، نیازمندی‌ها، توأم بودم کار و سرمایه،

پیشگیری از وجود کار بدون سرمایه، سرمایه بدون کار، تقسیم مناطق به محدوده‌ها، اصناف، خانوار، افراد، قدرت کار، اموال، روابط اقتصادی، روابط سیاسی است که امکان سازماندهی را در تعاونی‌ها در آن حد از محدودیت میسور می‌سازد، این نکته‌ای را در اینجا اشاره کردند؛ شما هر قدر در سازماندهی، اول قدرت تجزیه داشته باشید حتی در تکنیک هم همینطور، شما به میزانی که قدرت تجزیه دارید، قدرت ترکیبتان شدت پیدا می‌کند، شما وقتی که در فیزیک هسته‌ای کار کنید، قدرت اینکه ترکیباتی را که می‌سازی و کیفیاتی که درست می‌کنی به مراتب بالاتر هست تا وقتی که در آن رتبه نیستید.

یک قدرت کار افراد، یا تعداد خانوار افراد یا اموال افراد، هر کدام از اینها را که دست بگذارید و بردارید که اینها دقیقاً از این جزوه درآمده است، به همان نسبت قدرت سازماندهی کم می‌شود، یعنی نفوذ دستورات سازمان در اعماق روابط اقتصادی غرب است، حال روابط تشکیل دهنده، زمینه‌ی سازماندهی افراد را به گونه‌ای ممکن می‌سازد که می‌توان کلیه‌ی افراد را از خرید، فروش، تولید، مصرف، به صورت غیر مستقیم آن هم با شیوه‌ای طبیعی، تحت انحصار قرار داد، که بدون وجود هیچ گونه واسطه‌ی بزرگی هماهنگی غیر مستقیم از طریق توزیع اعتبارات، کنترل خاصی، بر نحوه‌ی تولیدات به نحوه‌ی حاصل گردد که هیچ حرکتی در خرید، فروش، مصرف، مالکیت، انتقال شخصی از محلی به محل دیگر، انتقال از شغلی به شغل دیگر، سپردن وکالت به وکیلی از وکیل دیگر، قرار گرفتن یا خارج شدن از ولایت و مدیریت، از شخصی به شخص دیگر، آزاد نباشد، مگر بر اساس رابطه‌ی خاصی با تعداد خاصی نسبت به شغل خاصی در منطقه‌ی خاصی آن هم در محدوده‌ی ضوابط خاصی که به وسیله‌ی افراد خاصی تحت ضوابط تعاونی‌ها انجام می‌گیرد.

یک شرایط پیشگیری از آسیب دارد، بعد از آن شرایط رشد و جهت حرکت، جهت حرکت آن باز مطلب مهمی است که عرض می‌کنم، جذب و حلّ دستگاه توزیع طبیعی موجود در دستگاه بزرگی که کاملاً سازمان یافته است، حذف قدرت‌های اقتصادی از بزرگ و کوچک، آن هم، آنها که مباشر توزیع نبوده یا فروش بیشتری داشته‌اند، یعنی امکان منحصر شدن قوانین مبادله و تجارت به کسب جزیی، آن هم تحت ولایت دموکراتیک شورایی. شروع به استقلال سازمان از دولت و شرکاء، این نکته‌ی مهمی است، یعنی ده درصد از

سود برای ملک خود شرکا هم نیست، برای دولت هم نیست، پس برای کیست؟ مال سازمان است. ده درصد از سود کل کشور در توزیع مصرف یادمان نرود که حتی در مسئله‌ی مصرف کلیه‌ی کارمندان دولت یعنی کلیه‌ی بودجه‌ای که صرف مصرف در کل کشور بشود، عملاً ده درصد از سود کل این حساب می‌شود، آن وقت این غیر قابل تقسیم هست، برای شرکا هم نیست، در حساب خود سازمان نگهداری می‌شود، حال این را بگیر ده سال، بیست سال روی هم انباشته بشود بین چقدر می‌شود؟ بین دیگر بعد از آن احتیاج به کمک بانک یا دولت هم دارد یا اینکه سازمان می‌شود یک نظام سوسیال دموکرات، یعنی چه؟ یعنی پول‌ها آنجا قدرت این را دارد که بشکنند و برنامه‌ریزی کند، هر جا که می‌خواهد! هر جا که به نفع خودش هست، به نفع خودش یعنی شخصی که آنجا رییس می‌شود، شما بگویید که من ولو شبکه‌ی شورایی هم باشد، سعی می‌کنم در انتخاب آن، نخیر شخص همان جا که می‌رود باید بر اساس ضوابط تعاونی‌ها تصمیم بگیرد، یعنی اصل حاکمیت روابط تعاونی‌ها بر کل روابط می‌شود. این را یعنی؛ دقیقاً تعاونی شبکه‌ای خصوصاً که در مرحله‌ی سوم آن عرض کردیم که فرهنگ تعاونی‌ها را هم برای آن خرج قرار دادند، فرهنگ، نه آموزش تأسیس! فرهنگ تعاونی‌ها یعنی فرهنگی را که نوبی بلان و امثال او درست کردند، مثل فلسفه‌ی مارکس آن هم یک فلسفه است نهایت نه از سوی دیالکتیک.

آن وقت؛ این را که تقدیم جامعه کردیم، جامعه اکتفا نکردند به گزارش بخش اقتصاد، شخصاً یک هفته به بررسی اینها پرداختند، آن هم یک هفته کار فشرده، صبح‌ها نه تا دوازده، عصرها چهار تا شش، شب‌ها هشت تا ده، نتیجه‌اش این شد که دیدند بله همان عرضی را که ما کردیم همان هست. در این گزارشی را که ما تقدیم کرده بودیم، تجزیه و تحلیل این و نتیجه‌گیری از ما بود، ولی اینکه شبکه‌ای برای چه سازمانی هست، برای چه کسی است؟ آن مدرک می‌خواست سند می‌خواست، دایره‌المعارف مصاحب به عنوان بزرگترین سند فارسی، آن را هم نوشته بودند، جامعه به تهران مسافرت کردند و ملاقات با برادر ارشدمان جناب آقای خامنه‌ای و همچنین برادرمان جناب آقای رفسنجانی، آنها کمال حُسن استقبال را کردند که ما دلمان می‌خواهد که در شورای اقتصاد از جامعه مدرسین هم افرادی باشند. حضرت آقای خامنه‌ای هم دو بار اسم

بردند که فلانی باشد (حقیر)، ما هفته اول رفتیم عرض کردیم که آقایان دیگر هم باشند، ایشان گفتند خیلی خوب از طرف ما دعوت کنید بیایند، آمدند. چهار نفر می‌رفتیم آنجا؛ آقای احمدی میانه‌جی، آقای سید جعفر کریمی، آقای سید مهدی روحانی و همراه من، از طرف جامعه مدرسین، اینها هم همه‌شان از بزرگان جامعه هستند، از اساتید هستند.

در آنجا دیدیم که در شورای اقتصاد کارشناس‌های برنامه‌ریزی مهمترین شیوه‌ای را که به کار گرفتند ورود از همین برنامه‌ی بیست ساله، مطلوبیت‌های کمی، مطلوبیت کمی معنای آن این است که در عرض بیست سال ما آن وقت باید به چه رشدی رسیده باشیم، سالی چند هزار پارچ می‌خواهیم، چند هزار میز می‌خواهیم، چند هزار اشیاء مختلف می‌خواهیم، این را می‌گویند مطلوبیت کمی، یا چند میلیون، فرقی ندارد من در اینجا هزار را نه اینکه به قصد اینکه چند هزار، چند میلیون پارچ می‌خواهیم. مطلوبیت کمی همیشه پشت سرش یک الگو و مدل است، نمی‌تواند جدای از کیفیات باشد، ما روی این تکیه کردیم، اگر شما از مطلوبیت کمی بگیری، بعد در مطلوبیت کیفیت باید کوتاه بیایی، باید تسلیم شوید، اگر بالعکس شد کمیت گذاری نسبت به کیفیت تابع می‌شود، در آنجا عرض کردیم که باید مطلوبیت‌های کیفی مقدم باشد، ابتدا استنکاف کردند، نپذیرفتند، ما عرض کردیم که برای روسیه مطلوب نیست که گندم داشته باشد نخواهد از جای دیگری بیاورد. گفتند چرا! ولکن امکانات جغرافیایی به او اجازه نمی‌دهد، امکانات طبیعی به او اجازه نمی‌دهد، چون اصرار داشتند که هر مطلوب کمی را می‌شود با هر کیفیتی بشناسید، ما هم فشار آوردیم که نخیر! اینطوری نیست، بعد گفتند که از نظر جغرافیایی امکان پذیر برایشان نیست، گفتیم که ظاهراً کامپیوتر هم وارد می‌کند، آن هم یقین از نظر مثلاً زمین‌هایشان یخ زده مغزهایشان هم یخ زده است و نمی‌شود! روابط کیفی‌شان ایجاب نمی‌کند، این امکان را به آنها نمی‌دهد، اگر شما معین کردی که باید در سال صد میلیون از این پارچ من درست کنم، اگر از راه صحیحی نشد از راه دزدی چطور؟ تهیه کردن این از هر راهی شد، با هر ظلمی که شد، با هر فسادى که شد، نمی‌شود! باید روابط کیفی باشد، بعد روابط کیفی، مناسبات انسانی اسلام، بالای آن چهار چوبه‌ای را که قرار داده بودند ثبت شد.

به دنبال این مطلب، البته من عرض کنم آقایان دیگری که در خدمتشان بودیم مفصل روی کلیات بحث، زیاد بحث کردند، ولی مشخصاً در قسمت رابطه‌ی مطلوبیت کمی و کیفی، حقیر ابتداً عرض کردم و بحمدالله مبحث هم شد، پس از اینکه این را پذیرفتند و آنجا نوشتند، اولین جزوه‌ای را که آوردند در مسئله‌ی کشاورزی ما بر اساس همان مطلوبیت‌های کیفی اشکال روی آن کنیم، شکست خورد و کنار رفت. آقایان دیدند که نمی‌شود و بحث را دوباره باید بیاورند در همان مطلوبیت‌های کیفی، بحث آمد روی، ابتداً در کلیات و نهایتاً به بحث کردن رسید در خود لوايح، طرح خصوصی را آوردند. طرح خصوصی شرکت‌های غربی بود، ما شروع به اشکال کردن کردین که این موجب تمرکز می‌شود، شرکت عقد جایز هست، اگر لازمش کنید، تکنولوژی و کلیه‌ی فعالیت‌های دیگر یک وقتی است که دو شریک با همدیگر هستند، قرار را لازم می‌کنند، ضمن عقد خارج لازم دیگری! یک وقتی است که شما می‌خواهید کل برنامه‌ی شرکت‌ها را تبدیل به عقد لازم کنید، قراردادی که لازم الوفا هست.

والسلام

جلسه انس با حاج آقا بحث در مورد تعاونیها

۱۳۶۲/۰۶/۰۲

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: ابتداءً متأسفانه یک مقداری پافشاری کردند، ولی بعد نسبت به امر غربی‌اش پذیرفتند و تسلیم شدند و تغییر دارند، تا رسید به تعاونی، این تعاونی را که ارائه کردند ما هم این گزارش را تقدیم کردیم، این گزارش را که تقدیم کردیم گفتند که اصلاً دایره المعارف صاحب سندیت ندارد. گفتیم چه طور می‌شود که ۵۳ کارشناس، حرف آنها در سنگین‌ترین سند فارسی سند نباشد، ولی کارشناسان سازمان برنامه سند باشد؟ گفتند نه، سند باشد. برگشتیم با برادرانی که در اینجا در خدمت آنها هستیم کمک کردند و لطف فرمودند و بحث تعاونی‌ها را از دایره المعارف‌های سنگین بین‌المللی ترجمه کردند؛ یعنی از دایره المعارف روسیه که ۲۶۵ شخصیت آکادمیک روس در ۸۲ جلد نوشتند و ۴۰۰ دانشگاه روس در بیان اصطلاحات بر آن تکیه می‌کنند، این طرف صفحه متن دایره المعارف را زیراکس کردیم آن طرف صفحه هم ترجمه آن، و همچنین دایره المعارف بریتانیکا، دایره المعارف امریکانا، دایره المعارف و همچنین یک دایره المعارف آلمانی، نتیجه‌اش این شد که با چهار لغت‌نامه مورد اتکاء در مجامع موجود و دانشگاه‌های موجود جهان به علاوه دایره المعارف‌ها معنی تعاونی در شکل شبکه‌ای آن اصلاً طوری شد که خیلی تندتر از آنکه دایره المعارف صاحب نوشته بود، چی بود؟ بیش از نود درصد از تولیدات کشاورزی در شوروی بر اساس تعاونی‌ها سازمان داده شده، اینکه اصلاً نسخه تعاونی‌ها را به اسم کلمه تعاونی، در روسیه به اسم کلمه کلخس هست، کلخس‌ها مؤسسات، سلخس‌ها دولتی هستند و مؤسسات دولتی هستند و کلخس‌ها مؤسسات تعاونی، ولی در کشورهای شمال دریای بالتیک و اروپای شرقی که بعد از جنگ جهانی دوم ملحق به روس

شدند؛ یعنی جزء سمپات‌های روس شدند، جزء اقمار روسیه در آمدند، اینها اساساً به نام کلمهٔ تعاونی برای آنها هست، وقتی که ما این را آنجا بُردیم، باز با همین زیراکس و ترتیبی که می‌بینید نتیجه آن، این شد که این آقایان نتوانند بگویند سند درست نیست، در اینکه تعاونی شبکه‌ای مال روس است، یک مقداری دست و پا زدند که نه! قوانین آن فرض دارد ولی رفرم‌ها را می‌فرمودند.

ما هم فشار آوردیم روی اینکه حرکت انرژی موتور مولد چیست؟ سازماندهی آن چی شد؟ آقایان این طرح را آوردند، وقتی حرف به آنجا کشید این لایحهٔ تعاونی‌ها مال سازمان برنامه است، از گروه زیر ساخت، هماهنگی آن به عهدهٔ سازمان برنامه بوده، درست است اعضای نویسنده آن از وزارت مختلف، ولی هماهنگی؛ یعنی مدیریت، هماهنگی است که مبنای خاصی را حاکم بر کلیهٔ طرح‌ها می‌کند و حداقل مطلع است و می‌تواند گزارش دهد که این چنین شد، در اینجا دارد که طرح چی بود؟ دارد طرح تأسیس وزارت تعاونی مطرح شده که من یکی از بندهای آن را خدمت برادرها می‌خوانم، این مادهٔ ۱۴۴ به منظور هماهنگی خدمات وزارتخانه‌ها و سازمانهای دولتی در بخش تعاون، شورای عالی هماهنگی تعاونی‌های کشور که دبیرخانه و محل تشکیل جلسات در وزارت تعاون خواهد بود، به ریاست وزیر تعاون با عضویت اشخاص زیر تشکیل می‌گردد، وزارتخانه هست که ما قبل از اینکه این طرح را دهند، بعد از اینکه شورای اقتصاد رفتیم خیلی وقت‌ها می‌شد که مرتب به این آقایان عرض می‌کردیم که این تعاونی شبکه‌ای هست و اینها می‌گفتند نیست، ما می‌گفتیم این یک قرائن زیادی دارد و دلایل محکمی هم دارد، از جمله می‌گفتیم اینجا آن که نقطه گذاشته شده مثلاً نوشته شده دو [؟] شرایط تشکیل، ماده ۲، تعاونی‌های توزیع در محدوده‌های مشخصی که آیین‌نامه‌های آن توسط پنج تا نقطه تصویب خواهد شد، این پنج تا نقطه کجاست؟ می‌گفتند قانون، می‌گفتیم که بنویسید قانون! می‌گفتند نه، حالا باشد، شاید بنا شد دولت بنویسیم، می‌گفتیم بنویسید به تصویب هیئت دولت، می‌گفتند نه، حالا باشد، این همان مرکز هست، می‌گفتند نه! مرکز نیست صحبت سازمان نیست، تا ببینیم بعداً چه می‌شود، در اینجا درآمد که وزارتخانه است، آن هم یک وزارتخانهٔ قوی، وزارتخانه‌ای که شورای عالی آن از این افراد تشکیل می‌شوند، معاون وزارت کار و امور اجتماعی، معاون

وزارت بازرگانی، معاون وزارت صنایع، معاون وزارت مسکن و شهرسازی، معاون وزارت کشور، معاون وزارت کشاورزی، معاون آموزش و پرورش، معاون سازمان برنامه و بودجه، نه؛ رییس کل بانک مرکزی ایران یا نماینده تام‌الایران ایشان، ده: نماینده جهاد سازندگی، یازده: یک نفر از اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها با انتخاب اعضا و گروه آموزشی تعاون و تأیید و معرفی وزیر فرهنگ و آموزشی عالی، دوازده: نائب رییس مؤسسه آموزش تحقیقات تعاون یا نماینده ایشان، سیزده: یک نفر از صاحب نظران علوم تعاون که مستخدم و شاغل دولت نباشد، با تصویب سایر اعضا. چهارده: دو نفر از اتاق مرکزی تعاون، این اعضای تشکیل دهنده است، بعد هم بررسی و اولین ماده بعد از کارشان ۱۴۵، اولین کاری که باید این شورای عالی کنند، بررسی و تصویب سیاست‌های ارشادی، آموزشی، ترویجی، تحقیقاتی، به منظور اشاعه فرهنگ تعاون در جامعه، می‌گفتیم فرهنگ تعاون؛ یعنی چه؟ اگر غرض شما از تعاون همان تعاون اسلامی است که فرهنگ اسلام را باید نشر داد تا تعاون اسلامی راه بیفتد، اگر غرض شما یک فرهنگ دیگری است که باید راه بیفتد، که ملت چنین چیزی نمی‌خواهند.

بعد از این مطلب جامعه خدمت امام شرفیاب شدند؛ و این عرائضی را که کردم در یک نامه مفصلی حضور مبارک امام تقدیم کردند و در حضور آنها شرفیاب شدیم. در این نامه هم همین مسأله اینکه نود درصد اقتصاد شوروی با تعاونی و شبکه ای در قسمت کشاورزی و نظیر اینها اداره می‌شود، آن چه که عرض شد در هشت ماده مفصلاً خدمت آقا قرائت شد. امام فرمودند: از اول تا کنون انقلاب، خیلی از مشکلات را پشت سر گذاشته است، اشاره کردند به جریانات بازرگان، به جریان بنی صدر، اینها را اشاره کردند. بعد تأکید کردند که ملت حجت خود را بر شما تمام کرده است و فرمودند: ملت سر مرز فرزندان خودشان را برای اسلام می‌دهند و هر قدر از آن بیاید قدرت مالی برای اسلام کمک می‌کند و ما هم از اول حکومت جریان احکام رساله را می‌خواستیم و شما بین خود و خدا حجت ندارید اگر در ترویج و اجراء احکام کاری از شما بر بیاید و کوتاهی کنید، حتی فرمودند: اگر از در بیرون کردند از پنجره وارد شوید، بر این مطلب سعی کنید و کوشش کنید. بعد از آقا کمک خواسته شد، آقا فرمودند: دو نفر را جامعه معرفی کنند تا من به عنوان نماینده بفرستم.

جناب استاد آقای سید جعفر کریمی و آقای احمدی میانجی دو نفر از چهار نفر را معرفی کردند بنا بود دو نفر هم از طرف جامعه بروند. بعد آقا پیغام دادند که بعد از معرفی من نه کسی از طرف جامعه برود و نه دیگران، چون این مطلب هم خدمت آنها عرض شده بود که بعضی از آقایان تشریف می‌آورند و وجودشان در یک جلسه مؤثر است، آقا گفتند نه آنها و نه از طرف جامعه؛ همان دو نفری که نماینده خود من هستند. این آقایان مدتی که شورای اقتصاد بعد از آن باقی بود، اولین چیزی را که در شورای اقتصاد گفتند، به آنها گفتند: این طرح را حضرت آیت الله منتظری دیدند. این آقایان اول کار یک قدری تعجب کردند، این چیست؟! خدمت خود آقای منتظری آمدند، قضیه این طرح چیست؟ حضرتعالی این را قبول دارید؟ نه! من این را قبول ندارم. اولاً که من هنوز آن را نخوانده‌ام؛ احمد ما (آقا زاده آقای منتظری) قسمت‌هایی از این را خوانده خیلی به ذهن او تند آمده، از من آمده سؤال کرده و من رد کردم؛ رد من هم در حاشیه آن نوشته شده است. حالا آنها طوری آنجا گفته بودند که این را آقای منتظری هم دیده است، معنای آن این است که حضرت آیت الله منتظری این را دیده: یعنی قبول کرده‌اند. این دفعه در شورای اقتصاد رفتند گفتند: آن طرحی را که بردید خدمت حضرت آیت الله منتظری بیاورید ببینیم. گفتند: مثل همین طرح است! کارشناسان سازمان برنامه اصرار کردند که مثل همین طرح بوده است. گفتند: می‌دانیم مثل این طرح بوده، خود آن طرح را لطفاً بیاورید. یک مقداری فشار آوردند، آقای موسوی گفت: قضیه چیست که این قدر فشار می‌آورید؟ می‌گویند مثل همین طرح بوده است؛ یعنی چه مثل این طرح بوده! آقا در حاشیه‌اش رد نوشته است. بعد اینجا دست باز شد، دست کارشناسان باز شد. گفتند: از ما همین می‌آید، شما اگر می‌گویید این بد است خوب آن را بیاورید. در جلساتی که حضرت آقای آذری، آقای راستی، آقای ابطحی، آقای شرعی، حقیر، احمدی میانجی و چند نفر دیگر که بودیم، طرح تعاونیهای اسلامی و طرح به اصطلاح زیر ساخت خصوصی بر اساس رساله امام تدوین شد. وقتی این طرح‌ها را بردند در آنجا، اینها نتوانستند نقض کنند؛ اصل شورای اقتصاد را تعطیل کردند، گفتند: اول شورای اقتصاد برای بودجه بندی سال شصت و دو رفت و بعد گفتند شورای اقتصاد در امور زیر ساخت و این طرح لازم نیست که باشد. الآن هم یک طرحی در مجلس است،

مدیریت بنیاد تعاونیها زیر نظر شخص نخست وزیر قرار دارد که این از این وزارت تعاون هم بدتر است. چرا؟ چون سازمان برنامه و بودجه ماشین برنامه ریزی کشور، رییس را چه کسی نصب می کند؟ نخست وزیر. چرا به دست نخست وزیر داده اند؟ برای اینکه نخست وزیر به وسیله سازمان مدیریت و استخدام کشوری که سازمانی است که ماشین مدیریت کشور را پی ریزی می کند و سازمان برنامه و بودجه که برنامه و پول دولت را تنظیم می کند با این دو تا اهرم می تواند وزارتخانه های دیگر را هماهنگ کند؛ یعنی ابزار هماهنگی وزارتخانه های دیگر در دست دولت، نخست وزیر است. حالا اگر تولید و توزیع و مصرف را هم در یک بنیاد به دست نخست وزیر بسپارند، اولین اشکالی را که در آن هست این است که خلاف قانون اساسی است. قانون اساسی تعاونی که منشاء تمرکز شود نفی کرده است و توجه بفرمایید که اصطلاح تعاونی را در قانون اساسی پشت سرش یک قیدی طبق موازین اسلامی زده اند. در آخر سه بخش (دولتی، تعاونی، خصوصی) نوشته اند مالکیت اینها در محدوده قوانین اسلام تا آن جایی که ضرر و زیان نداشته باشد، این قیدها را زده اند. ولی پشت سر کلمه و اصطلاح تعاون این را قید زده اند. این را کی قید می زنند؟ یک اصطلاح را وقتی شما قید می زنید که بخواهید قرینه بیاورید بگویید در این معنای خاص استعمال می کنم، این لفظ را در این شکل آن به کار می گیرم، در شکل دیگرش در این عبارت به رسمیت نمی شناسم. من مورد غرضم شکل دیگرش نیست؛ این معنایش می شود.

آن چه را که تا اینجا عرض شد، تعاونیهای شرقی و غربی و آن چه که در جریان بود، حالا اگر انشاء الله تعالی یک وقت دیگری پیش آمد و فرصتی شد انشاء الله تعالی در اصل این که روابط اقتصاد اسلام چگونه حیات اقتصادی بشر را تنظیم می کند، انشاء الله در یک جلسه دیگری که فرصت بیشتری هم داشته باشید خدمت شما عرض می کنیم.

نکته ای را که در آخر صحبت می خواهم عرض کنم، مطالب را به همان نحوه ای که هست به آن نگاه کنید؛ یعنی چه؟ یعنی: حکومت اسلام معزز است، نباید این حرفها موجب این بشود که وضع حکومت در نظر شما ضعیف شود، دفاع از آن در نظر شما ضعیف شود و موجب تفرقه شود. و باز توجه به حکومت و توجه به

وحدت نباید موجب غفلت از احکام شود، از مذاکره پیرامون قوانین و اهتمام بر اینکه طرفداری که می‌کنید هر جایی که هستید سر کلاس یا سر مسئولیتی که هستید، آنجا وقتی طرفداری می‌خواهید کنید بگویید طرفداری برای اجراء احکام اسلام. بگویید خیر دولت منوط به این است که احکام اسلام را اجراء کنند کما هو الواقع، کما اینکه واقع مطلب هم همین است و در عین حال همه امور را در رابطه با خداوند متعال به آن حساب سنگین و سبک کنید. من که اینجا با شما حرف می‌زنم اگر اصل حرف زدن به شما در نظرم چیزی باشد این بد است، وای به حال من. اگر این حرف زدن در ارتباط با بندگی خدا ملاحظه شود، انشاء الله تعالی هم خدا توفیق دهد، این یک چیز دیگری می‌شود. وقتی دیر اینجا می‌آیم، اگر به عنوان اینکه شما بدتان می‌آید در این عالم هستید و کرّ و فرّ و این حرف‌ها باشد، خیلی بد است! چه کرّ و فرّ جزئی آن و چه کرّ و فرّ کلی آن. خیلی اهل ارتباط با بندگی خدا هستند، آن خوب است. من اینجا شور می‌زنم، روی یک نکته بر کلام به این اندازه فشار می‌آورم. شور زدن به اندازه‌ای که یک کلمه را محکّمتر از کلمه دیگر یا سست بگویم، اگر این ارتباط به این عالم داشته باشد بد است، اگر ارتباط به بندگی خدا داشته باشد خوب است.

معیار و حجت را امام برای شما گفته است و قبلا هم برای شما ثابت شده است. امام فرمودند چیست؟ فقه سنتی. فقه سنتی؛ یعنی چه؛ یعنی رساله. رساله اعلم کیست که باید از او تقلید کرد؟ وجود مبارک امام. مطلب که واضح است و روشن است.

حالا من یک چیزی بگویم که مبدا دیروز طرفداری کردم، صحبتی کردم، درباره یک وزیر و یا یک چیزی مطلق حرف زدم، حالا امروز چه کار کنم در روی درباستی گیر می‌افتم، باید حتماً خلاف بگویم یا درست بگویم؛ این طوری نباید باشد. این مرتبه ادنای آن است، مرتبه اعلای این هم که جهات دیگر را من دخیل کنم و بفهمم که دارم چه کار می‌کنم و خلاف کنم.

قبل از ما و شما در دنیا خیلی آدم بوده است، بعد از ما و شما هم دنیا فوری آخر نمی‌شود، خیلی آدم می‌آید. آنها هم خیلی آبرو پایی می‌کردند، بعدی‌ها هم می‌آیند کسانی که آبرو پایی می‌کنند ولی ملاک این مطلب

جزء آبرویی که عند الله و رسوله که همان آبروی عند الرسول هم عند الله است، همان آبروی عند الله است، دیگر بقیه چیزها نیست. چیز کوچک ما را پر نکند و از چیز بزرگ باز بمانیم.

امیدواریم انشاء الله الرحمن خداوند همه ما را در کمک در اعلاى كلمه حق موفق بدارد. این نکته را هم خدمت شما عرض کنم که ما نمی‌گوییم حتماً حالا این طرحی که فرضاً جامعه بر اساس فقه درست کرده الآن اجرا شود یا طرح دیگر، ما می‌گوییم آن چیزی که مربوط به عناوین اولیه نیست با حفظ موقت بودن و با حفظ عنوان ثانوی بودن طرح شود. آن کسانی که مسؤول هستند به عهده آنهاست. نحوه نظام سازی مجموعه درست کردن یک حسابی دارد، نظام سازی که برای یک مطلب درست می‌شود، اگر الآن نمی‌شود و مقدور نیست که بر اساس احکام رساله باشد این به صورت عنوان ثانوی و به عنوان اضطرار که این هم حکم رساله است. اگر احراز شد اضطرار با آن شرائطی که امام فرموده‌اند: دو سوم مجلس و آن خصوصیات، با همان قید می‌گذارند، دیگر مطلق نمی‌گذارند.

امیدواریم انشاء الله تعالی خداوند كلمه باطل را در سراسر جهان را متزلزل بفرماید، ریشه کن بفرماید، نظامی را که بر اساس احکام خود هست آن را در سراسر جهان مستقر بفرماید، همه ما را در خدمت اولیاء خودش قرار دهد، ما را از یاوران امام امت قرار دهد، ما را در سبیل طاعت الهی ولایت ما را همیشه خودش عهده‌دار باشد، خدا هیچ گاه ولایت ما را به ابلیس و نفس اماره نسپارد، انشاء الله لشکر اسلام پیروز و لشکر صدام به زودی مخدول بشود، خدا انشاء الله کفر جهانی را در شکل‌های مختلف چه شکل غربی آن، چه شکل شرقی آن، چه اختلاطی ریشه کن بفرماید.

«والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته»

تاریخ جلسه: ۶۲ / ۶ / ۴

موضوع جلسه: بحث تعاونی‌ها

کد نوار: ۰۰۶۷ - ۰۸۶۵ - ۱۳۸۸

پیاده کننده: سید مهدی ناطقی

تاریخ تایپ: ۸۶ / ۴ / ۶

این جلسه با نوار شماره ۰۰۶۷ - ۰۸۶۶ - ۰۱۳۸۹ تطبیق شود شاید مربوط به هم باشند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی:

«بسم الله الرحمن الرحيم»

ابتدائاً سؤالاتی که راجع به بحث پری شب بود در خدمت برادران هستیم که اگر رو نوشته باشد یا شفاهی باشد، [البته] اگر رونوشته باشد شاید منظم تر باشد. بعد هم یک توضیح مختصری در تعاونی در اسلام را، رابطه آن را با تعمیم خیلی مختصر عرض می کنیم و مرخص می شویم.

سؤالی که شده این است که این چهار رکنی که در تعاونی های غربی وجود دارد، در مقایسه اساسی اسلامی با اصول اساسی اسلامی که در تحریر الوسيله هست بیان فرمایید که آیا این - چون بعضی از این اصول به اسم اینکه اسلام با آنها مخالفتی ندارد در گوشه و کنار بیان می شود. عرض می کنیم تعاون در اسلام همان قانون شرکت است؛ یعنی نظام سهم بری، فرق می کند بین آن جایی که شما اجیر و اجرت را ملاحظه می کنید که اگر من اجیر باشم در تولید یک وسیله ای که برای یک مدرسه هست، اجیر هستم که میز و نیمکت چوبی، نجار هستم، برای این مدرسه درست کنم، فرضاً در روز هم به طور متوسط یک نجار با وردست خود می تواند دو تا میز تحویل دهد، یک وقتی من اجیر هستم، دو تا میز و نیمکت هم در روز تحویل می دهم، یک وقتی سهام هستم؛ یعنی شریک هستم، اگر راندمان کار و بازدهی کار را بالا بردم خودم هم در نفع آن شرکت دارم، این سهم بری می شود، ولی در قبل آن وقتی اجیر هستم، حالا خیلی هم سعی کنم میزش بهتر شود، نیمکت آن از حد معمول بهتر شود یا بیشتر تولید کنم، در مرقوبیت آن یا در کمیت آن بیشتر کار کنم، فرضاً روزی دویست تومان، سیصد تومان، هر چه حالا نرخ آن هست، من به آن حساب اجیر شدم، این خیلی فرق پیدا می کند و کلیه سیستم های سهم بری در اسلام در صورتی که مساقات، مضاربه، شرکت، همگی جزء بخش تعاونی محسوب می شود و اختلاف اینها با تعاونی ها واضح هم هست، اول اینکه اسلام شرکت را عقد جایز می داند، این نکته حساسی است.

عقد جایز؛ یعنی چه؟ عقد؛ یعنی قرارداد، جایز؛ یعنی جایز الوفاء، من با پنج نفر از شما برادران در تولید یک جنس شریک شدم، فرض کنید کیفیت درست کنیم، یا میز و نیمکت مدرسه درست کنیم، با هم قرارداد بستیم که تا پنج سال با همدیگر شرکت کنیم، اگر صد تا قسم هم روی این بخورند محکم بگویند، حتماً من - اگر قسم نخوردم که هیچ کفاره ندارد و حرام هم نکردم، هر چه هم قول دهم که ما تا پنج سال با هم هستیم، بعد از دو هفته ابزاری خریدیم و چوبی خریدیم و تخته‌ای خریدیم و اره‌ای خریدیم و هر چه، از لحظه بعد از قرارداد تا رأس پنج سال، یک نفر دیگر با من صحبت کرد که شرکت در فلان قسمت بهتر هست، تعهد من از نظر اسلامی از تعهدهای جایز شمرده می‌شود، این وفای به عهد، آن بخش آ» که وفای به آن واجب هست، که خود شارع؛ یعنی خود خداوند تعالی معین کرده باشد که این بخش، بخشی نیست که به آن عادی سلوک شود کرد.

پس این نکته که ما تصور کنیم هر چه امضا شد وفای به آن واجب هست، نه! این طوری نیست، این خیلی در اقتصاد تغییر می‌دهد، اولین فرق را خدمت شما عرض کنم؛ در هیچ کدام از اقتصادها، قراردادهای جایز محسوب نمی‌شود؛ یعنی شما در اقتصاد آزاد دوره اسمیت بروید، آنجا تا قبل از امضای قرارداد، قرارداد به حسب ظاهر نظام آنها آزاد است و الا در باطن آن خیر، محدودیت‌هایی که در لزوم قراردادهای دیگر ایجاد می‌کند برای شما راهی را ملزم می‌کند، مجبور می‌کند، حالا به فرض که من تا قبل از امضای قرارداد در دستگاه اسمیت آزاد باشم، همین که امضا کردم مجبورم که به آن وفا کنم، اگر عمل نکردم من را دادگاه می‌برند، همان مثالی را که من داشتم عرض می‌کردم که با چند نفر از آقایان شریک شویم، همین را ادامه می‌دهیم، در دستگاه نظام اسلامی و غیر اسلامی بنا شد تا پنج سال ما میز و نیمکت با هم بسازیم، من سر یک ماه شد تخته‌ای خریدم، رنده برقی و دستی و چه و الی آخر، ابزار لازم که برای درست کردن این میز و نیمکت‌ها می‌خواستیم، صبح من آمدم می‌گویم که من نیستم! حق من را بدهید، اول کار اوقات شما تلخ می‌شود و رجوع به دادگاه می‌کند، اگر در دستگاه آدم اسمیت یا دستگاه‌های غربی یا هر جا باشد، بلا فاصله شما را ملزم می‌کنند می‌گویند، امضایی که کردید باید به آن عمل کنید، پنج روز هم آنجا سر کار نرفتی، در

قرارداد این بوده که روزی دو ساعت هم شخصاً آنجا کار کنی، روزی هشت ساعت کار کنی، یا هر چه بوده! می‌گویند خسارت زدیدی و خسارت را باید پرداخت کنید، بیاید زندان بروید، ما خسارت را پرداخت کردیم و آنجا رفتیم، درست کار نکردیم، پس مالی را که برای شرکت آورده که به او بر نمی‌گردانند، زمانی را هم که معاهده کرده که آنجا کار کند، می‌گویند بیا مشغول کار باش، اگر کارش را خوب انجام نداد، ناظر شرکت گزارش می‌کند، دادگاه می‌گوید راندمان کار شما در یک ماهه اول این‌طوری بوده، در این یک ماهه دوم این‌طوری است، داریید ضرر به شرکت می‌زنید باید خسارت بدهید.

پس تا مدت تمام شدن قرارداد در دستگاه نظام غربی و شرقی؛ یعنی غیر اسلامی من به وفا ملزم هستم، در دستگاه اسلامی هر دو می‌رویم به قاضی شکایت می‌کنیم، چرا؟ چون من می‌گویم که نمی‌خواهم در شرکت باشم مالم را بدهید، او هم می‌گوید که دارد به شرکت ضرر می‌خورد، وقتی که به دستگاه قضایی اسلام رجوع کنیم، قاضی می‌گوید که بدون اذن این آقای که از شرکت بیرون آمده نمی‌شود دست به اموال شرکت زد، کسی هم جلوی این آقا را که می‌خواهد بیرون برود نمی‌تواند بگیرد، برای جدا شدن از شرکت آزاد است، با کلمه «برای جدا شدن از شرکت آزاد است» چه می‌کند؟ دیگر نه فقط من به بودن در شرکت مقید نشدم، بلکه قدرت متوقف کردن شرکت را هم به من داده، شرکا برمی‌گردند می‌گویند آقا سهم خودتان را به ما بفروشید، من می‌گویم نه! شرکت تعلق به عین می‌گیرد نه به قیمتش؛ یعنی من بین این چیزهایی که اینجا هستند، اگر یک چیزی که مثل این لیوان آب است اگر بشکنند، مالیت آن از بین می‌رود، این را حق ندارند بشکنند، باید قیمت گرفت و سهم داد، اگر مثل این بلندگو است که می‌شود باز کرد و قطعه یدکی‌اش را می‌خرند مالیت دارد، من می‌خواهم این قطعات را به نسبت قیمت بگیرم و باز کنید بفروشید، می‌گویند آقا کارمان متوقف می‌شود، می‌گویم عدل شرکت یک چنین چیزی است، در اوراقی قیمت این یدکی‌ها را از من بیشتر می‌خرند تا سهم اولی، از شما هم بیشتر می‌خرند، نرخ قطعات یدکی کمیت پولش در آنجایی که می‌گیریم بیشتر در می‌آید.

پس بنابراین شرکت شد؛ عقد جایز، قرارداد جایز الوفاء، لازمهٔ مطلب این است که دستگاه قضا بر علیه ثبات و بقاء شرکت دارد کار می‌کند، آزاد قرار داده نه اینکه آزاد، این چه خاصیتی دارد؟ هیچ گاه شرکت‌های بزرگی که صدها هزار نفر بتوانند در آن شریک باشند، مثل این شرکت ژنرال موتورز، آی. بی. ام، به وجود نمی‌آید، حالا اگر این‌طوری به وجود بیاید چه ضرری دارد که شما می‌گویید به وجود نمی‌آید، به وجود آمد، تمرکز شد، تمرکز اختیارات می‌شود و تصمیم‌گیری سایرین را تحت الشعاع قرار می‌دهد و به یک معنا ولایت اقتصادی بر جامعه را موجب می‌شود که حالا وارد بحث آن نمی‌خواهیم شویم، آزادی‌هایی را که اسلام برای افراد قرار داده متناسب با قوانینی است که اسلام قرار داده، با هم می‌خواند. این را به عنوان علت جعل حکم، به هیچ وجه نمی‌گویید ولی این را یقین داریم همان‌طوری که جهان هماهنگ است، احکام تشریحی هم هماهنگ است ولو ما علت آن را ندانیم، بعضی از حکمت‌های آن ممکن است به ذهن ما برسد ولیکن به دلیل خود آن حکمت هیچ وقت تبعیت نمی‌کنیم، صرفاً تقریبی برای ذهن بود، با حفظ اینکه بلافاصله این تقریب را هم زیر سؤال بردیم ما متعبد به حکم باید باشیم، حکم این جور می‌گوید، می‌گوید شرکت، عقد جایز است، معاطات بیع جایز است، بعد هم شرایط آن را چه وقت لازم می‌شود و چه‌طوری می‌شود و غیره

پس بنابراین قسمت اولیه‌ای که کلاً با چهار اصلی که در آنجا هست فرق دارد این است که آنها عقد لازم می‌دانند، اسلام شرکت را عقد جایز می‌داند، این یکی. من چیزهایی که بنیان مطلب را می‌زند عرض می‌کنم و بقیهٔ فرق‌های جزئی را عرض نمی‌کنم.

فرق دیگری که هست این است که یک نفر از شرکا که بیرون بروند، شرکت از بین می‌رود، یک نفر هم داخل شود شرکت از بین می‌رود، مجدداً باید همهٔ اعضا قرارداد را ولو به نحو جایز بپذیرند، این هم کلّ بساط تعاونی غربی را از بین می‌برد.

فرق سومی را که عرض می‌کنم اصلاً شما حق ندارید شرایط عام، به غیر از «ما انزل الله» قرار دهید، و این چهار تا شرط، چهار تا شرط عام غیر شرعی است؛ یعنی چه؟ یعنی اینها شرط‌هایی نیست که خداوند تبارک و تعالی قرار داده باشد و گفته باشد که لازمهٔ قرار داد شرکت این چهار شرط است ولو جایز باشد، لازمهٔ قرار

داد شرکت خداوند تبارک و تعالی یک شرایطی قرار داده، همان عقد جایز آن هم شرایطی دارد، اینکه مال منظور باشد، چه باشد و چه باشد و الی آخر، [؟] شرط عام برای جامعه شما نمی‌توانید بگذارید، قرار داد، طرفین خودشان می‌توانند این چهار تا شرط را با هم شرط بکنند، ولی شما به عنوان قانون‌گذار شرطی را بگذارید که من و آقا اگر خواستیم یا با پنج نفر یا ده نفر دیگر شرکت کنیم، ما ملزم باشیم، ما خودمان ملزم باشیم که این چهار تا شرط را قرار دهید، چنین چیزی؛ یعنی - تشریح شرع، شارع، نحوه رابطه، نحوه ارتباط، نحوه رابطه‌ای را که خداوند تبارک و تعالی که فاعل تشریح هست، فاعل تعیین راه، تعیین نحوه ارتباط هست، او معین می‌فرماید.

در مجموع عرض می‌کنیم که تا همین جا که عرض کردم، ظاهراً واضح هست که این چهار شرط با دستگاه اسلامی نمی‌خورد، در عین حال باز نسبت به قسمت‌های دیگر آن هم می‌شود صحبت کرد که مثلاً سود در تعاونی‌ها بر اساس کار قرار داده شده، در اسلام بر اساس قرارداد؛ یعنی طرفین می‌توانند بر اساس کار قرار بدهند، می‌توانند بر اساس [؟] ولی اگر قرار داد را نگذارند به میزان سرمایه برمی‌گردد.

آیا در صورت تأمین خروج یک عضو این فرد می‌تواند ابزار شرکت را اجازه ندهد که به فروش برسد، یا خود بفروشد و شرکت را به صورت تعطیل در بیاورد، اگر چه برای مدت کوتاه و خسارت وارد به عهده هیچ کس نیست؟ اصلاً بلا فاصله ایشان که می‌گویند من در شرکت نیستم شرکت تعطیل می‌شود؛ یعنی همین که می‌گویند من راضی نیستم تصرف کنید متوقف می‌شود و ضرر هم به شرکت می‌خورد نه به افراد؛ یعنی مال از مالیت خود نمی‌افتد، شرکت در نظر اسلام دیگر وجود ندارد و منحل شده، به صرف اینکه اراده کرد و گفت من نیستم، شرکتی نیست و اموالی و صاحبان سهامی که بگوییم، این شرکت باقی است و حالا این شرکت متضرر شده، شرکت به عنوان شخصیت حقوقی در اسلام نیست، بازگشت آن به چه چیز هست؟ شخصیت حقیقی، شخصیت حقیقی؛ یعنی اعیان موجودی که هست، عین‌های موجود، اموال موجود، این اشیاء موجود، کالاهای موجودی که هست و افرادی که هستند، الآن آن را تعطیلش کنند معنا ندارد که بگویید قیمتش

پایین تر می‌آید، مگر قیمت اعتباری برای آن ساخته باشیم که اصلاً دستگاه اعتبارات اسلام قیمت اعتباری را ایجاد نمی‌کند.

آیا ابطال تعاونی‌ها به شکل شبکه از نظر معیار به تحلیل عقل موضوع شناس است، یا اینکه در ابطال آن باید معیار را احکام قرار داد؛ یعنی اگر تحت عنوان شرکت باشد کافی است که با احکام باب شرکت رساله سازگار نباشد یا تحلیل عقلی هم کفایت می‌کند و در ثانی تعاونی‌های موجود اگر کسی قطع به ناسازگاری آن داشته باشد، موضع‌گیری در برابر آن چگونه است؟ خلاصه حجیت شرعی آن از کجا تمام می‌شود؟

یک قسمت هست که آیا عقل می‌تواند این را باطل کند یا نه؟ عقل چیزی را نمی‌تواند نه ایجاد کند و نه باطل کند، عقل می‌تواند بگوید این اختیاراتی را که شرع قرار داده، این نحو شرکت از بین بُرد یا از بین نَبُرد، مزاحم جریان احکام الهی شد یا موجب جریان شد، عقل این قسمت را می‌تواند تشکیل دهد؛ یعنی موضوع را، همان گونه که درباره احکام هم عقل حجیت دارد و بسیار هم تأثیر دارد و تأمل، فرق در رساله می‌گذارد، هر چه دقت و تأمل بالا برد، ولی نه تأمل در مصلحت‌هایی که عقل تشخیص دهد، تأمل در چی؟ تأمل در روابط کلمات، روابط آنها؛ یعنی صرف و نحو؟ نه، کلمات مفهوم دارند. مفهوم‌ها را که به هم برخورد بدهید، نسبت خاص آنها را به یک تعبیر، که من تعبیر که می‌کنم چون کیفیت دارد، مفهوم کلمه حد دارد، خصوصیت دارد، خصلت دارد؛ یعنی دو تا مفهوم از همدیگر قابل تمایز هست، همین که گفتید قابل تمایز هست، معنای آن این است که هر کدام آن مرز و حدی دارد، اگر مبنا را ملاحظه کنید در اینجا که ارتکاز عام می‌شود، هر کدام آن کیفیتی از ارتکاز می‌شود، که نمی‌تواند ملاحظه آن و سنجش و تمیز آن بدون ملاحظه کیفیت و نسبت آن واقع بشود. به هر حال؛ عقل در به دست آوردن حکم دقت می‌کند می‌بینید از این آثاری که از وحی آمده چه فرمان می‌گیرد؟ نه اینکه چه چیز را من صلاح می‌دانم، وقتی می‌خواهد اجرا کند، می‌گوید این دستوراتی را که فرمودند، این نحو اجرا مزاحم می‌شود یا مزاحم نمی‌شود؟

پس بنابراین عقل، تحلیل عقلی موضوع شناس، تحلیل مستقل نیست، تحلیل با معیار است، تحلیل آن در حکم و در اجرای احکام حل می‌شود نه اینکه تحلیلی هست که بر اساس نظر خودش باشد و با باب شرکت

هم سازگار نیست، چون همین اشاره‌ای که کردم در شکل غیر شبکه کافی بود، شکل شبکه‌ای آن، آن اشکالات را دارد به علاوه اینکه محدودیت‌های بیشتری را هم ایجاد می‌کند.

سؤال این است که اگر کسی به ناسازگاری‌اش با احکام از نظر موضوعی قطع داشته باشد، موضع‌گیری در برابرش چگونه است؟ این را به صورت عام خدمت شما عرض می‌کنم، موضع‌گیری گاهی هست که مخالفت در مقام اجرا آدم راه می‌اندازد و این اگر قطع به غلط بودن هم باشد، حق چنین کاری را ندارد؛ یعنی مسئله سرپرستی نظام مسلمین به عهده ولی فقیه است، و وقتی ولی فقیه اعلام تصدی فرمود، بر همه واجب است اطاعت کند، کسی که شخصاً از نظر موضوعی ملاحظه می‌کند که این مطلب غلط هست، خودش می‌تواند عمل نکند بدون اینکه به پسرش هم بگوید، بدون اینکه به خانواده‌اش بگوید، بدون اینکه به پدرش هم بگوید، بدون اینکه به برادرش هم بگوید، نه اینکه بدون اینکه بگوید،

طرف دوم نوار

اگر امام اذن نفرموده بودند که بیان مباحثه این مطالب صحیح است، حتی در جامعه هم نظر ایشان این‌طور است، در قضیه مجلس شورای اسلامی طرفین مطلب مخالف و موافق دارد، هر چیزی که می‌آورند، مباحثه طلبگی را نه برخورد سیاسی که این آن را متهم کند و بالعکس، این بگوید او مغرض است و او بگوید این مغرض است، اخلاص هر دو را حفظ کنید و به اخلاص هم احترام بگذارید، به خدمتگزار بودن یکدیگر احترام بگذارید، نهایت بگویید این مطلب این اشکال را دارد، به مطلب اشکال کنید نه به برادرتان، نه به خواهرتان، خیلی فرق است بین اینکه شما بگویید، فرضاً حسینی شیرازی آدم مغرضی است یا آدمی است خط او چنین و چنان، یا بگویید که این حرف باطل است، من کار ندارم که این حرف مال کی هست؟ این حرف مال برادرم باشد، یا مال حسینی شیرازی باشد، یا مال استاد باشد یا مال شاگرد باشد، این حرف باطل است، معیار در بطلان هم ما انزل الله تبارک و تعالی، با حرف دعوا کنید تا حرف صحیح روشن شود، نه اینکه با هم دعوا کنید تا تفرق ایجاد شود، اگر یک جا می‌بینید یک برادری خیلی پا قرص و سفت ایستاده پای یک حرفی و شما آن حرف را دارید، برای شما روشن است که این باطل واضح است، شما نگویید این برادر با غرض گوش

نمی‌دهد، برگردید بگویید که ما هر چه سعی کردیم که ایشان متوجه شوند به دلیل اینکه توجه ایشان به یک سری از امور دیگر هست، یعنی [؟] امر اخیه کعلی [؟]، نتوانستیم، ضعف داشتیم برای اینکه نظر ایشان را جلب به این مطلب کنیم و حرف را بکنیم، با خود او نزنیم؛ یعنی این را در رساندن مطلب به ضعف خودتان، یا به اشتغال شدید آن برادر برگردانید، نه اینکه بیایید بگویید که این بعد از تو آن چه طور است و این حرف‌ها، حرف را بشکنید، حرف را که می‌شکنید، حرف باطل وقتی بطلان آن ظاهر شود و کنار رود، وحدت به هم نمی‌خورد و وحدت محکم‌تر هم می‌شود.

بنابراین ضمن اظهار، نه فقط علاقه، وفاداری، کمک نسبت به مسئولین نظام جمهوری اسلامی به خاطر نظام اسلامی و اسلام، حرف را هم مقابل بحث فرهنگی و فکری قرار می‌دهید، بحث سیاسی که بخواد افرادی را طرد کند، اگر موضع‌گیری به عنوان بیان فرهنگی حتماً لازم باشد، اگر به عنوان یک کار سیاسی برابر دستگاه سیاسی باشد خیلی بد.

لطفاً بفرمایید اگر چنانچه در اساسنامه شرکت‌های تعاونی مصرف قید شده باشد که قسمتی از سود را به خریدار اختصاص دهد، از نظر قوانین اسلامی صحیح است یا خیر؟ به حسب آنچه که به خاطر آن باقی مانده صحیح نیست؛ یعنی اینکه می‌گوییم به خاطر آن باقیمانده، چون بحث فقهی آن را حدود شش هفت ماه قبل از این بود که در خدمت بزرگان درست شد، قسمت مسائل فقه آن را آقایان می‌گفتند و تنظیمات دیگر آن را تا حد مختصری ما در خدمت آنها بودیم، من این‌طوری به ذهنم می‌آید و آن هم این است که مقیدم مسئله را تا وقتی که حضور نداشته باشم کاملاً عرض نکنم، الآن آن حضوری را که من بخواهم عرض کنم که مسئله آن این است یا آن. در خاتمه. ولی زود می‌شود سؤال را پرسید. خیلی احتمال می‌دهم که آدم را قبول نکرده باشند. [؟] الآن هم عرض کردم در خاطر من نیست قطعاً ولیکن من یک دفعه ممکن است زیادتر سود گیرم بیاید یک دفعه کمتر.

تعاونی در اسلام چگونه است و طرح پیشنهادی در مورد تعاونی‌ها را شرح دهید، مقایسه بین تعاونی‌های اسلامی، غربی، شرقی، منظور از تعاونی‌ها در قانون اساسی چیست؟ آیا شرکت‌های تعاونی عملکرد آنها شرعی

است؟ عرض می‌کنیم که تعاونی اسلامی شد سیستم‌های سهل بر این که در رساله هست و جزء شرایط عامّ شرکت، جایز بودن شرکت است، و منحل شدن آن به رفتن یا اضافه شدن یک فرد و اینکه با سود در صورتی که منوط به قرارداد است و اگر قرارداد هم نداشته باشند نسبت به سود مقدار سرمایه برمی‌گردد، این چیزهایی را که من الآن در خاطر هست، اما فاصله‌اش با تعاونی‌های غربی و شرقی زمین تا آسمان است، شما اساساً همین که گفתי قرارداد جایز هست، دیگر تمرکز را نفی کردی و وقتی که بگویند واجب است تمرکز را پذیرفتند، از نظر اقتصادی بخواهیم ملاحظه کنیم یکی از آن با سلب اختیارات مساوی است به نسبتی که شما تمرکز را می‌پذیرید. یکی بقای اختیارات است، سلب و بقای اختیار در شرع به میزانی است که خود شرع قرار داده، نه به میزانی که اضافه و کم آن را شما انجام دهید؛ یعنی اینکه چه قدر اختیار داشته باشند، چه قدر اختیار از بین برود، حدود اختیارات همان احکام شرع است، در قانون اساسی منظور از تعاونی‌ها، تعاونی‌های اسلامی؛ یعنی قانون شرکت است، و پشت سر کلمه تعاونی‌ها هم این قید زده شده. تعاونی‌های موجود هنوز نرسیده‌اند که قوانین آن را با شرع منطبق کنند، تطبیق بدهند، نوعاً خیلی از جاها دست مجری‌ها باز است خیلی از جاها این‌طوری که من مطلع هستم، من [؟] شوراها یا شوراهای بالاتر، یا مثلاً خیلی از قوانین آن را خود هیئت دولت، شورای اقتصاد هم امضا نکردند این را به یک عده دیگر بردند، یک عده دیگر هم به عده دیگر؛ یعنی این‌طوری نیست که الآن به صورت متمرکز کامل معین باشد آیین‌نامه‌هایش که [؟] یک مقدار آن بسیج اقتصادی و یک مقدار آن هم تازه خود اختیارات بسیج هم بالواسطه تعیین شده نه اینکه مستقیم است؛ یعنی چیزی نیست که حالا بگویند زیر نظر شورای نگهبان رفته و امضا شده و جزء قوانین و مقررات کشور شده. بعضی از موارد هم که آدم متوجه می‌شود که حتی در یک شرع هم یک جور قرار دادند، یک شرع دیگر یک جور دیگر قرار دادند.

ظاهراً به نظر می‌رسد که اختلاف در شرکت و ویژگی‌ها و شرایط آن در اسلام و غیر اسلام است، لطفاً بفرمایید چگونه به جای بحث در انواع شرکت یا تعاونی‌ها مطرح می‌شود؟ اول اینکه مسائل شرکت، مسائل مبهمی نیست که اختلاف بگوییم، مردم تقلید اعلم را می‌کنند، اعلم هم وجود مبارک حضرت امام است و

احکام شرکت بحث رساله هم روشن، حتی ترجمه شده آن را هم در قسمت‌های مختلف شرکت، مضاربه، مساقات، کلیه اینها از تحریر الوسیله آن هم با یک دقت‌هایی، تقریباً می‌شود گفت وسواس خاص فکری که لازمه‌ی اهتمام هست نه بیشتر! قوانین رساله را بحث اقتصادی آن را یک بار دو نفر از آقایان که ده، دوازده سال بحث خارج دیدند از این تحلیل دیدند و گفتند و چند نفر از دوستان نوشتند، بعد اینها خواندند و آنها گوش دادند و [؟] بعد هم جاهای از آن را که در نوشتن اول مبهم گذاشته بودند نشستند با هم مباحثه کردند؛ یعنی همان دو نفر که ده دوازده سال درس خارج خواندند و مباحثه کردند سر اینکه این ابهام اینجا احتیاطی که گفته شده و آنجا چی هست؟ بعد آن را نوشتند، فرستادند حاج آقای راستی هم دارند مرور می‌کنند و قسمت آن را هم مرور کردند و به فرهنگستان دادند، بعد هم می‌شود آن کسانی که بخواهند جزوه‌های او را شهرستان به خدمت شما فرستادند، احکام خود رساله هم هست، رساله فارسی عملیه، احکام شرکت را دارد.

بنابراین اختلافی در احکام شرکت نیست اما اینکه چرا به نام تعاونی‌ها مطرح می‌شود؟ یک عنوان جامع شرکت‌های مختلف که جامع مضاربه و مساقات و شرکت و همه اینها باشد، مثلاً همین سیستم‌های سهم بری، یا تعاونی‌هایی که به اسلام مقید کرده باشید، این عنوان را می‌توانید قرار بدهید، یادمان نرود که مالکیت در اسلام یک شکل دولتی دارد که خوب مالیات‌هایی را که دولت اسلامی می‌گیرد، انفال و امور دیگری که ملحقات آن خراج و مقاسمات و غیره ذلک هست، درآمدهایی که دولت دارد، اموالی است که دولتی است؛ یعنی مال عموم هست، ولی ولایت و سرپرستی آن مال کیست؟ مال دولت است، یک اموالی هست که ولایت آن مال اشخاص هست، افراد هست، خصوصی هست، یک اموالی هست که نه مال دولت است و نه مال شخص است، بلکه مشترکاً باید درباره آن تصمیم بگیرند، مشاء هست، این قسمت سوم مالکیت مشاء می‌شود.

پس یا مالکیت، مالکیت شخص است، فرد است، و یا مشاء است و یا مال دولت است، مشاء آن مال یک سیستم‌های سهم بری می‌شود که بنا به شرکت است و چون کلمه‌ای که بخواهیم آنجا بنویسیم، مثلاً اگر در

قانون اساسی هم خواسته بودند تعاونی ننویسند، قاعداً باید تمام عناوین فقهی را می‌نوشتند، باید می‌نوشتند کلیه شرکت‌ها، مضاربه‌ها، مساقات‌ها، مضارعه‌ها، و عناوین دیگر را همین‌طور پشت سر همدیگر بنویسند، این یک مقداری برای اینکه جامع مشترک آنها نوشته باشند تعاونی را نوشتند ولی قید اسلامی پشت سرش هست، یادمان نرود.

انگیزه و دلیل شرکت در اسلام چیست؟ این سؤال خوبی است، انگیزه‌ای که نماز در اسلام دارد چیست؟ دو رکعت بودن نماز صبح چیست؟ وقتی ما گفتیم که وحی و تعبد، دیگر انگیزه خود خدا را نمی‌دانیم چه هست؟ چون این مال فقیه نیست، هیچ کدام از این احکام مال فقیه نیست، مال ائمه‌ی طاهریں هم نیست، حتی نبی اکرم، «و قال الذین لا یرجون لقاءنا ائت بقرآن غیر هذا او بدله قل ما یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی» آنهایی که رجاء ملاقات رحمت ما را ندارند، می‌گویند که این قرآن را «ائت بقرآن غیر هذا» یک قرآن دیگری بیاورد، او بدله یا بیا یک کم و زیادی در آن بنشینیم بکنیم مثل همین حالا. «قل ما یکون لی» یا اینکه از طرف خود منی «تلقاء نفسی» اینکه تلقی‌های خود من را برداشت و ادراکات خود من نیست، «انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم»، فرض از این نکته است که اسلام، ما یک چیز قطع داریم که این احکام با مقتضیات آنچه که خلق فرموده سازگار هست؛ یعنی عدل هماهنگی، صفت فعل الهی است، هم در خلقت کائنات و هم در تشریح؛ یعنی این‌طوری نیست که دنیا را خدا از این طرفی خلق کرده باشد و از این طرفی هم حکم‌های آن را قرار داده باشد، فرضاً مشروب الکی برای انسان خوب باشد و آدم را در دنیا به خیر و در آخرت هم به ملکات فاضله برساند و او را به قُرب الهی و بهجت حضور نزدیک کند و این را ممنوع کرده باشد، به فرض محال آب خوردن هم مضر باشد، در دنیا و آخرت هم آدم را به درکات اسفل و بُعد از رحمت الهی برساند و آن را حلال کرده باشند چیزی نمی‌شود.

روند هستی؛ یعنی وقتی ماده را ما گفتیم ممکن الوجود هست و خالق او را خلق کرده بدون علت غایی که محال است! برای جهتی خلق کرده، آن جهت سیر این روند را مشخص می‌کند، از این روند هم یک قطعه آن دست ما هست که دنیا باشد، اگر بعضی از مطالب آخرت را به ما بخواهند بگویند هم نمی‌توانیم بفهمیم، برای

ما قابل ادراک نیست، حکم یعنی تعیین موضع، در رابطه با کلّ روند هست، این مسئله قابل درک نیست این حرف تعارفی نیست، ما هر چه را که می‌توانیم بفهمیم اموری است که یک نحو مناسباتی پیدا کند به عالمی که در آن هستیم بتوانیم مطلب را بفهمیم، شما به یک طفل - مثلاً ده روز از تولد او گذشته باشد - با او صحبت کنید بگویید که مثلاً اسب سواری چه‌طور است، می‌تواند بفهمد؟ به یک طفل دو ساله‌ای، یک ساله‌ای تازه حرف را می‌تواند بفهمد یا مثلاً کلماتی را فقط! بگویید که ما برای تو می‌خواهیم زن بگیریم، از زن گرفتن چه می‌فهمد؟ یا به دختر دو ساله بگویید می‌خواهیم تو را شوهر دهیم! چه می‌فهمد؟ ادراک او را نمی‌تواند داشته باشد، اسقاء؛ یعنی نوشیدن کلام، اسقاء کلام در هر مرتبه‌ای از وجود متناسب با وضع وجودی او هست، اگر بعضی از مطالب شاید برای ما در این دنیا گفته شود اصلاً قالب تهی کنیم؛ یعنی اولش که نفهمیم اگر به زور بخواهند به ما بفهمانند، ما سعه وجودی لازم را نداشته باشیم برای اینکه اصلاً زنده بمانیم، تازه در همین امور مربوط به این عالم آن را بعضی از خبرها می‌گویند فلان خبر فلانی را شگّه کرد، تا آخر عمر او را مجنون کرد. با اینکه جزء اموری بوده که در این عالم قدرت التفات به آن را داشت، نه اینکه بالمرّه قدرت التفات نباشد، حالا شما دقت کنید ببینید که مسیری را که در راه، در جلو داریم مسیر عظیمی است، مسیری است که یک مقدار آ» را بزرگان هم تحمل ندارند، ما که آخر کار این مسئله رضوان الله تبارک و تعالی، بهجت در همه ابعاد وجود و سجود در همه ابعادی را که خداوند عنایت کرده، این چی هست؟ اصلاً بعضی از مفاهیم آنجا را ما نمی‌توانیم از اینجا بفهمیم که چی هست؟ آدم وقتی می‌شنود که حضرت جبرائیل می‌فرماید «لو دنوت لاحترق» اگر نزدیکتر بیایم من هم محترق می‌شوم، در عین حال جزء ملک مقرب الهی است، جزء [؟] است، ایشان این‌طوری می‌گویند درباره مراتبی که در عالم آخرت هست، حالا درست است ما در آن مرتبه ممکن است بالمرّه نسازی با وجود ما نداشته باشد، ولی مراتب آینده‌ای که هست برخورد اینها با وجود ما چه‌طوری هست؟

خلاصه مطلب باز جمع‌بندی می‌کنم، عرض می‌کنم که تعیین موضع در رابطه با هستی آن شیء است، اگر هستی آن علت غایی می‌خواهد، تعیین موضع هم در رابطه با مجموعه روند که مشخص کننده علت غایی

هست می‌باشد و این مطلبی نیست که نه فقط ما، فقیه علت حکم را نمی‌تواند هیچ به دست بیاورد، پیغمبر هم نمی‌تواند علت حکم را بیان کند مگر آنجایی که خداوند بیان فرموده باشد، آن هم سر جای خودش هیچ، اصلاً اگر بخواهند بیان هم کنند بنا باشد بیان کنند، من نمی‌خواهم بگویم که وجود عالم غیب و شهود ایجاب می‌کند که بیان نکنند؛ یعنی آزمایش، پرستش خدا، نه پرستش عمل، یک وقتی من دیدم این آب این خاصیت را دارد، وقتی می‌خورم برای خاصیت او هست، آزمایش نسبت به خود این می‌شود حالا یک بحث دیگری سر جای خودش دارد، من عرض می‌کنم نه فقط از نظر اینکه عالم غیب هست و نسبت به آن عالم فعلاً ادراکات ما نباید آن مطلب الآن به ما گفته شود تا آزمایش شود؛ یعنی نمی‌شود هم من را آزمایش کنند و هم به من بگویند که معلم برو به او بگو که این کلمه را چه‌طوری باید بنویسید! این فرمول را چه‌طوری باید بنویسید! این نه اینکه فقط با آزمایش جور در نمی‌آید و با ترقی اکتسابی جور در نمی‌آید، با کمال اکتسابی و اختیار و سایر مفاهیم جور در نمی‌آید بلکه اصلاً در این رتبه از وجود نمی‌توانیم این مطلب را درک کنیم آن گونه که هست، وقتی هم آن را متنازل کنند آن نیست، اگر بخواهند مطلب را در سطح فهم ما تنازل دهند، حکمت این مطلب دیگر نیست، حکمت متنازل آن هست، در حالی که به ما خود مطلب را گفتند انجام بدهید، نه متنازل آن را، بدل آن را نگفتند انجام بدهید، من باب مثال؛ برای اینکه این مطلب، شما می‌گویید مثلاً اگر لباس طاهر برای نمازگزار لازم است، اگر نبود، اگر آب نبود، اگر چه نبود، اگر لباس نبود، مرتبه بعدی آن را ذکر می‌کنید، باز مثال هم، مثال متناسب دقیق نیست، ولی برای اینکه یک مقدار به ذهن تقریب شده باشد، این مرتبه تنازلی را که ما اگر بخواهیم علت یک حکم را تنازل آن را هم برای ما بگویند، متنازل آن را هم ما بفهمیم، ربطی با علت خود آن عمل ندارد.

اصول موضوعه برنامه‌ریزی، علم برنامه‌ریزی چیست؟ آیا می‌توان اختیار و قابل تبدیل بودن کیفیت‌ها به یکدیگر را از اصول موضوعه شده علم برنامه‌ریزی داشت یا نه؟ ببینید؛ قابل تبدیل شدن را به تبعیت از احکام قید می‌زنید، آن وقت برنامه‌ریزی اسلامی می‌شود، این قید را زنید، می‌شود برنامه‌ریزی‌ای که بر اساس هر قید دیگری باشد، دنیا بر اساس ارضاع اهواء می‌زند، یادمان نرود! نمی‌گویند این مطلب است، نمی‌گویند که

ما بر اساس ارضاع اهواء تکنولوژی را می‌خواهیم، ولی قرض آنها از نقطه آبتیموم که می‌گویند همین مطلب است؛ یعنی هر طور که حرکت شهوات بیشتر باشد، لذت بیشتر باشد، همان را توانایی می‌گویند، هیچ وقت توانایی در خدمت و بندگی و قُرب الهی و در جهت قُرب الهی آن را نخواهند گفت، معنی رشد، تعادل و اینها یک بحث‌هایی است که سر جای خودش بحث‌های ظریف بسیار گسترده‌ای است، که شما وقتی تعادل را می‌خواهید بسنجید چه‌طوری می‌سنجید با چه معیاری، چه را تعادل می‌گویید، چه را غیر متعادل می‌گویید، توانایی را به چه می‌گویید؟ عدم توانایی را به چه می‌گویید؟ آنها وقتی تعریف از انسان منطقی در اقتصاد می‌گویند پیداست که مستوره کار آنها چیست؟ انسان تنوع طلب است، سود جو است، چنین است، طماع است، کذا است؛ یعنی آنهايي را که ما جزء.

«والسلام»

جلسه انس با حاج آقا بحث در مورد تعاونیها

۱۳۶۲/۰۶/۰۴

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: مثال آن این است که، ممکن است کسی به ذهنش برسد که این انسان قبل از پرورش، قبل از دین هم سودجو هست، یعنی قبل از پرورش الهی، این صفتها را دارد. بنده عرض می‌کنم شما دارید انسان منطقی و نرمال را تعریف می‌کنید؛ یعنی، جهت اقتصاد شما این است که این صفت را تشدید کند، اما جهت اقتصادتان این نیست که این صفت را تبدیل کند، همچنین جهت تبلیغات شما این نیست که تنوع طلبی را از بین ببرد و جای آن ایثار را بیاورد، جهتش این نیست که مصرف پرستی را بر اساس تمرکز از بین ببرد، بلکه جهتش این است که آن را ایجاد کند، اصلاً حرکت و انگیزه‌ی حرکت صحیح را شما این می‌دانید. بنابراین، قابل تبدیل شدن کیفیت‌ها به یکدیگر تابع جریان احکام الهی است و این «اصول موضوعه‌ی برنامه‌ریزی اسلامی» است، قید احکام الهی را به آن می‌زنیم. اگر این قید را بردارید، مجبورید قید دیگری جایگزین آن کنید، چون بدون قید محال است که باشد، اگر قید اهوای آن بزنید، در شکل‌های مختلف برای مکاتیب مختلف می‌شود، از مکاتیب مختلف هم محال است تقوا پیدا شود.

س) در اصول تعاونی‌های غربی اگر سود به نسبت سرمایه تقسیم نشود، آیا این مخالفت با اصالت سرمایه نیست؟ همچنان که در تعاونی‌های شرقی هم بالعکس باید سود به نسبت کار تقسیم شود و الا مخالفت با اصالت کار است، در فرمایشات قبلی‌تان اصول تعاونی‌های اسلامی توسط علمای حوزه‌ی علمیه که از طرف دولت بررسی و نوشته شده است، اشاره کردید، آیا این مسائل نباید به امام گفته شود تا ایشان اعمال ولایت کنند؟

ج) این مطلب به عرض امام رسیده، اینطور نیست که نرسیده باشد. قرار دادن این نمایندگان توسط امام هم برای این بود که کار آسان تر بگذرد و الاً زمانی که قانونی به مجلس می‌رود و بعد از تصویب مجلس، خدمت شورای نگهبان می‌رود و شورای نگهبان جلوی یک چیزی که خلاف شرع باشد را می‌گیرند، و سعی امام بر این است که حتی المقدور اضافه بر مطالب قانون اساسی، اعمال ولایت نفرمایند، چرا ایشان این سعی را دارند؟ برای اینکه حتی المقدور خود نظام قانون اساسی و تنظیمات آن حفظ شود، و گرنه ایشان اختیار شرعی دارند که هر یک از بندهای قانون اساسی را تغییر دهند، یعنی به تنفیض ایشان است که قانون اساسی، محترم است. قانون اساسی تنظیمات اداری حکومت است، این تنظیمات برای اقامه‌ی حدود، قوانین، دستورات و فرامین الهی است، که رسمیت آن منوط به نظر مبارک امام است. هر چند در مقام تحقق و جریان آراء عمومی ممکن است، خواست مردم اثر داشته باشد، ولی در مقام مشروعیت به تنفیض ولی فقیه منوط است و طبیعتاً وقتی قانونی برای شورای نگهبان بیاید، آنها وظیفه‌ی اسلامی خودشان را اجرا می‌فرمایند. اینکه تعاونی‌های غربی سود را به نسبت سرمایه نگذاشتند، و به همین خاطر با اصالت سرمایه نمی‌خواند و لذا مهره‌ای است که در آن دستگاه منزوی می‌شود و وجودش فقط تبلیغ سیاسی را یدک می‌کشد و مهره‌ی اطمینان است، همان طور که قبلاً هم عرض کردم.

در تعاونی‌های شرقی هم باید بر اساس اصالت کار باشد، البته این را هم خدمت شما عرض کنم که این نظاماتی هم که درست می‌کنند با اظهارات کار هم نمی‌سازد، یعنی مبنای آنها با عینیت کارشان نمی‌خواند و این که چرا نمی‌خواند بحث مفصلی دارد. ضرورت وجود مُزد، تمرکز در شوروی و لزوم کار اجتماعی و توزیع کار چگونه شناخته می‌شود؟ تذکر می‌دهند در اینکه باید به خدمت حضرت آیت الله منتظری شرفیاب شویم و وقت تمام است، من حداکثر به دو سؤال دیگر جواب می‌دهم.

آیا اجاره، عقد لازم است یا جایز؟ با شرایطش لازم است. آیا اعمال شرکت و شرایط شرکت در شرایط فعلی انقلاب ممکن است یا نه؟ و دستگاه قضایی چگونه عمل می‌کنند؟ دستگاه قضایی کلیه‌ی قوانین قبلی را تا وقتی که قوانین دومی تهیه نشود و از شورای انقلاب نگذرد، دنبال می‌کند، مگر اینکه دادگاه‌های انقلاب

باشند، هرچند آنها هم روی قوانین و ضوابط شرع عمل می‌کنند ولی این وحدت رویه در همان حال هم لازم است و باید زودتر قوانین آن تصویب شود. به هر حال اینگونه نیست که دستگاه قضایی، یک کار دیگری جز همان کاری که هماهنگ با پیاده شدن احکام برای کل انقلاب است، انجام دهد. اما سؤال این است که اعمال شرایط شرکت در وضع فعلی چگونه است؟ جواب این سؤال بستگی به این دارد که از چه زاویه و دیدی و با کدام معیار بخواهید موضوع شناسی کنید. ممکن است یک موضوع شناس که شرقی باشد، صرفاً شبکه‌ای را بگوید و یک موضوع شناس هم غربی باشد و بگوید حتماً باید لازم باشد و یک موضوع شناس دیگر که اختیارات اسلام را اصل بداند، بگوید تدریجاً باید به طرف اسلام برود. از حالا به بعد یک کاری نکنیم که دورتر شویم، یعنی این عنوان ثانوی یک عنوان ثانوی دیگری لازم داشته باشد، آن عنوان ثانویه دوم هم عنوان دیگری لازم داشته باشد. چون اول پیروزی انقلاب شایگان از خارج آمده بود و می‌گفت قوانین اسلام، نه خوب است و نه پیاده شدنی است، الحمدلله او را بیرون کردند، یعنی فریاد الله اکبر مردم بعد از فرمایشات مبارک امام، او و دوستانش را فرار داد. ولی ما هم به یک نحوه‌ی دیگر همان حرف را نزنیم، یک وقتی است که جهت‌گیری را بر اجرا می‌گذاریم، اما گاهی جهت‌گیری را هم بر اجرا نمی‌گذاریم، بعد در هر قسمتی از مجموعه هم که دست می‌گذارید، آن یکی قابل اجرا نیست، این هم قابل اجرا نیست، نهایتش این می‌شود که احکام اسلام قابل اجرا نیست و باید به عنوان ثانوی فعلاً دست از اسلام برداشت. در صورتی که موضوع عنوان ثانوی چنین چیزی نیست دیگر چه خاصه که از این هم بدتر شود. به فرمایش مبارک امام، شورای نگهبان نمی‌گوید که به فتوای من و به فتوای دیگری درست نیست، بلکه می‌گوید اسلامی نیست. بعد هم می‌گفتند باید مثلاً سالی یکی یا دو مورد پیش بیاید که شورای نگهبان رد کند، هرچند مردم هم معطل می‌شوند.

من دیگر زیاد مزاحم نمی‌شوم. امیدوارم که ان شاء الله تعالی شما خواهران و برادران معظم، در هر حدّ ممکن خدا موفق بدارد در خدمت کردن به جریان احکام در هر جا که هستید و به برکت دعای شما و سایر برادران و خواهران، ما هم بحول الله و قوته موفق شویم. از شما خواهران و برادران معظم هم انتظاری که داریم این

است که به اسلام در صعب‌ترین سنگرش که سنگر دفاع مقابل شبهات است، کمک کنید. ان شاء الله تعالی همه‌ی ما را خدا موقّق بر این مطلب بدارد و به اندازه‌ی کفایت بر این امر قیام شود. دشمن یقین دارد که اگر مغزها مردّد شود، دست‌ها لرزان می‌شود و یقین دارد که اگر مغزها مختلف شد، بدن‌ها هم مختلف می‌شود و به همین خاطر است که از هماهنگی مغزها و دست‌ها ترسان است، چون هیچ هماهنگی‌ایی جز هماهنگی بر اساس اسلام دوام ندارد، در دنیا نظیر کمونیست‌ها و غیر از اینها در فرق دیگر زیاد آمده، چه در دین‌های ساختگی و چه در مکتب‌های ساختگی و چه در امور دیگر، آمده و رفته‌اند، آنچه که باقی می‌ماند، وحدت بر اساس اسلام است که اگر چند روزی هم به وسیله‌ی اهواء سست شود، دوباره درست می‌شود، چون اساس آن، سازگار و هماهنگ با فطرت و جهان است. امیدوارم به عزّت محمّد و آل محمّد در انجام وظیفه‌یمان، یعنی در دفع شبهات از ساحت منزّه اسلام، ان شاء الله تعالی موقّق باشیم، و در این راه سعی و تلاش کنیم. امیدوارم هر کسی از مسلمین در هر جای عالم که هست، موقّق خدمت به اسلام شود و این را بزرگترین خیر برای خودش بداند که در واقع بزرگترین خیر هم است. و ان شاء الله و رحمان، هم کسانی که در مرز در مقابله‌ی نظامی با کفّار هستند و هم آنهایی که در داخل مشغول کارهای سازندگی هستند و هم آنهایی که در مقابله‌ی فکری مقابل کفّار هستند و آرزوی تأیید رسول الله (ص) را دارند، محکم باشند و ان شاء الله خدا کفّار را هم متزلزل و پراکنده و تمام نیروی‌شان را شکست خورده و سست و زبون قرار دهد.

امیدوارم خدای متعال کلمه‌ی حق را بر سراسر جهان، برتری دهد و کلمه‌ی باطل را ریشه کن کند و مهلّتی که به ابلیس داده هر چه زودتر اخذ و سلب کند و وعده‌ای که به نبی اکرم صلی الله علیه و آله عنایت فرموده هر چه زودتر به آن وفا بفرماید. امام امت را همیشه تحت الطاف خاص خودش قرار دهد به نحوی که هیچ گاه، هیچ اندوه و ناراحتی به قلب ایشان نرسد، مگر اینکه برای ایشان از قبل حلّ این مشکلات را به وسیله‌ی نوری از ایمان همیشه مقرر فرموده باشد. ما را جزء یاران ایشان قرار دهد و ولایت ما را به خود ما و به ابلیس نسپارد و ولایت ما را همیشه خودش به دست بگیرد.

«والسلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ»

جلسه انس با حاج آقا بحث در مورد تعاونیها

۱۳۶۲/۰۶/۰۹

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

«بسم الله الرحمن الرحيم...بار الها...»

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: ابتدا من به اذن برادرها یک تذکرات جزئی عرض کنم و بعد هم از حضور شما استفاده کنیم.

در مجمع ششمی که در خدمت شما بودیم، از خود کاری را که سعی برای آن کار می فرمایید، تأییداتی واقع شد.

و به لسان مختلف، باید بین تأیید از راه و تأیید از خودمان جدا کنیم، این امر مهمی است.

کار خوب هم که می کنیم نباید خیر را به خودمان منسوب بدانیم.

خیر منسوب به خداوند تبارک و تعالی است، منسوب به ما نیست! به همین دلیل ما اشخاص دیگر را نباید کوچک شماریم ولو کار آنها کار خوبی نباشد، کیف به اینکه کار خوبی باشد.

یعنی اگر ما هستیم و یک نفر که مقاله ای در روزنامه ای می نویسد و مطلب خلاف می نویسد ما هم یقین داریم که این حرف او باطل است نشر باطل هم در جامعه مفسد است، هم بد است و هم فساد و هم مفسد است.

می توانم بگویم این قول بد قولی است، وقتی حجت برایم تمام باشد می توانم بگویم این قول بدی است ولی نویسنده ای این هم بد است و من بهتر از او هستم. نفس سعی دارد که این مطلب را تمام کند، نفس می خواهد بگوید که خداوند بر تو منت گذاشت پله اول می خواهد بگوید که تو کذا هستی و بقول معروف می گفت سرت سر شیر است و پایت پای گوزن است و پنجهات پنجه پلنگ است. اگر قدرتت را در عالم

حیوانات بخواهم مثال بزنییم نمونه‌های را باید مثال بزنییم، در عالم ملکوت ملا اعلی هم بخواهیم مثال بزنییم باید آنجا هم مثال بالا بزنییم بعد یک بار با نفس در انداختید گفتید که خیر منسوب به خدا است، می‌گوید به هر حال خدا به تو خیر عنایت کرده است و «الحمد لله رب العالمین» وضعت تو خوب است، وضع فلانی بد است، سؤال دوم این است که؛ یعنی چه؟ چرا وضع فلانی خوب است، آن مطلب مطلب خوبی است و آن مطلب مطلب بدی است چه ربطی به من دارد و چه ربطی به او دارد؟ روی آن تا آخرین لحظه نوشته او در آن مطلب باشدو من هم حامی در مطلب صحیح باشم؟

این بر طرف شدن حزن از قلب که هر کسی هم باید به قلب خودش رجوع کند، و احساس اطمینان کند. «فلا یأمن من مکر الله الا القوم الخاسرون» این آیه‌ی شریف وقتی که به نبی اکرم نازل شد، ایشان گریان شده بودند، بعد جناب جبرئیل آمد او هم محزون و مضطرب بود که اگر به حسب نقلی که به این آقایان منسوب می‌شود از خداوند تبارک و تعالی خطاب رسید، معنای آیه این است که کسی مطمئن نمی‌شود مگر اینکه حتماً اهل خسران و اهل زیان باشد.

آن وقت به حسب نقلی که است خطاب شد که مگر من برای شما امنیت ندادم! عرض کردند که می‌ترسیم همین هم از راه امتحان باشد، «فلا یأمن من مکر الله» کسی از آزمایش خدا مطمئن نمی‌شود مگر اینکه از اهل خسران باشد، به چه چیزی می‌شود مطمئن شد؟ جز به تفضل خود خدا، آیا می‌شود به اینکه من فلان عمل را کردم یا فلان کار را که از دستم برمی‌آید حالا دیگر خداوند هم ما را تا فلان رتبه آورده، بلکه خوف از این که حجت در این رتبه طوری بر ما تمام است که بر غیر ما تمام نیست؛ یعنی آن آقای که مقاله می‌نویسد این حجت برایش تمام نشده است، [؟] خداوند تبارک و تعالی هفتاد گناه را از جاهل می‌آمرزد قبل از اینکه یک گناه را از عالم بیامرزد، جاهل نمی‌داند، جهل خوب نیست، کسی نمی‌تواند که بگوید من دنبال علم نمی‌روم همین قدر که می‌فهمی بر یک مطلب عالم نیستی، وظیفه است که دنبال آن مطلب بروی، علم به جهل که حاصل شد علم به مقدماتش هم که حاصل می‌شود و کافی است ولی یک نفر است که اصلاً به این مقدمات مطلب توجه هم ندارد، غافل محض است، ما فرض می‌گیریم که شما یک مطلب را در اینجا کم

دیدید یا اصلاً ندیدید، احتمال این که می‌شود پس کار کرد و مطلب را بدست آورد برایتان حاصل شده باشد، مجرد احتمال آن، و کسی که برخورد نکرده این احتمال برایش حاصل نشده است طبیعی است که تکلیفی را که شما دارید غیر از تکلیف آن کسی است که این احتمال برایش حاصل نشده باشد، کیف به اینکه مطلبی را هم صحیح بداند، مبادا در قلب دوستان در عین حالی که کسانی که مبتلای به التقات و اینها شدند راه آنها راه بدی است در قلب شما علوی نسبت به شخص آنها حاصل شود و خودتان را بالاتر از آن بدانید چه رسد به این که نفس همه کار در ایجاد شبهه و وسوسه از دستش بر می‌آید و وسوسه می‌کند که ما از فقهاء هم بالاتر هستیم در حالی که بی انصاف خود برهان، من به نفس خودم عرض می‌کنم خود برهان مطلب اینطور قائل شده است و اینطور روشن شده است که شما تابع فقهاء هستید؛ یعنی تابع این هستید که از متغیر فتوا و بنابراین علو منزلت فتوا نسبت به کارتان واضح است نسبت به کار من از این بالاتر واضح است، کدام‌ما به کلمات معصوم نزدیک‌تر هستیم و کدام‌مان فاصله‌دارتر، درست است ما ان‌شاء الله تعالی مستخدم جریان احکام بر زمین هستیم بیاری خدا و خدا خالص و موفق انشاء الله قرار دهد.

این آلام نفس را یادمان نرود، مواظبش باشیم، کوچک نگیریم، خطور به بال بخاطر رسیدن اولین قدمی است که در یک مطلب شروع می‌شود، خلجان در نفس اولین قدم است، و قدم‌های بعدی آن مشکل می‌شود، همان اول که این وسوسه‌ها در نفس پیدا می‌شود باید به تقوی، به پناه خواستن از خدا، به پناه خواستن از معصومین متذکر شویم، و عرض کنیم خدمت‌شان که ما در لبه‌ی خطرناکی مشغول خدمت هستیم کار را نمی‌توانیم رها کنیم، رها کنیم مثل کسی که بگوید من از یک خدمت عظیم که وظیفه شرعی‌ام است و مطلع شدم می‌خواهم رها کنم ولی باید هم کار صالح انجام داد و هم سعی در نیت صالح داشت.

سعی بر این امر نیت هم، امر مهمی است، همه‌ی این بساط دنیا برای آزمایش است همه‌اش، و ما هم در این آزمایشگاه هستیم، قدرت اختیار هم به ما داده شده است گویی که نفس می‌خواهد سه دستی آن را بچسبید آنجایی که بوی خطر می‌آید بگوید خطر از من نیست! می‌خواهد بگوید اختیار نیست، ولی خود همین نفس در سلوک نسبت به سلوک غیر که به خودش می‌رسد سخن از اختیار می‌گوید، اهتمام بر توسلات حالا هر

رقمی هر کسی می‌تواند، امر توسل را کم نگیرید، این بار هم من این زیارت جامعه کبیره را را تکرار می‌کنم که شخصاً خدمت حضرت نائب الامام آقای خمینی رفتم وقتی در عراق تشریف داشتند و من زیارت حضرت علی بن ابیطالب با زیارت‌هایی را که در مفاتیح از صدوق یا از شیخ نوشته شده‌است اینها را می‌خواندیم، آنجا هم به سند صحیح یا صحیح‌اعلایی نوشته است، یک روز برای ما گفتند که روز ماه رمضان بود، مزاح علمی کردند گفتند کجا بودید! گفتیم حرم، چه خواندید؟ چه کار می‌کردید؟ گفتیم زیارت، کدام زیارت؟ فلان زیارت، گفتند که به چه حساب خواندید؟ گفتیم دستور حضرت صادق است، پس برو دوباره روزه بگیر روز ماه رمضان رفتید در حرم روزه ات را در حرم باطل کردید، گفتیم برای چه؟ گفتند که به چه حساب توانستید به حضرت صادق این زیارت را نسبت دهید؟ گفتیم که خوب، مرحوم محدث قمی نوشته است سندش را هم نوشته صحیح است، از صدوق هم است، هم محدثش جزء محدثین بزرگ است و هم صدوق آن، و هم می‌شود نسبت به حدیث صحیح عمل کرد، گفت نه خیر روزه‌ات اشکال دارد خلاصه هی به ماگفتند و کم کم ما اول کار گرفتیم به اینکه دارند مزاح می‌کنند درس تعطیل است و دارند مزاح می‌کنند، بعد دیدیم نه خیر جدی می‌گویند، گفتند بروید تحریر را بیاورید، ما دیدیم مثل این که دارد مطلب درست در می‌آید با ناراحتی بلند شدیم خدمت حضرت امام آمدیم، گفتیم که آقا اگر این زیارت‌های که در مفاتیح آمده حالا من به اصطلاحات رجالی و درایه‌ای آشنا بودم؛ یعنی معتبر را جای صحیح نمی‌گرفتم و موثق را جای صحیح نمی‌گرفتم، گفتیم که اینها که به سند صحیح نوشته شده است، ایشان گفتند اگر اهل رجال و درایه باشید و بررسی کنید و خودتان بدانید، بلی سند صحیح است می‌توانید، گفتیم که نه، ما خودمان چنین کاری نکردیم. گفتند باید به قصد رجاء بخوانید و یا یقین برایتان حاصل شده باشد، و الا اشکال دارد. قصد رجاء؛ یعنی امیدواری، به امید این که این فرمایشات را حضرت صادق فرموده باشند، نه اینکه نسبت می‌دهم، از قبیل احتمال است، احتمال دارد که فرموده باشند بعد فرمودند که من گفتم که شما چه زیارتی را شخصاً نسبت می‌دهید ایشان فرمودند، زیارت امین الله و مضامین زیارت جامعه‌ی کبیره هم بوسیله احادیث صحیح تمام شده است.

حالا قصد من همین نکته است. شما در توسلات ظاهر این عباراتی را که در زیارت جامعه کبیره است بخوانید، حالا اینجا باشد یا در منزل باشد، یا یک جایی دیگر، بخوانید ببینید در این زیارت چه گفته شده است نسبت به ائمه طاهرین و مضامین این روایات را کسی که در علوم اسلام در مطالب اسلام خداوند طول عمرش دهد شاید حدود شصت سال دارد زحمت می کشد

طرف دوم نوار

نمی شود هم بگویید که اینجا را این بلد نیست، بگویید فلسفه را بلد نیست، نه خیر فلسفه را خوب بلد است، عرفان را بلد نیست نه خیر عرفان را هم خوب بلد است، منطق را بلد نیست، نه خیر منطق را هم خوب بلد است.

بگویید، منطق دیالکتیک را بلد نیست، نه خیر بلد است. یک فیلسوف اسلامی که در زمان شبهه که بوده جواب را وارد جواب و رد اینها نشده باشد غیر از این است که بگویید بلد نیست.

گرچه خدا سایه شان را مستدام بدارد، در بحثهای اخلاقی گاهی یک اشاره های عظیمی در فرمایششان به پاسخ به مطلب دیالکتیک دارند که حالا آن یک بحث دیگری سر جای خودش دارد.

به هر حال در فلسفه و منطق و آن چیزهای که ما یا به گوش مان خورده است یا یک ذره از آن را چشیده باشیم یا اینکه دیدیم کسانی را که چشیده اند ایشان دارا هستند.

در فقه و اصول و اخلاق و اینها هم که ما شاء الله دارا هستند، یک چنین دانشمندی وقتی می خواهد که معرفی کند زیارت جامعه کبیره را معرفی می کند.

آن وقت این زیارت جامعه کبیره می بینید نسبت به جامعه کبیره چه می گوید؟ «بکم فتح الله» به شما خدا شروع کرد، افتتاح کرد، فتح کرد، «و بکم یختم» به شما تمام می کند، این ولایت تکوینی را که یک قسمت آن را در این زیارت جامعه کبیره تا آنجایی که؛ یعنی از شروع عالم «خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بَعْرَشِهِ مُحَدِّقِينَ حَتَّىٰ مَنْ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِي بَيْوتِ اذْنِ اللَّهِ أَنْ تَرْفَعُ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ» شما انوار اطراف عرش

الهی بودید و خدا بر ما به وسیله‌ی حضور شما و فرستادن شما به این عالم منت گذاشت و در منزل‌های که اذن داده قرارتان داد آنجا نام خدا در زمین بلند شود، از آنجا محل بلند شدن نام خدا باشد.

«انتم باب المبتلا به الناس» شما در خانه‌ای هستید که همه‌ی مردم به آنجا رجوع می‌کنند.

از امور بالا تا این که در عالم کون می‌گویید حتی باران به اذن شما می‌آید، شفاعت طاعت مقبول به وسیله‌ی رضای شما مقبول واقع می‌شود این یک بحث در این مطالب، سر جای خودش است اینها هر کدام که چنین وجودهایی چطور می‌توانند رهبر باشند و الی آخر یک بحث است درباره‌ی اینکه ما قبل از اینکه آن بحثهای عقلانی اش برای ما تمام شود می‌بینیم که یک مردی مثل آقای خمینی این راتوصیه می‌کند این را تصدیق می‌کند و می‌گوید شما به این مطلب زیارت بخوانید، این را دوستان زیارت کنند و از ائمه‌ی معصومین بخواهند و محال است که پشیمانی در خواستن از باب اینها باشد انشاء الله و رحمن خدا همه مان را موفق کند از برکت توفیق شما برادران.

به برکت ائمه‌ی طاهرین شما هم مقبول می‌شوید از برکت قبولی شماها ما هم مقبول شویم.

پس من تذکری را که می‌خواستم بگویم به صورت خلاصه عرض می‌کنم حزن و الم از وضعیت نفس و یاد آوری بر نعمت خدا و جدا دانستن نعمت او از قابلیت خود، اواحسان کرده است و حجت را بر ما تمام کرده است، با احسانش حجت بر ما تمام شده است اول اینکه احسان بدانیم، دوم این که این احسان منشأ این نشود که دلخوش به خودش بشوید بلکه خائف باشیم از اینکه حجت تمام شده است، روی کره‌ی زمین که الان من و شما هستیم چقدر مخلوق خدا است حال نه اینکه خدا همه‌ی آنها را هم جهنم می‌برد نه، خدا اکرام فرموده لطف فرموده حجتی را تمام کرده نباید این را نه لطفش را کفران کرد مستضعفین از امم بخشیده می‌شوند، از همه‌ی امتهای مستضعفین‌شان آنها را که ادراکشان نرسیده است و در غفلت محض ماندند و برای آنها راهی نبوده اینها یک آزمایشی به حسب بعضی از نقل‌ها آزمایشی در اول برزخ می‌شود و اصلاً به حسب بعضی از نقل‌های دیگر آنها که ضعیف باشند در درک آنها بخشیده می‌شوند، و غیر مستضعفین از امم هم آنها که قاصر بودند دستشان نمی‌رسیده با آنها را که خداوند تبارک و تعالی زمینه را

برایشان فراهم کرده است درست است ائمه‌ی نار خدا حجت را برایشان تمام می‌کند هیچ وقت به آن تردید نکنید پرچمداران کفر را خدا وسیله‌ی این که حجت برایشان برسد چون آنها عذاب برایشان حتم است، آن وقت حتماً خداوند تبارک و تعالی وسیله را آنطور که به عقل ما هم نمی‌رسد، احتمال مطلب را می‌رساند، کتاب مطلب را ولو نسبت به مقدمات یا نسبت به مؤخرات باشد نمی‌گوییم که یک نفر که در انگلستان آمریکا یا در چین و یا در روس نشسته برایش رساله و مسأله و همه چیز می‌رسد نه همه چیز نمی‌رسد، ولی ابتدای که اگر آن ابتدا را توجه کند و تکبر برابر خدا نکند قدم بعدی آن حتماً خواهد رسید این برای آنها اینطور نیست که یک بار و دوبار هم پیش بیاید حتی طبق بعضی از روایات شب قدر را که مسلمین عادی نمی‌شناسند، حتی در سطح مسلمین خوب هم نمی‌شناسند، شب قدر را ائمه‌ی نور و ائمه‌ی نار هردو می‌شناسند؛ یعنی شب قدر که می‌شود همه‌ی ائمه‌ی نور بهجت درونی شدیدی حس می‌کنند امشب شب الطاف حضرت حق است هم ائمه‌ی نار احساس باطنی اضطراب شدید نسبت به مسأله‌ی خلقت و عالم همه این حرفها می‌کنند و می‌فهمند که این تعارف بردار نیست این حالت روانی و این حرفها نیست و امشب باید خبری باشد.

یا شاید از این مراتب هم بالاتر باشد در بعضی از مراتب ظلمت و نور شاید مشاهداتی باشد.

و در آنجا هم برای‌شان فهمانده می‌شود، ما وقتی از دور بخواهیم قضاوت کنیم اصلاً برای ما واضح نیست که چطور فهمانده می‌شود، کما اینکه ادراک کسی که بالغ شده برای بچه دو ساله معنا ندارد، که بفهمد که چه می‌شود، این ادراک برای آنها داده می‌شود برای‌شان فهمانده می‌شود و حجت تمام می‌شود.

یعنی بدون حجت خداوند تبارک و تعالی عقاب نمی‌کند، و ائمه‌ی نار اهل عقاب هستند.

نهایت استکباری که آنها دارند نظیر استکبارش در دست شیطان است. این بر اساس ملکاتی را که در ایام عمرشان کسب کردند آنجا تکبر غالب می‌شود؛ یعنی برابر کل نظام هستی می‌خواهد بایستد، حس می‌کنند که مطلب مهمی است و خبر مهمی است، ولی برای خودش ضعف می‌داند که تسلیم این خبر شود، مقاومت می‌کند.

کأنه می‌خواهد بگوید اگر خبری هم باشد من می‌خواهم تغییرش دهم.

و برای ائمه‌ی نور هم که خضوع و خشیت و توکل بیشتر حاصل می‌شود، به هر حال از ائمه‌ی نار و نور بگذریم مردم خیلی‌هایشان در قصور در خیلی از مراتب، ولی وقتی چیزی به گوش آدم می‌خورد آدم مقصر می‌شود، چیزی نخورد چیزی را ببیند یک چیز دیگری را شما دیدید احتمال یک چیز دیگری برای شما آمده است، احتمال برای شما تکلیف را تمام می‌کند اینطرفی آمده، و وقتی که تکلیف تمام می‌شود هم باید شاکر باشید که این احتمال آمده هم باید «ان‌شاء الله و رحمن خائف» باشید و محزون از اینکه مبادا این حجت بر علیه ما بشود روزی که خداوند تبارک و تعالی احتجاج کند. بلکه ان‌شاء الله و تعالی توسل را داشته باشید. حالا ولو یک روز تمام زیارت جامعه رانوانید بخوانید هر روز یک تکه‌اش را بخوانید روز دو سه سطرش را بخوانید همان ترجمه‌ی فارسی که زیرش نوشته شده است.

و ان‌شاء الله امیدواریم، که خداوند تبارک و تعالی همه مان را موفق بدارد.

من یک مقدار از وقت را برای این بگذارم که اگر برادرها سؤالی دارند، برای اینکه جلسه یک طرفه نباشد.

(س) [؟]

(ج) گفتن این به هردو لسان خوب است، خدایا تو را قسم می‌دهم به محمد(ص) گاهی هم نظر می‌کنید خطاب به خود نبی اکرم که الحمد لله که خدا شما را اولیاء نعمت قرار داده است.

و ما خدا را شاهد می‌گیریم که بر اینکه شما آقای ما هستید راضی هستیم، و به این نعمت خوشحال هستیم، شما احسان کنید و بر مغفرت ما دعا کنید.

(س) [؟]

(ج) چه چیزی را از آن می‌خواهد؟ می‌گوییم ما را پاک کن تمام کن برویم؟ یا می‌گویید شما را خدا شفیع قرار داده شما دعا کنید؟ یعنی اینطور خیال نکنید اگر حضرت نبی اکرم مثلاً از نظر حیات ظاهری مثل آقای خمینی باشند برویم بگوییم آقا التماس دعا دارم یا به برادران که در کلاستان است التماس دعا بگویید، ولكن به نبی اکرم نمی‌شود التماس دعا بگوییم بلکه یقین هم داشته باشید که به برکت طلب مغفرت ایشان

خداوند تبارک و تعالی به رسول اکرم امر کرد که وقتی آیند مؤمنین وقتی می آیند مسلمین و از تو تقاضا می کنند که برایمان طلب مغفرت کن تو هم طلب مغفرت کن.

و طلب مغفرت ایشان، شفاعت ایشان عند الله تبارک و تعالی امری است که خود خدا شفاعت را قرار داده است، حضرت نائب الامام آقای خمینی می فرمودند که شفاعت یکی از حقایق عالم است و علی بن ابی طالب هم به شفاعت رسول الله وارد بهشت می شوند! خیال نکنید مثلاً شفاعت یک چیزی است.

(س) [؟]

(ج) همه خدا را به اولیاءاش قسم می دهیم و همه اولیاءاش را شفیع قرار می دهیم.

(س) [؟]

(ج) آن یک مطلب دیگری است گاهی است که حضرت ابا عبدالله می گوئیم در دستگاه خدا یک دستگاه دیگری مستقل از خدا دارد، و می تواند ببخشد و کار را تمام کند، می تواند به بهشت برود و می تواند به جهنم برود، گاهی است که می گوئیم اینها «لا یشاوون الا ما یشاء الله» میل هم نمی کنند جز آنچه که خدا بخواهد ولی در عین حال خدا برایشان اذن داده گفته شما بخواهید همراهی کنید، من باب مثال شما دارید از خیابان رد می شوید یک نفر یک بار سنگین روی دوشش است. می گوید فلانی لطف کن زیر این بار را بگیر، این آن موقعی که شما را مستقل از خدا بگیرد این که کار بدی کرده است، موقعی که دارد می گوید خداوند تبارک و تعالی به تو نعمتی عنایت کرده است و برایتان هم اذن داده است و امر کرده که ضعیفها را دست بگیر، و ما هم یقین داریم به اینکه خداوند تبارک و تعالی این کار، کار درستی بوده که فرمود؛ یعنی تکبرمان نمی آید که احساس کنیم که چرا خود خدا که حالا اول کار که سخت بر نفس، اولش سخت بر نفس این است که خدا را بپرستد، همه صحبتی را هم که سر ماده می کند برای اینکه می خواهد ماده اصل بشود تا خودش هم قدرت تصمیم گیری بر ماده را داشته باشد؛ یعنی خودش بشود اسلوب، حالا اگر بخواهد پایینتر بیاید، می گوید حالا خودمان نه، خدا. ولی حالا دیگر چرا خدا هم یکی دیگر را معین کرد که در برابر او هم تسلیم شد؟ در عین حالی که تسلیم شدن نسبت به خداوند تبارک و تعالی این است که تسلیم نسبت به خواست او

باشد و خواست او هم بد نیست، بهترین مطلب است، ظاهراً ابلیس گفت خدایا سجده بر آدم را از من بردار، عبادتی برای تو می‌کنم که جن و انس نکرده باشد، عبادت من آنی که حرف من را [؟] همان‌طوری که گفتم انجام می‌دهد، حالا قضیه این است که عبادت تسلیم بودن نسبت به خدا این است که هرطور که او گفته باید یقین داشت، طور خوبی می‌خواهد طور بدی نمی‌خواهد، آن وقت البته اینها ریشه‌اش همان‌طوری که فرمودید از آنجا است و لکن این‌طرف هم است می‌شود بعضی‌ها هم مستقل بدانند مستقل دانستن خوب نیست.

(س) [؟]

(ج) هر حرکتی که در عالم واقع شود، و هر رشدی یا هر نقصی هر چه واقع بشود درست است که انسان اختیار می‌کند ولی معطی‌اش کیست؟ مقدماتش را شما که من آب می‌خواهم یا چایی می‌خواهم و لکن کی معطی است؟ خداوند تبارک و تعالی.

طوری نیست که چیزی در دستگاه خدا واقع شود مستقل از اعطای او است.

ساعت را کوک می‌کنی زنگ می‌زند به اذن الله تا به اذن خدا نباشد محال است که زنگ بزند. آن وقت شما و شما می‌توانیم با زور و فکر خودمان فکر کنیم کاره‌ای می‌شویم، ما «بحول الله اقوم واقعد». در بلند شدن از جایمان هم می‌گوییم به یاری خدا بلند می‌شویم بعد حتی نشستن، بلند شدیم به ذهن می‌آید نشستن کاری ندارد و زوری نمی‌خواهد، می‌گوییم نشستن هم به اذن تو است.

بحول تو است.

(س) [؟]

(ج) مسلماً کفار خیر بدستشان نمی‌رسد «ان الشیاطین...الی اولیائهم ابلیس» همان‌طور که ملائکه مأمور است برای الهامات صحیح ابلیس و دار و دستگاه آن هم ملهم به شیطن است هر دو هم در دستگاه خدا هستند. یعنی هیچ کدامش هم مستقل از خدا نمی‌توانند الهام کنند نه شیطان قوه‌ای دارد معاذ الله که بتواند با اختیار کسی را بدون اذن خدا بیندازد و لذا تا زمانی که مهلت داده شده است برایش در آمدن تشریف

فرمایی حضرت ولی عصر آن مهلت دیگر ازش گرفته می‌شود، دیگر بعد از شیطان نمی‌آید که برای این آدم وسوسه کند.

ولی الهام ملائکه است.

س) تنها راه افاضه‌ی خداوند از طریق ائمه‌ی اطهار است؟ یعنی از راه دیگری نیست؟

ج) خدا خودش اینطور قرار داده است.

کسی که از راه ائمه‌ی طاهرین نباشد نمی‌شود، جبرئیل هم خیراتی که برایش می‌رسد از راه نبی اکرم است.

س) [؟]

ج) شما نام را دیده‌اید

س) بله.

ج) شنیده شد که در مجلس گفته شده است که در برنامه نماینده‌های امام هم بودند نهایت یک چیزی هم

گفتند که کسی نتواند اشکال کنند گفتند اگر بدی در آن باشد مال ما است خیراتش مال نائب امام است.

اصلاً راه را برای اینکه کسی اشکال هم کنند ببندند، بعد آن نامه نوشته شده است که نه. ما در این برنامه سه

اشکال داریم یکی آمارش است یکی زیر ساختش است یکی بودجه‌اش است.

س) [؟]

ج) به همین دلیلی که گفتید تضعیف نباشد به نحوی که تضعیف نباشد جایز است.

آدم آدم خوبی است، آقای مثل این موسوی سید هم باشد، احترامش هم می‌گذاریم آقا سید دلش هم

می‌خواهد خدمت کند دوستش هم می‌داریم نهایت اینکه غفلتی برای او پیدا شده است.

دعایش هم می‌کنیم.

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

موضوع: انس

کد نوار: ۰۰۶۷ - ۰۸۶۷ - ۱۳۹۱

حجت الاسلام و المسلمین حاج آقای حسینی

تاریخ: ۶۲ / ۶ / ۹

پیاده کننده: سید محمد باقر ناطقی

تاریخ پیاده: ۱۳۸۶ / ۴ / ۳

(س) [۹]

(ج) البته در یک ظروف خاصی که یک پولی احتیاج باشد و زمان گرفتن پول هم بالمره نباشد و [۹] پیدا شود ممکن است یک چنین چیزی جایز شود ولی به طبع اولیه آن جایز نیست.

خیلی هم قید می خورد نه کم، از عناوین ثانویه این نیست که آدم با یکی دو قید بگوید جایز باشد، چون تصرف در اموال مردم است بدون رضایتشان و در اموال همه هم تصرف می کند این موقع هایی است که خطر برای اصل اسلام واقع شده باشد و خطر برای اصل اسلام هم طوری باشد که مهلت هم ندهد که به مردم ابلاغ کند. بگوید که مثلاً پول را بدهید، سرعت خطر بیش از هر گونه اجرای چیز دیگری باشد مثلاً در یک مواضع اینطور یک چنین چیز جایز شود.

(س) [۹]

(ج) دولت می تواند قرض کند از بانک مرکزی، بانک مرکزی برای ادای قرض گاهی مأمور به چاپ اسکناس می شود (عنایت دارید که چه عرض می کنم!)

گفتند به ما که میزان اسکناس در گردش حجمش چهار برابر سال پنجاه و هشت شده است.

(س) [۹]

(ج) همان اذنی که اول کار می دهد برای تصدی کافی است، وقتی برایت اذن دادند و گفتند لشکر را سر مرز ببر یک مشکلاتی ایجاد می شود، جان مسلمین در خطر می افتد تصرف می کنید اینجا نایستید و آنجا بایستید و [۹] البته اینها به عرض آقا هم باید برسانند، نوعاً می رسانند.

(س) [۹]

ج) نه نمی‌گویند، نوعاً بر عکس آن واقع شده است، واقعه این است که الان مردم هم برای فرستادن نفر به جبهه که ما بیشتر از تعداد سربازها نفر می‌فرستیم هم اثبات کردند که برای اداره‌ی مالی که لازم است جبهه برود بیشتر می‌فرستند.

اصلاً انقلاب همه چیز را به مردم اثبات کردند یک نظام و یک کیفیت و یک عده خاصی نیستند که برابر آمریکا و برابر کفر دنیا ایستاده‌اند، عموم مردم هستند که بر اساس اسلام به رهبری حضرت امام برابر کفر ایستادند و شما به زور منهای مردم هم نمی‌توانید هیچ وقت مقاومت کنید در برابر کفار، قضیه را عنایت فرمودید اصلاً نظام حکومت اسلام نظامی نیست که شما به زور بتوانید مطلب را بر علیه کفر نگهدارید مردم باید اسلام را انتخاب بر کفر کنند.

یعنی آن زمانی که مردم ایمان را بر کفر انتخاب نکنند ایمان رواج نمی‌گیرد.

«ولو حضور الحاضر و قیام الحجّة بوجود الناصر» اگر قیام حجت بر امام نشود بوسیله بودن مردم در صحنه اصلاً تکلیف برداشته می‌شود برای مردم وظیفه دارد که بگویند برای مردم که حاضر شوند ولی تا حاضر نشده‌اند وظیفه‌ای هم ندارد.

س) [؟]

ج) چرا پس ندهد طبیعت قضیه این است.

س) [؟]

ج) معنای آن این است که مالیات‌ها را زیاد کنیم تا آن دین را بتوانیم، این فرمولی هم که شما می‌دهید مثل این است که بگویید من همیشه بدهکار می‌شوم باید پول مردم را بخورم، برایم جایز باشد، این کار نمی‌شود. عرض کردم حداقلش این است که مالیات را بالا ببرد ده برابر هم که کند تا بتواند کسر بودجه را به هر حال از همانجای که در آمد دارد بدهد باید سعی کند.

مثل اینکه شما بنا دارید یا مستقیم از مردم به مردم مقروض باشید یا غیرمستقیم؟

پول چاپ کنیم و مردم نفهمند و پول برداریم و تا کسر بودجه نداشته باشیم.

یک وقتی می‌گویید فعلاً در رویه دولت اشتباه شده است، یا مشکلاتی دارد جنگ دارد و فلان یک‌وقت می‌گویید طبیعت قضیه همیشه همینطور است، طبیعت قضیه اینطور نیست.

(س) در صورتی بانک مرکزی می‌تواند اعتبار خود را گسترش دهد که سیستم درصدی بدهد به ازاء هر [؟] پولی که از مردم می‌گیرد به بانک مرکزی می‌گذارد بانک مرکزی هم به دولت قرض می‌دهد اگر حساب [؟] (ج) یعنی می‌گویید مردم پول می‌خواهند و دستشان هم نیست.

(س) [؟]

(ج) به هر حال شما وقتی که پول حجم پولی که در جریان است در کشور آن حجم را که افزایش می‌دهید یا سرعت چرخش می‌دهید به هر حال وقتی این حجم افزایش پیدا کند برابری به همان نرخ کالا افزایش پیدا نکند معنایش این است که قدرت خرید افراد را به نسبت کم کردید.

ولو بخواهند بروند دوتا نان سنگک بخرند و یا یک کیلو سیب بخرند آن وقت قدرتشان را در خرید که کم می‌کنید بدون اذنشان است و تصرف در مالشان است.

(س) دقیقاً سیستم حکومت اسلامی بر این چیزی که الان است.

(ج) حالا جمهوری اسلامی است، جمهوری اسلامی قاعداً با حکومت اسلامی فرق دارد.

طبیعت قضیه اینطور باید باشد.

(س) [؟]

(ج) یعنی می‌گفتند همینطور حکومت اسلامی می‌شود؟

ما آن چیزی که یادتان است که آقا در بحث ولایت فقیه در نجف فرمودند. فرمودند حکومت اسلامی نه استبداد است و نه حکومت مشروطه است نه حکومت جمهوری است بلکه حکومت قانون است آن هم قانون خداوند تبارک و تعالی.

نه. جمهوری اسلامی قسمت سوم است؛ یعنی تقسیم‌بندی حکومت‌ها را که می‌کنند به استبدادِ مشروطه‌ی و جمهوری ایشان گفتند حکومت اسلامی نه این است و نه این است نه اینکه هم از این باشد و هم از این باشد و هم از این، شما مثل اینکه یک چیزی را برداشتید مخلوط کردید!

س) به هر حال اگر قانون پیاده شود جمهوری در آن است چه تفاوت می‌کند اگر جمهوری هم داشته باشد؛ یعنی الان در جمهوری اسلامی قانون خدا پیاده شود ما هم [؟]

ج) یعنی شما یک نظام مدیریتی دارید بعد این که آیا قوا کیفیت تفکیکش چگونه باشد، کیفیت ترکیب آن چطور باشد، قضائیه را که از مقننه جدا می‌کنید و از مجریه چه نحوه باید جدا می‌کنید جدا شود و چه نحوه باید ترکیب پیدا کند، یک والی که در یک شهر از طرف ولی فقیه نصب می‌شود آیا در شکل استانداری فعلی است؟ یا در این شکل است که فرضاً علی بن ابیطالب مالک اشتر را می‌فرستد و خود مالک دیگر قاضی معین می‌کند دیگر علی بن ابیطالب یک دستگاه هم برای قاضی درست نمی‌کند درست کردن بگوید شما یک قاضی هم مالک و یک نفر می‌فرستد قاضی‌اش را هم شما بفرست، امیر عسگر و امیر لشکر مال آن محلی را هم که مالک است خودش شبیه حکومت‌های خود مختار درست می‌کند.

آن وقت از آنها هم یک درجه باز آن طرف‌تر است نحوه‌ی خود مختاری، خود مختاری مقنن است، مقنن به قوانین شرع نه خود مختاری که قوانینش را از دموکراسی بگیرند و باز تا آن مراتب آخر تجزیه می‌شود؛ یعنی در یک دهه هم یک نفر منصوب است که قاضی برای آن دهه و خصوصیات را که برای آن دهه بخواهد درست کند لشکرو جاندار هر چیزی بخواهد درست کند آن دیگر ترتیبش را می‌دهد حالا نظام مدیریتش آن چطور می‌شود و چطور ارتباطات برقرار می‌شود چطور بی‌شکری از تشمت می‌شود چطور وحدت رویه پیدا می‌شود، چطور اطاعت و انقیاد از حکومت ولی فقیه در مرکز حاصل می‌شود این مرکزیت، مرکزیت بر اساس این است که آنها فاقد قدرت هستند یا اینکه قدرت دارند و انگیزه دیگری آنها را منسجم می‌کند آن انگیزه ترس و میل مادی است یا ترس و میل ناشی از اعتقاد است؟ و نهایتاً آیا وطن، وطن انگیزه است یا نه؟ این بحث مفصلی دارد.

در مجموعه می‌خواهم حضور مبارکتان عرض کنم که الان ما یک جمهوری‌های داریم که برای یک عده قلیل در دنیا جمهوری درست کردند و محرز است که جمعیت مسلمین به اندازه آن عده قلیل بوده‌اند. در مناطقی هم داریم که زندگی آنها الان کشاورزی در شکل قدیم است؛ یعنی با گاو آهن و... در آنجا هم جمهوری درست کردند اسلام نظامش آن نظام نیست، نهایت این است که این نظام هرچه که است در شرایط کنونی بوسیله تنفیذ فقیه منسوب به اسلام است.

(س) الان حکم ثانویه و یک چنین چیزی شکل ثانویه [...]

(ج) بعید نیست که همینطور که می‌فرمایید، چون شناسائی که یک مدل مدیریت اسلامی هم چیست و چطور اداره می‌کند آن هم خودش خیلی زمان می‌برد، حالا بحث اقتصادش یک ذره کم و بیش است آقایان واردش می‌شوند می‌بینند خیلی کار می‌برد تا مثلاً تمام خصوصیات تمام شود و بشود مثلاً مدلی را ارایه کرد، قطعاً اگر نظام جمهوری اسلامی نباشد محال است شود به آنها رسید و پرداخت و شناختش لااقل.

(س) [؟]

(ج) بعید است موفقیت به این زودی. حالا این جور نیست.

الان هم همان مشکلات است، حضرت علی بن ابیطالب (ع) در نامه‌ای که به معاویه می‌نویسد می‌گوید من به آن چیزی به تو استدلال می‌کنم و به آن قدرت سرکار هستم که شیخین سر کار بودند عثمان سرکار بود؛ یعنی به رأی عموم تکیه می‌کند در حالی که یقین هم است، در نزد شیعه قابل تردید نیست که ولایت حضرت مولی‌الموحدین قبل از اینکه از نظر ظاهری به آراء هم تصویب شده باشد است و ولایت او امری بود که خداوند به نبی اکرم (ص) فرمان داده بود و این ولایت ظاهری اش نزد ولایت تکوینی که چیزی به حساب نمی‌آید دارد.

در عین حال وقتی به معاویه می‌نویسد، نمی‌نویسد من را خدا انتخاب کرده بود می‌گوید به آن چیزی به تو استدلال می‌کنم که شیخین به آن چیز سر کار بودند، مردم من را انتخاب کردند.

در مجلس خبرگان که بودیم آقای بنی‌صدر گفت این دیکتاتوری می‌شود من آمدم پیغامش را خدمت حضرت امام آوردم گفتم که ایشان می‌گویند که این دیکتاتوری می‌شود، آقا فرمودند برایش بگو که دیکتاتور کسی است که حرف ملت را گوش نمی‌گیرد ملت اسلام را می‌خواهد.

روز شنبه گذشته در تهران جلسه‌ای بودیم اصرار می‌کرد یک نفر بعد از جلسه می‌گفت هم احکام اسلام حق است و هم ضرورت‌ها، ما می‌گفتیم بلی. ضرورت‌ها هم قبول داریم که حق است می‌گفت به همین دلیل نباید دنبال احکام ثانوی بود، باید ترکیبی از احکام و ضرورت و نیازها به وجود آورد، بعد می‌گفت یک عده خیلی سر سخترانه دنبال احکام هستند والسلام یا بعنوان اولی و یا بعنوان ثانوی. ولی جهت نهایی باید احکام باشد، و این با واقعیات نمی‌سازد.

می‌خواست بگوید واقعیات نفی می‌کند اسلام را بعد می‌خواست بگوید ترکیب کنیم حالا که نفی می‌کند بیاید یک ترکیبی از دوتای آنها به وجود بیاورید!

ان شاء الله خداوند کلمه حق را بر سراسر جهان بگستراند!

بار الها کلمه باطل را ریشه کن بفرما!

دعای آخر جلسه توسط حاج آقای حسینی.

«و السلام علیکم و رحمت الله و برکاته»

جلسه انس با حاج آقا بحث در مورد تعاونیها

۱۳۶۲/۰۶/۱۶

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: «بسم الله الرحمن الرحيم... بار الهها...»

ج) واقعیتش این است که نحوه اداره امور، برای رسیدن به رشد و کمال در شکل غیر اسلامی مشخص است. و نحوه آن هم به گونه‌ای است که اغراض یا رشدی که به درد عده‌ی که مدیریت در دستشان هست قرار بگیرد. این [امر] از نظر شرعی درست نیست.

از نظر شرعی باید برای همه افراد زمینه رشد و کمال به نحوی باشد که حرکتشان قبل از این که به نفع رشد دیگران باشد رشد خود آنها حفظ کند. که کلمه دستگاه، سیستم و مجموعه منسجم به همین می‌گوییم.

آن وقت این با دستگاه مدیریتی که الان شناخته شده و ما هم الان می‌توانیم از آن ترسیمی بدهیم این دوتاست. با مطلب با توجیه هم، تلفیق و ترکیب از نظام‌های مختلف متمرکز یکی نمی‌شود.

دستگاه انبیاء این طوری است که مثلاً آقا امیر المؤمنین کنار دست کسی که نان می‌پزد تشریف می‌آورند، بچه‌هایش را می‌گیرد، کنار خانواده یک سرباز می‌آیند نه به عنوان یک کار سیاسی! وقت ایشان آنطوری پر نیست که مراجعین با نظام متمرکز اکنون یک شهرستان کوچک را بخواهند اداره بکنند به دلیل این که حرکت‌ها کنترل شده و درجه تحرک آن وابسته به حرکت مدیر است و آن چه که او بصورت سیاست‌گذاری‌های کلی تعیین می‌کند.

اکنون به گونه‌ای است که یک شهرستان که پنجاه شصت هزار یا صد هزار [نفر] جمعیت دارد پر می‌کند نه فقط وقت یک نفر یا یک شخص مدیر. وقت یک پرسنلی را پر می‌کند. آن موقع این طوری نبود؛ علی بن ابیطالب خودش است و پنج نفر پلیس؛ به اندازه یک کلانتری کوچک؛ و تمام حواجی شهر هم برطرف می‌شد.

اگر ما الان بخواهیم در سطح رفع حوائجی را که ببریم شان در همان دوران [؟] یعنی خیلی از مناطق دنیا هست که الان هم تکنولوژی آن طوری [؟] یعنی وقتی که می‌گویند در آمد افغانستان یا هر کجا، یا حتی در خود ایران بعضی از مناطق آثار ماشین یا برق برای مدیریتش برای این که همان کشاورزی با گاو آن‌جا بگیرد برای این که همان بزر بومی کاشته شود، برای این که همان کود بومی داده شود برای این که همان انضباط در سطح پایین داده شود، به صورت متمرکز اداره می‌شود. یا هم زمان ساسانیان و اسلام با دستگاه متمرکز کار می‌کردند؟ و دستگاه روم هم با دستگاه متمرکز کار می‌کردند و علی بن ابیطالب تشریف آوردند به کوفه در راه مردم به استقبال ایشان آمدند، در ظاهر عده کمی برای استقبال آمده بودند، - بین دو هزار تا پنج هزار نفر نقل می‌کنند - در حالی که در همان زمان لشکری که حضرت [جمع‌آوری] می‌کرد خیلی بیش از این‌ها بود. حضرت همین که دید این مردم از شهرستان‌های نزدیک ایران یعنی نزدیکی‌های همان بین النهرین که نزدیک کوفه بود برای استقبال آمده بودند، اوقاتش تلخ شد، سخنرانی کرد این کار را ممنوع کرد و به این مطلب معترض شد.

الان موظف هستند، حالا فرد، شخص امام جمعه باشد یا در مرتبه پایین‌تر و بالاتر؛ حتی اگر نتوپد و از مردم تشکر هم بکند که استقبال کنند، اساسش این است که نحوه تدبیر و اداره امور آن شکل اسلامش که شکل منجسم باشد اکنون احکام آن مشخص است چرا؟! تدبیرش به نحو موضوع‌شناسی مشخص نیست و اکنون احکامش که به طور حتم هست. آن وقت در دستگاه اسلامی، علی بن ابیطالب به همراه پنج نفر کوفه را اداره می‌کنند، و مردم محلات احتیاجی پیدا نمی‌کنند مثلاً کارخانه مشکل تراشی در کشور وجود ندارد، کارخانه سلب اختیار وجود ندارد، تعادل اختیارات هر کسی هم در همان منطقه خودش آن‌جا می‌گیرد و موجب بی‌نظمی نمی‌شود؛ یعنی مردم معتقد هستند به نماز خواندن صبح و بلند می‌شوند نماز می‌خوانند، بدون این که کسی بیدارشان کند و یا بخواهد به زور بیدارشان کند، فو‌قش این است که که می‌گویند وقت آفتاب نزدیک است و الا این‌طور نیست که کسی را به زود وادار به نماز خواندن بکند مردم بلند می‌شوند برای [؟] رفتن حکومت که آنها را مجبور نمی‌کنند برای [؟] رفتن، انگیزه این‌ها انگیزه الهی است مردم برای یک دیگر

جان می‌دهند، انگیزه شان الهی است، کسی نمی‌رود درب خانه کسی را بزند و بگوید که بچه‌ها را بفرست بسیج! آن‌جا هم قوانین امر به معروف و نهی از منکر اجرا می‌شود و کسی از قانون تعدی نمی‌کند؛ مثل این‌که کسی از احکام شک سه و چهار تعدی نمی‌کند، کارها منظم می‌شود بدون این‌که [؟] بلی در آن جایی که مرافعه آن‌جا می‌گیرد که واقعاً حکم مطلب روشن نیست، آن‌جا می‌رسد به مسئله قاضی و الا مسلم وقتی که بفهمد که این حقش نیست مثل این‌که نماز در این شکل باطل است، موارد نادری از تخلف برای مسلمین آن قوانین کیفری پیدا می‌شود نه این‌که به زور ترس مقید به عمل کردن نسبت به چیزی باشند، نه این‌که به زور، در روابط اجتماعی سلب اختیار شده باشد، تا کسی بر کسی مسلط شود. این مسئله مهمی در مدیریت متمرکز است. دادن اختیارات و سلب اختیارات برای تسلط بعضی بر بعضی است تا تسلط مدیر فوق بر تمام افراد.

ولی در دستگاه اسلامی این‌طور نیست، احکامی دارد موضوعاتی دارد و شناختن و بررسی کردن، احکام آن می‌باشد. موضوعاتش را بررسی کردن، تنظیم و تدوین کردن در نظام مدیریت می‌شود. وقتی نظام مدیریت اسلامی را بلد نباشیم - یقین داریم هرج و مرج بدترین شکل کار است - مجبور هستیم به مدیریت غیر اسلامی تن در بدهیم و در غیر این صورت نزد نبی اکرم (ص) و علی بن ابیطالب (ع) این در عین حالی که باید توجه داشته باشیم که مسئله تساوی در کار نبوده، که وادارد همه از نظر مال، از نظر مالکیت و یا از نظر امور مختلف مساوی باشند در عین حال امیر لشکر که آقای مالک اشتر بوده وضع حرکتش در بازار کوفه به نحوی است که آن بازاری، پوست خربزه می‌زند به ایشان، بعد همسایه‌اش سؤال می‌کند که چه کار کردی مگر نمی‌دانی این شخص که بود؟ می‌گوید نه که بود؟ می‌گوید این سر لشکر علی بن ابیطالب است، و ایشان می‌دود برای این‌که اول ورود آقا علی بن ابیطالب است به کوفه و بعداً که خود کوفی‌ها همه در عین حال این هم که ما علیه شان می‌گویم سزاوار هم هست بگوییم بعداً که این‌ها مؤدب شدند بعد از علی بن ابیطالب این کار را نمی‌کردند این‌ها زیر دستگاه عمر بن خطاب بزرگ شده بودند و آن‌جا در یک مقدار طبقه بود، خیال کرد که این حالا می‌خواهد به حاکم بگوید و بیایند مثلاً خانه و زندگی و دستگاه و پدرش را بسوزاند دوان

دوان آمد مالک اشتر کجا رفت؟ گفتند: مسجد کوفه رفت. رفت مسجد کوفه دید که اسب مالک اشتر بیرون مسجد بسته شده است و خود مالک در مسجد نماز می‌خواند، ایستاد تا نماز ایشان تمام شد و آمد که معذرت بخواهد؛ مالک قسم خورد که من داخل مسجد نشدم مگر این‌که برای تو استغفار کنم تا خدا در آخرت بر تو نگیرد. این اصل که ما محکم بگیریم تا کار آن‌جا بشود، در دستگاه اسلامی نیست. هر کسی بر خودش محکم می‌گیرد بنده مسؤل کار شما نیستم و شما هم مسؤل کار بنده نیستید. بنده در حدود آن‌جا وظیفه و تکلیفی که خودم در رابطه با خدا دارم امر و نهی می‌کنم، نه این‌که برای در ازای یک کاری آن‌جا بدهی. اگر کسی از حدود الهی تخلف کرد بنده آمر و ناهی هستم و شما هم همین‌طور، نسبت به ما. این اساسش فرق پیدا می‌کند. در آن‌جا بالاترین اختلاف طبقاتی از نظر ظاهری وجود دارد و آن بنده بودن برای کسی تحت ملکیت بودن، و در همان‌جا ملاحظه می‌کنید که غلامی می‌تواند از مولا شکایت کند و مولا و غلام در نزد قاضی مساوی هستند بلکه وقتی که ثابت شد، جنایت غلام نصف جرم برایش گرفته می‌شود. یعنی مثل این‌که یک حق ویژه‌ای دارد، یک پورسانتی یا یک اضافه‌ای دارد، جرمی که به غلام وارد می‌شود و دیه‌ای که برگردن او می‌آید شود مثلاً یک امری است که باید شلاق بزنند به غلام نصف می‌زنند و به اربابش که همان خلاف را کرده باشد، نسبت به همان غلام، دو برابر می‌زنند.

اساساً وضع مدیریت اسلامی این نیست که بنده بروم بالای اتاق بنشینم و شما در جای دیگر بنشینید؛ هر کسی دارد کار خودش را می‌کند و حاجت ندارد به این‌که بخواهد رجوع به کسی دیگر کند، و این مهم است. یعنی دست ماشین [؟] درست کنی نیست، تا بعد برای رفع حواجی بگوئیم طبقه‌بندی کنید و ردیف ببندید، تا این حاجتش را از این عده بستاند و آن حاجتش را از این عده بستاند! در مسجد هم که می‌آید مسایلی که مربوط به جامعه هست (عنایت کنید!) مسائلی که مربوط به فرد نیست؛ ممکن است در مالکیت که مربوط به فرد است این آقا در آمد بیشتر داشته باشد [و] آن [آقا] کمتر؛ مسئله در باره جمع که می‌آید، مالک اشتر و بلال حبشی و همه این‌ها سر یک جا هستند، و از یک رقم مطلب برخوردارند دانشمند باشد یا دانشمند نباشد و نادان باشد، نمی‌گویند «ان اکرمکم عندالله اعلمکم» با این‌که [اسلام] نسبت به علم احترام بسیار

گذاشته است، نسبت به علم و بهترین علم معارف حقه الهی یعنی احکام خدا آن چه که خدا بر نبی اکرم نازل کرده است این علم خیلی بالاست ولی منهای اخلاص دو پول سیاه نمی‌ارزد! در نزد اسلام هم اخلاص هیچ کس متهم به اخلاص نداشتن نیست، هر کسی طرف مقابلش را مخلص می‌داند عند الله تبارک و تعالی. بنابراین لذا با کمال اخوت هستند. بنده گمان می‌کنم که مثلاً یک نفر آمد خدمت علی بن ابیطالب و از بیت المال چیزی خواست دو نفر بودند، این طوری که به ذهنم می‌آید حضرت به هر دو، دو تا سهم مساوی داد یکی از زن‌ها گفت من از نژاد سامی هستم یعنی عرب هستم دید مثل این که حضرت توجهی نکردند، گفت که من عرب هستم و این عجم است شما و سهم من را برابر دادید! حضرت در مسجد کوفه دو مشت خاک برداشت و گفت این هر دو برابر هستند، من فرقی بین این دو تا نمی‌گذارم هر دو خاک هستند.

اصل این که شهر کوفه الان جزء شهرستان‌های بزرگ، آدم وقتی که می‌رود نجف می‌بیند که مسجد کوفه مسجد سهله، مسجد حنانه، این‌ها را که می‌رود آثار خود این‌ها هست، نگاه می‌کند می‌بیند فاصله خیلی زیاد است، بین مسجد حنانه و مسجد کوفه قریب یک فرسخ است، این جا خانه بوده متصلاً نه باغ، شهر دوازده دروازه‌ی که جمعیتش دوازده محله بسیار بزرگ داشته و در ظاهر تلفاتی که در یکی از جنگ‌ها و یا یکی از مشکلات پیدا کرد کوفه بیش از صد هزار نفر بود، [؟] پیداست حسب متعارف بیش از شاید یک میلیون بوده، آن وقت آن شهر در آن مرافعه نمی‌شود که حضرت با پنج نفر بتواند اداره‌اش کند، کار روی اعتقادات می‌چرخد، الان هم شما بروید با آن جاهای که با اعتقاد کار می‌کنند برای گشتن امور یک کادر مدیریتی درست نمی‌شود، و خود همین جا هم الان جمعیت‌های که در ایران می‌آیند برای نماز جمعه، این‌ها اگر در اماکن دیگر جهان بخواهد درست شود خیلی بیش از این‌ها مدیریت می‌برد.

به هر میزانی که شما به این که انگیزه حرکت اسلام باشد نزدیک شوید به همان نسبت شکل مدیریتش متفاوت است، رابطه افراد باهم دیگر نزدیک‌تر و صمیمی‌تر می‌شود، بنده اگر بدانم که آن کسی که زحمت می‌کشد و چای درست می‌کند احتمال بهشت رفتنش بسیار بیشتر از من است، محال است که نسبت به او احساس برتری کنم اگر بدانم قربش به وجود مبارک نبی اکرم [؟] احساس یعنی قربش بیشتر است؛ او کار

خودش را می‌کند، از صبح می‌آید سماوری جوش میدهد و استکانی می‌شوید و منظم می‌کند کاری را که برایش اجرت می‌گیرد آن‌جام می‌دهد من کاری را که برایش اجرت می‌گیرم چه؟

این غصه باید بنده را بیشتر از همه شما رنج بدهد که چه کردم؟ این فرق ندارد با این‌که آقایانی که تمیز می‌دهند یک مطلب حق است، تمیز که آمد که یک مطلب حق است مطلب آمده حتی ادعای احتمالش [؟] به تمیز هم نمی‌رسد. قضیه، احتمال تکلیف بیاید قابلیت مؤاخذه است.

اکنون این نحوه‌ی ارتباط افراد در ربط دادن اطلاعات و گرفتن اطلاعات و همکاری در اطلاعات و آگاهی نسبت به مطالب معارف و جریان معارف به چه شکل باید باشد تا دستگاه فرهنگ متمرکز نشود؟ نحوه‌ی کارهای سیاسی باید چگونه باشد تا متمرکز نشود؟ نحوه‌ی کارهای اقتصادی چگونه؟ این‌ها چیزی است که باید به تدریج روی آن کار شود. تا انشاء الله تعالی بدست بیاید، آن‌چه که به ذهن بنده می‌آید که اگر یک وقت گله حاصل شود از این‌که مثلاً اخلاق فلانی جور نیست من خودم را می‌گویم، جدش علی بن ابیطالب این هرچه کار بکند تا آخر عمر غلام یکی از غلامان جدش محسوب می‌شود این جدش حوایج مردم را برطرف می‌کند و با افرادش هم نشست و برخواست داشتند این این‌طور نیست، این را به جهل ما ببخشند [؟] به این‌که ما اطلاع نداریم که باید چه کار کنیم و سعیمان بر این است که اطلاع پیدا کنیم؛ این را به حساب این نگیریم که ما دل خوش هستیم (معاذ الله). اگر دل خوش باشیم «تلك دار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون فی الارض علواً و لا فسادا» اگر کسی بخواهد بند کفشش بهتر از بند کفش دیگری باشد باید بداند که به حسب این آیه قرآن طبق آن چیزی که خود امام تفسیر فرمودند [و بنده] در خدمتشان بودم. فرمودند: «این خیال نکند که در آخرت و بهشت خبری هست، اراده علو، اراده برتری نباید باشد در حد یک بند کفش، من بخواهم [؟] باشد، یا بخواهد من را بالا حس کند ولو به اندازه بند کفش، و [؟]»

دو گرگ درنده ضررشان بیشتر نیست از یک عده گوسفند از حب مال و جاه در ایمان مرد مؤمن.

مؤمن اگر یک جا حس کرد که حرفش را می‌شنوند، می‌ترسد، نه این‌که احساس خوشحالی بکند، این‌که این‌جا در دست من باشد و این‌که این‌جا مثل انگشتر در دست من بچرخد مستقیم یا غیر مستقیم با تواضع

یا تکبر، با تواضعش هم ترس دارد نه فقط با تکبر. بنده می‌گوییم اگر من بیایم کفش شما را جفت کنم شما به من احترام می‌گذارید، و این کار را بکنم کفش جفت کنم تا احترام بگذارند من باید بترسم، دیگر چه رسد به این‌که حالت تکبر باشد؛ علو اراده علو، و اراده‌ی علو بدتر از اداره فساد ابتداء آمده است، بنابراین برادرها عنایت داشته باشند که ما در دورانی هستیم که حضرت بقیه الله (عج) از نظر ظاهری پنهان و علوم ما نسبت به حواپجمن و در خود امر موضوع‌شناسی بسیار اندک است [؟] همان‌طوری که در بحث اجتهاد، باید خیلی زحمت بکشند چه بسا اگر زمان حضور بود با یک راهنمایی، فتح بابی می‌شد که هزار باب از او برخیزد حتی در امور عقلیه باشد؛ ارشاد ائمه طاهربین در امور عقلیه هم منشأ امور مهمی است.

این سعی هم انشاء الله همه مان می‌کنیم کمک هم می‌کنیم و [؟] هم یسر می‌گیریم انشاء الله. بر هم عسر نگیریم، در نقشه که من حرفم را بر شما بقبولانم و یا شما حرفتان را بر من بقبولانید یا شما از وضع من شکایت داشته باشید و یا من از وضع شما شکایت داشته باشم، این نباشد که هر کسی وظیفه خودش عندالله تبارک و تعالی را آن‌جام بدهد حساب کند. اکنون بنده برای یک کار، اجیر اسلام و مسلمین شده‌ام، به هر حال طرف قرارداد با بعضی از شما برادرها ممکن است مسؤولی باشد شورایی باشد، من نمی‌دانم آن قسمتش را که چه کسی طرف با آقایان است ولی طرف اساسی اسلام است، خود آن آقا هم طرفش اسلام است، هر کسی وظیفه‌اش را با خود اسلام تا [؟] کند یعنی انضباط خدمت‌گذاری به اسلام [؟] انشاء الله و تعالی داشته باشد و اگر هیچ کس هم نبیند و متوجه نشود ناراحت باشد که مبدا این کار آن‌جام نگرفته باشد. اگر این‌طوری شد خلاصه در دستگاه خدا حالا کاری که برای جامعه و اسلام و مسلمین است سر جای خودش، کاری که فرد برای خودش می‌کند در دستگاه خدا خودش را بر مردم مسلط نمی‌داند؛ یعنی آن‌چه که بر می‌آید همان عبد مملوک «لا یقدر علی شیء عبداً ملوکاً لا یقدر علی شیء» همان هم مالکش که می‌خرد در بین مسلمین، دستگاه زمین تا آسمان با دستگاه کفر فرق داشت، این این‌طوری نبود که مالک جرأت کند خودش را بالاتر از او بداند. در خانه خدا، حق شرعی برای خودش قایل بود که اطاعت کند ولی حق ظلم قایل نبود. علاوه بر این نسبت به حقوق خودش هم درباره آنها خودش را ملزم می‌دید، بنابراین حضرت سجاد اول

شب عید فطر که می‌شد غلامانش را اطراف خودش جمع می‌کرد در حالی که یک صورت نوشته بود از اول سال تا آخر سال از خلاف‌های که هر کدام از این‌ها می‌کردند مؤاخذه‌شان نمی‌کرد، بعد این‌ها را جمع می‌کرد و یکی یکی می‌خواند یاد آوری می‌کرد، و می‌گفت شما فلان روز در کجا! بنده این مطلب را از شما خواستم و حق شرعی بنده بود که به من بدهی و ندادی و تخلف کردی. آدم وقتی کار یک سال را جمع کند خیلی می‌شود، این غلام‌ها حساب می‌کردند که این، شرعاً حق مؤاخذه شدید دارد، از حضرت می‌خواستند که آن وقت آخر این‌ها ناراحت می‌شدند که حالا حضرت چه خواهد کرد، حضرت می‌گفت که به من خطاب کنید که زین العابدین آنطور که تو حقوق خودت را بر ما یادداشت کردی خدا هم یادداشت کرده است که تو نسبت به خدا وظایفت را ندادی، تو ما را ببخش به امید این که خدا تو را ببخشد! و حضرت بین این‌ها گریه می‌کرد گریه شدید و طلب مغفرت می‌کرد آخر صبح هم که می‌شد به جای این که مجازاتشان کند آزادشان می‌کرد، و می‌گفت خدایا شاهد باش که من نه فقط از حق این‌ها گذشتم بلکه آزادشان کردم، تو هم علی بن الحسین را آزاد کن.

طرف دوم نوار

علی بن الحسین، از آزادی و از جهنم دم می‌زند! خود وجود مبارک حضرت ابا عبدالله در دعای عرفه، گریه شدید می‌کند ما خودمان اصلاً اهل این که صحبت از جهنم بشود در باره خودمان نمی‌دانیم، از اول کار خودمان را صاف و خوب و الحمد لله، حرف سر این است که در عالم انوار در کدام رتبه ما را جا بدهند، ولی حضرت اباعبدالله گریه می‌کند خدایا اگر یک چیز به من بدهی، همه چیز را به من دادی و اگر ندهی، هر خیری گیرمان بیاید بدون این، برای من ارزش ندارد. بعد می‌گوید «فکاک رغبتی من النار» این که حسین را از آتش آزاد کن؛ این‌ها ترسو بودند در خانه خدا می‌ترسند نه این که تعارف کنند و یاد بدهند، شدید می‌ترسیدند، این‌ها از اهل عالم نمی‌ترسیدند از تمام جهان و از تمام مراتب عالم کون نمی‌ترسیدند ولی از خدا خایف بودند، کسی خیال کند ائمه طاهرین از خدا خایف نبوده این‌ها به همان اندازه که راجی بودند

خائف بودند، این‌ها بهشت را هم می‌دیدند، بالاتر از بهشت را هم می‌دیدند بالاتر از ادنی هم بودند، و لکن خائف بودند.

این‌طوری نیست که آن‌جا خوف بالمره نداشته باشند و ما این‌طور نیستیم و این ناشی از این است که ما یک نحوه استقلال مادی را به یک مرتبه حالا یا به عمل و یا این‌که ما این‌طرف دنیا خلق شدیم و مسلم خلق شدیم یک نحوه استقلال و مادی را در یک رتبه‌ای نه دیگر خدا با ما که دیگر این‌طور سلوک نمی‌کنند یک نحوه استقلال چرا سلوک نمی‌کند؟ بنده چه فرقی دارم با کسی که وضعش در ردیف بدترین خلق است، باید دعا کنم که خدا ایمانم را حفظ کند.

ایمان به آن‌چه را که فرستاده است و کسانی را که قرار داده اطاعتشان را فرض، این خوف ما اگر در خوف هم افتادیم می‌رویم به طرف خمود، می‌رویم به طرف یأس، نه آنها هیچ وقت [؟] لحظه‌ای نسبت به حضرت حق سبحانه و تعالی در یأس نبودند، به هر حال امیدواریم که انشاءالله به برکت دعای شماها که بارها بدون تعارف، بنده خدا را به خلوص شماها قسم می‌دهم که خدایا این‌ها با خلوصشان هر کدامشان در رتبه‌ی قرار دارند کارشان را آن‌جام می‌دهند و در قیامت بر من حجت دارند و این‌طوری نیست که من بر آنها حجت داشته باشم، و تو حجت بر همه ما بیشتر است.

یعنی این‌ها در قیامت کمک کردیم که هر کسی کار خودش را بکند تو چه کار کردی! قضیه قضیه نیست که من بتوانم آن را گردن شما بیندازم و شما گردن من بیندازید به هر مقداری که شما زمینه محیا کردید بنده در آن مقدار در آن زمینه مؤاخذ هستم.

خدا انشاءالله به همه مان اخلاص توفیق دوری از بیماری‌های نفس عنایت کند بر هم سهل بگیریم انشاءالله. بنده هم به آقایانی که تدریس می‌کنند و هم به آقایانی که تحصیل می‌کنند عرض می‌کنم، آقایان مدرسین بزرگ بدانند نعمت سؤالی را که سائل می‌کند نعمتی است که خدا عنایت کرده است، و اگر شما توفیق جواب را هم پیدا کنید باز نعمت دوم حضرت حق است، یک وقت نشود که کفران نعمت بشود و حقوقی را که خدا

بین استاد و شاگرد قرار داده است نه این که قرار نداده است ولی شما خودتان حق تان با خدا چه طور می‌شود؟

توجه به حقوق و حدود، مانع از توجه به حق حضرت حق سبحانه و تعالی بر شما نشود و همین‌طور بر خود بنده انشاءالله تعالی. یک عرض هم با کسانی که در رتبه تلمذ عرض می‌کنم که شماها هم مواظب باشید برایتان سخت نیاید آن چه که در عالم تکلیف از خیرات عظیم است و تسلیم بودن این که خیر را از استاد تلقی کنید تسلیم بودن به او راهی است که خدا قرار داده است، شاق بر نفستان نیاید، که شاق آمدن بر نفس استکبار بر طریقی است که خدا قرار داده است. همه‌ما نسبت به هم حقوقی را داریم؛ خیال نکنیم که بر ما شاق بیاید کار کردن با آن، که چرا موجب حق و فلان و این‌ها می‌شود دستگاه امتحان خداست. خداوند با همین دستگاه انشاءالله تعالی مراتب عالی را تفضلاً نصیب می‌کند در همین دستگاه ما ضعف خودمان را بفهمیم، و الا اگر در این دستگاه نباشد که ما نمی‌فهمیم! ما [؟] می‌گیرد ما را برابر حضرت حق می‌گوییم ما هم یک کاره‌ای هستیم در همین دستگاه. به تدریج می‌فهمیم و چیزی را هم بیش از مقدار لازم سفت و شل نگیریم. هر چیزی را همان اندازه که خدا گفته است. انگیزه سفت گرفتن یک چیزی این انگیزه اگر انگیزه مادی باشد برایش گرفتنش روی خیلی از حقوق پا می‌گذاریم، اگر آن انگیزه الهی باشد نه! آن‌طور سفت نمی‌گیرم شل هم هیچ گاه نخواهم گرفت شل گرفتنش هم باعث [؟] امیدواریم که خداوند همه مان را توفیق بندگی بدهد، من از این که زیاد صحبت کردم از خدمتتان معذرت می‌خواهم.

س) مسئله‌ای که اکنون پیش روی ماست شروع کار دانشگاه‌هاست، تقریباً از ۲۵ شهریور دانشگاه‌ها بازگشایی می‌شود و کلیه دانشجویان بر می‌گردند به سر کلاس. آن چه که برنامه از طرف ستاد فرهنگی تصویب شده و ابلاغ شده است تقریباً می‌شود گفت کلیه متونی است که در قبل بوده در دانشگاه‌ها تغییرات عمده داده نشده است.

ضمن این که اگر در بعضی جاها هم کاری انجام شود کار اصولی نبوده بلکه جنبه التقاطی داشته که ضربه‌اش بیشتر از نفعش می‌باشد، مثلاً فرض کنید تئوری‌های اقتصادی را از غرب گرفته‌اند و بعد این جا تقرب الی الله

بالایش گذاشته‌اند صرف این‌که اکنون چه طوری این کمیت و اعداد اندازه‌گیری می‌شوند این نمونه‌ای از کار است.

الان برای یک عده که احساس مسؤولیت می‌کنند آن انقلابی که باید ایجاد می‌شد یعنی جهتی که در دانشگاه‌ها باید به وجود می‌آمد که به طرف اسلامی شدن بود و بعد از بیست سال دانشگاه‌های ما صد در صد تبدیل به علوم اسلامی شود، آن جهت پایه گذاری نشد، یعنی همان جهت سابق را دارد و در همان روند حرکت می‌کند ضمن این‌که مثلاً اصل تعاونی‌ها خارج از مسایل اسلامی است، مثلاً فرض کنیم اگر در یک تعاونی قرآن بخوانند. آن تعاونی اسلامی می‌شود [؟] آن‌جا هم تقریباً در همین جهت کار شده است یعنی یک چیزهای که به [؟] دیگر گونی اساسی ایجاد نشود، دانشجو هم در دانشگاه می‌بیند که باز همان برنامه است و همان [؟] از طرف دیگر جهاد دانشگاهی که انتظار می‌رفت که دل‌سوزی بیشتری داشته باشد و دنبال کار جهت را بگیرد بگیرد این هم مثلی که به گرایش‌ها و کارهای سیاسی کشیده شد، در آن‌جا مانده که مسئله برای افرادی که احساس احساس مسؤولیت می‌کنند و می‌بینند که درست هدایت نشده است. بنده فکر می‌کنم شاید اهمیت این بیش از مسئله تعاونی‌ها باشد که نمونه کار را خدمت امام عرض کردند همین مسئله را با نمونه کارهایی [که شده است ستاد انقلاب فرهنگی نمونه‌هایش با عنوان جهتی که] در دانشگاه‌ها بخواهد حرکت کند و خدمت امام گزارش شود، ترکیب جدیدی که برای ستاد انقلاب فرهنگی داده شده است آن ترکیبی نیست که بتواند جهت را [تأمین کند]؛ یعنی در مرحله اول، افراد با آن ترکیب باید به یک جهت ملتفت باشند و باید یک کفایت دیگر گونی فرهنگی به طور زیر بنایی ایجاد شود که بعد بتواند جهت بدهد که این تغییر هم خاطر مشاغل سیاسی و درگیری‌ها و مسایل دیگری دارند همان انتقاداتی را بر شوری عالی فرهنگ که می‌خواستند قبلاً اجری کنند و نشد وارد می‌کند. این است که چه باید کرد یعنی اکنون مسئله واقع حاد است، مسئله یک طوری است که اگر به همین طریق دانشگاه برود دیگر رفته است یعنی بعد جهت‌گیری با پایه گذاشته نشود در جهت فرهنگ اسلامی و علوم اسلامی، مجدداً فکر نمی‌کنم بشود دانشگاه‌ها را تعطیل کرد به عنوان این‌که [بتوان] مجدداً دیگرگونی ایجاد کرد. ما بتوانیم این کارها را به

وجود بیاوریم که می‌خواستیم ببینیم مسؤولیت ما اکنون انحراف است؟! چه است؟ و هیچ جا هم نیست که از

نظر همان سازمان مدیریت که شما در گذشته اشاره کردید این کار را پیگیری بکند.

ج) انشاء الله و تعالی به نظر بنده به تدریج پشت سر هم به جامعه مدرسین تذکر دادن و این که همه بگویند

تا این که بشود یک صورت از آمار این‌ها را بالاتر برد.

انشاء الله و تعالی دیگر از همین راه‌ها راه دیگری که به ذهن نمی‌رسد، به خود جناب آقای خرازی تذکر دادند

و به تدریج انشاء الله این‌ها درست می‌شود.

دعای آخر جلسه توسط حاج آقای حسینی

جلسه انس با حاج آقا بحث در مورد تعاونیها

۱۳۶۲/۰۶/۳۰

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

س) اگر برادرها سؤالی دارند ابتدائاً سؤالشان را بفرمایند، در هر رابطه‌ی سؤال بفرمایید آزاد است، این را چند بار اعلام کرده بودیم که داخلی خارجی همه نوع، البته تعهدی نیست که به همه‌ی آن پاسخ بدهیم! سؤال کردن آن اشکالی ندارد.

آقای حسینی سؤال می‌فرمایند خدمت امام که تشریف بردید چه مسأله‌ای مطرح شده است؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: «بسم الله الرحمن الرحيم»

ظاهراً پخش شد، همان جلسه عمومی بود.

س ۱) اگر ممکن است این جریان تعاونی‌ها را بیان کنید و یک مقدار دیگر تبیین کنید مطلب را در رابطه با موضوع تعاونی...

ج) اسلام و یا به اعتبار دیگر همه‌ی قوانین اسلام، قوانین اجتماعی اسلام تعاون است، نه به معنای تعاونی که آنها می‌فهمند اصلاً عدالت اجتماعی عدالت اسلامی است.

و هر کاری که مسلم می‌کند طبق ضوابط اسلام به جامعه کمک می‌کند.

یعنی هیچ کس کاری را نمی‌کند که عمل به احکام باشد و کمک نباشد، عمل اجتماعی همه با یکدیگر برای جریان تقوی کمک می‌کنند، و با اثم و عدوان مقابله می‌کنند، نماز جماعتی که می‌خوانند گرفته باشد تا معامله بیعی که می‌کنند تا معامله خرید و فروشی که می‌کنند و سود آن عاید کل است. برای اینکه جریان اسلام هیچ خیری بهتر از جریان اسلام برای کل نیست، از اسلام صرفی گیر خود خدا نمی‌آید، صرفش

بازگشت به عباد می‌کند، و هرکسی که به یک حکم عمل می‌کند کمک به کل جامعه است بلکه به کل تاریخ است.

بلکه اگر صحیح باشد بگوییم خیری است که دارد به موجودات جهان می‌رساند.

س (۱) پس به این معنا که می‌فرمایید تعاون اسلام می‌خواهد، به مفهوم عام آن احکام با یکدیگر تعاون و هماهنگی دارد ولی به مفهوم خاصی که الان مطرح شده است اسلام کاری به این تعاونی ندارد.

ج) با این تعاونی شرقی و غربی که نه! بفرمایید چرا مالکیت را در قانون اساسی بر سه اصل گذاشتید این حرفی است.

آن وقت من می‌گویم تصرف ولایت در مال یا از ناحیه کل است که مالکیت دولت است، یا از ناحیه فرد است که شخص تصمیم می‌گیرد و خاص شخص است خصوصی است،

س (۱) [؟] چه لزومی دارد و چه ضرورت دارد؛ یعنی اگر ما احکام جمعی داریم و احکام فردی مثل تعاونی یک جا [...]]

ج) داشتم همین را عرض می‌کردم! یا حق تصرف در شیء مال جمع به اعتبار کل است، که مالکیت دولتی می‌شود مثل انفال و نظایر آن.

شاید حالا تا یک مدتی هم بعضی از صنایعی که تا قبل از انتقال به یک مرحله، این مرحله فعلی که هنوز تکنولوژی اسلامی نشده است ممکن است بعضی از صنایع خیلی خیلی معظم، هم مثل نفت و راه آهن ارتباطات در دست دولت باشد.

تا حالا بعد تکنولوژی موافق احکام در بیاید.

یک بخش آن هم تصرفش بدست فرد است؛ یعنی فرد است که شخصاً بدون اذن غیر می‌تواند بفروشد، بخرد، اجاره بدهد، قرار داد مضاربه ببندد، و یک قسمت آن است که تصرف درش به اذن فرد نمی‌شود؛ یعنی با ولایت فرد کار تمام نمی‌شود، تحت ولایت جمع هم نیست ولایت مشاعی است.

مال شرکت طوری است که شرکت وقتی محقق شد احدی از شرکاء نمی‌توانند بدون اذن غیر تصرف کنند.

این هم اقسام متعددی دارد که اگر بخواهیم همه آن اقسام را ذکر کنیم خیلی زیاد می‌توانید، بنویسید، شرکت، مضاربه، مساقات، مضارعه و [؟] خیلی زیاد می‌شود، ما در یک کلمه را تعاون گفتیم، کمک تقریباً امری است که مشترک بین بیش از یک نفر طبق ضوابط اسلام است.

آن وقت مهمتر از همه چیز در قانون اساسی وجود اصل یک، اصل دو، اصل سه، اصل چهار این اصول اصل‌های مهمی هستند؛ یعنی کلیات یا شورای نگهبان باید بر اساس همین کلیات قانون را تفسیر کند. و در اصل دو مثلاً انحصار حاکمیت و تشریح به خداوند متعال لزوم تسلیم در برابر اوامر او است.

این انحصار تشریح به خداوند متعال به این معنا است که تشریح‌های دیگر رها می‌شوند. بلکه شاید اول آن نظامی بر پایه ایمان به «لا اله الا الله» است و این خود برای کسی که اهل دقت نظر باشد، حقوق را می‌کند حقوق الهی، مدیریت را کند مدیریت الهی می‌کند، تا برسد به مسائل دیگرش.

س) تذکر عرض کنم، چون جلسه عمومی است دوستان سعی کنند سؤال‌های عمومی‌تر مطرح کنند که برای همه قابل استفاده باشد بهتر است.

س ۲) در قرار داد بین دو نفر شرط بگذارند مجبور به اطاعت هستند؛ یعنی باید آن شرط را انجام دهند؟

ج) اگر عقد، عقد لازم باشد «المؤمنون عند شروطهم».

س ۲) در شرکت نمی‌توان شرط گذاشت؟

ج) در شرکت می‌توان شرط گذاشت بقای در شرکت آزاد است، من با شما شرط می‌گذارم که با یکدیگر یک شرط نامه‌ی پانصد شرط درست می‌کنیم، اگر مدت یکی از شرط‌های آن را ده سال با یکدیگر بگذاریم که بیاییم لیوان بسازیم، بعد باهم پولی روی هم می‌گذاریم چرخه و دیگری که شیشه را ذوب کند تا لیوان درست کند می‌خریم بعد از اینکه همه‌ی کارها را بعد از دو سال دوندگی درست کردید زمین خریدید و بعد هم معدن آن را پیدا کردید و زمین را خریدید و کارخانه را آنجا بنا گذاشتیم و بعد از تشریفات مفصل دو ساله که می‌خواهد شروع به کار کند، من با یکی برخورد کردم که می‌گوید، اگر بیاید کلاسور درست کنید

صرف آن بیشتر است، فردا صبح می‌آییم می‌گوییم خدا حافظ شما، می‌گویید دو سال است و الان هم نمی‌توانی بروی، کار زمین می‌ماند می‌گوییم ابداً، چون عقد لازم نیست.

بعد شما بر می‌گردید می‌گویید خیلی خوب حالا چقدر تا حالا پول آوردی تا یک نفر دیگر را پیدا کنیم که این پول را بدهد! مثلاً نصف سهم کارخانه مال شما بوده است، پانصد هزار تومان آوردید و یک ماهه یک نفر را باید پیدا کنیم بیاید آن را بخرد، می‌گوییم صحبت از اینکه می‌گوییم اگر یک نفر را بیاوری و پول من را بدهد شرکت تعلق به عین می‌گیرد، مگر اینکه مثل یک استکان باشد که اگر بشکند مالکیت آن از بین می‌رود، پیچ را که وقتی بازش بکنند قطعه یدکی است، بر می‌دارد من باز می‌کنم می‌برم و می‌فروشم اگر گفتید که این را که باز کنید یک سال این کارخانه من را می‌خواهاند برای من ضرر است خورد تو هم بیا بفروش، یدک آن را در بازار از شما می‌خرند کی گفته شما بخواهید ادامه بدهید.

می‌گوید نه، من که نمی‌توانم هر روز زندگی را به هم بریزم به هر حال شرکت عقد جایز است.

س ۲) حالا اگر کسی ادعا کند که ما شرکتی درست می‌کنیم؛ یعنی دولت این ادعا را کند، دولت به عنوان این که بر شرکتی که خودش درست می‌کند مسلط است ادعا کند که ما [؟] ولی شرط می‌گذارد که این شرکتی که من درست می‌کنم هر کس که می‌خواهد بیاید کار بکند.

ج) به عنوان ثانوی فرمودید و یا بعنوان اولی؟

س ۲) به عنوان ثانوی

ج) یعنی یک ضرورتی می‌بیند که این شرط را بگذارد؟

س ۲) می‌توان نظام را به صورت موقت ساخت؟ یعنی من شرکت تعاونی بسازم بعد هر کسی که به آن تعاونی بیاید با او شرط می‌کنم که حتماً باید کار کند.

ج) اگر در اصل حفظ اسلام اضطرار باشد ممکن است یک چنین چیزی در یک ظرفی جایز شود، و لکن شرط آن همان موقت بودن آن است.

س ۲) یعنی می‌توان نظام ساخت ثانویه موقت باشد؟

ج) می‌گوییم اگر بنا شد برای این که بتوانیم نظام اسلام زمان حکومت رژیم طاغوت را پیاده کنیم شما می‌گفتید که مجبور هستیم یک مطالبی را بپذیریم و یک نظامی هم در این ظرف درست کنیم که آن روابط صحیح هم نباشد.

س ۲) [؟] که اگر من بر اساس احکام اولیه...

ج) به شرط موقت بودن آن می‌شود، به شرط موقت بودن معنای آن این است که ما هنوز نظام اسلامی نیاوردیم و برای مان ممتنع است که نظام اسلامی در ظرف فعلی بیاوریم آن وقت مجبور هستیم که یک حزبی یک تشکیلاتی، یک چیزی کوچک یا بزرگ نظام طاغوت و یا الان خود نظام مجبور باشد، یک چیزی را بپذیرد؛ من یادم می‌آید که وقتی امام در نجف بحث حکومت اسلامی را فرمودند شاید الان هم جزوات آن باشد، ایشان فرمودند نظام حکومت اسلام دیکتاتوری نیست؛ یعنی نظام فردی نیست، و نه مشروطه است و نه جمهوری است بعد فرمودند حکومت قانون است، بعد در ظرف فعلی الان کاری نمی‌توان انجام داد جز اینکه از طریق نظام جمهوری شروع کنند انشاء الله و تعالی تدریجاً یک تحولاتی، رشدهای که باید پی‌ریزی شود به جامعه به آن نظام منتقل شود.

س ۲) [؟] بر اساس قانون، کل نظام ساخته می‌شود آن وقت طوری می‌شود که اول یک نظام موقت باشد بعد یک نظام دیگری؟

ج) وقتی ما می‌سازیم همین قید موقت را که می‌گذاریم معنای آن این است که مرتباً آن را دستکاری کنیم! سر ساله نگذاریم تعاونی پا بگیرد، سر دوساله سه ساله که شد بگوییم فلان قید آن را بر می‌داریم و همین طور مرتباً آ» را منقلب کنیم، دوباره دومی‌اش را هم بگوییم موقت است بهم بریزیم تا وقتی تدریجاً انجام بگیرد، نگذاریم ببندد.

س ۳) من یک سؤال دیگری داشتم چون بحث [؟]

«و السلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاته»